

ابو بکر

خطِ مومنانِ

علامہ مہینے

ابواب

مستوفی

علی بن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ایوطا لب مظلوم تاریخ .

علامهء امینی .

ترجمهء انتشارات بدر

خط جلد : رضا تنها .

چاپ پرتو .

پخش از کوکب .

خیابان انقلاب خیابان ابودر (صفی‌علیشاه سابق)

شماره ۱/۱۵ تلفن ۳۰۹۵۶ .

بهار ۱۳۵۹ .

کلیه حقوق مخصوص ناشر است .

يَا أَعْمَى

رَبِّيتَ صَغِيرًا، وَكَفَلْتَ يَتِيمًا، وَنَصَرْتَ كَبِيرًا،
فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا

عمو جان !

در کودکی تربیتم نمودی، در یتیمی کفالت فرمودی،

و در بزرگی یاریم کردی.

خدا از سوی من تو را پاداش خیر دهد.

از پیا مبر (ص)

به جان جهان

- وارث خون شهیدان فضیلت

امام مهدی (عج)

و به نایب راستین او

- مرزبان حماسه جاوید این روزگار

روح الله الموسوی الخمينی

باشد که از این " مور "

به درگاه آن سلیمان و این آصف

مقبول افتد

فهرست

۹	مقدمه* مترجم
۲۳	مقدمه* مؤلف
۲۷	گفتارها
۴۳	کردارها و مشقات تحمل شده در راه آنها
	آنچه که خویشان و خاندانش از او نقل می‌کنند
۹۱	(شامل بخش سخنان پاک)
	آنچه که توسط گردآمدگان به نزد ابوطالب و تصدیق کنندگانش
	به وی نسبت داده شده است
۱۱۳	(این بخش شامل چهل حدیث است)
۱۳۵	مؤلفانی که در مورد ایمان ابوطالب ، کتاب نوشته اند
۱۴۱	اشعار سروده شده در وصف ابوطالب
	نسبت‌های ناروا :
۱۴۹	(الف) ابوطالب از نظر قرآن
۱۸۵	(ب) حدیث ضحاح

مقدمه مترجم

کتاب حاضر، ترجمهٔ بخشی از کتاب گرانمایه ویراج الغدیر
تالیف دانشمند مجاهد و پژوهشگر گرانقدر، علامه شیخ عبدالحسین
امینی است که در خصوص زندگی ابوطالب پدر بزرگوار امیرالمؤمنین، علی
(ع) نگاشته شده و الحق که در این زمینه نیز چون دیگر زمینه‌ها، کتاب الغدیر
حق مطلب را ادا کرده است.

در اینجا، ما را قصد سخن گفتن از الغدیر نیست که این "دریا" را
غواصی درخور باید، تنها به بازگوئی مختصری از زندگانی علامه مجاهد و فخر
علم و عالمان، علامه شیخ عبدالحسین امینی به روایت فرزند گرانقدر ایشان
اکتفا می‌کنیم.^۱

علامه شیخ عبدالحسین فرزند شیخ احمد ونوه شیخ نجفقلی ملقب به
امین الشرع است که نام امینی را از همین جد، به میراث گرفته است. علامه
در سال ۱۳۲۰ هـ. ق در تبریز در خانواده‌ای دانش و تقوی به سرپرستی پدری
زاهد و دانشور، چشم به جهان گشود. از همان آغاز کودکی به دانش و فرا-
گیری رغبت فراوان داشت و دارای نبوغ فکری و هوش و حافظه‌ای نیرومند بود.
علم اندوزی را نزد پدرش و پس از آن، نزد استادان مدرسه طالبیه که از

مهمترین مراکز فرهنگی و علمی تبریز - از دیرباز تا کنون - بوده است آغاز نمود .
 مقدمات و سطوح فقه و اصول را نزد دانشمندانی چون آیت الله سید محمد بن
 عبدالکریم موسوی مشهور به مولا نا و آیت الله سید مرتضی بن احمد بن محمد
 حسینی خسروشاهی (متوفی به سال ۱۳۷۶ هـ . ق) و آیت الله شیخ حسین
 بن عبدعلی توتونچی (متوفی به سال ۱۳۶۰ هـ . ق) و علامه شیخ میرزا علی
 اصغر ملکی آموخت .

پس از این آموزشها ، علامه امینی قصد مسافرت به نجف اشرف و زندگی در
 جوار ارباب مدینه علم ، اما علی (ع) نمود . در این شهر مقدس نیز از محضر
 استادانی چون آیت الله سید محمد بن محمد باقر حسینی فیروزآبادی (متوفی
 به سال ۱۳۴۵ هـ . ق) و آیت الله سید ابوتراب بن ابوالقاسم خوانساری (متوفی
 به سال ۱۳۴۶ هـ . ق) و آیت الله میرزا علی بن عبدالحسین ایروانی (متوفی
 به سال ۱۳۵۴ هـ . ق) و آیت الله میرزا عبدالحسین مشکینی (متوفی به سال
 ۱۳۵۸ هـ . ق) بهره مند شد و درس خارج را نزد آنان فراگرفت .

پس از بهره‌وری از معارف استادانی اینچنین ، علامه به تبریز بازگشت و
 شروع به ارشاد و روشنگری در پیرتو کتاب آسمانی قرآن ، و سنت پیامبر اسلام (ص)
 و احادیث اهل بیت نمود و در ضمن به مطالعه و تحقیق و تالیف پرداخت و هر روز
 مقداری از وقتش را صرف اینگونه اموری نمود که ثمره شیرین این تلاش ، تالیف
 نفیس " تفسیر فاتحه الكتاب " بود که به عنوان نخستین گام علامه در این میدان
 مقدس بشمار می آمد . علامه همین کتاب را در مجالس درس خود ، تدریس می
 نمود .

دیری نپائید که علامه امینی دریافت که روح گدازانش را اینکارها سیراب
 نمی کند و این روح او را به سوی مرکز قد است و عظمت یعنی نجف اشرف سوق می
 دهد تا در آنجا با شاهبال علوم و معارف علوی برپام افلاک ، سیر کند و از

سرچشمه^۴ این علوم سیراب گردد ، این بود که قصد سفر و باره به این شهر —
مقدس نمود و در آنجا سکنی گزید .

در این شهر بود که علامه ، مطلوبش را یافت و در محضر عالمان گرانقدر این
دیار ، روح تشنه اش را سیراب کرد و در فلسفه و کلام ، بمرتبه^۵ والائی دست یافت
و در فقه و اصول ، اجتهاد و تبحر کسب کرد . از جمله^۶ استادانش در این مرحله
می توان از آیت الله سید میرزا علی فرزند حاج سید میرزا حسن شیرازی معروف به
مجدد ، آیت الله مجاهد ، شیخ میرزا حسن نائینی (مولف کتاب ارزشمند
تنبيه الامة وتنزيه الملة ، متوفی به سال ۱۳۵۵ هـ . ق) و آیت الله شیخ
عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم و متوفی بسال ۱۳۵۵ هـ . ق)
و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی بسال ۱۳۶۵ هـ . ق) و آیت الله
شیخ محمد حسین بن محمد حسن اصفهانی مشهور به کمپانی (متوفی بسال
۱۳۶۱ هـ . ق) و آیت الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء^۷ (متوفی بسال
۱۳۷۳ هـ . ق) نام برد که هر یک از بزرگان علم و دانش و معارف اسلامی و
بنیانگذار حرکت های اجتماعی در محدوده^۸ زمانی خویش بوده اند .

اجازه^۹ روایت ۲

برای ورود در جرگه^{۱۰} حاملان احادیث خاندان رسول خدا و اتصال به سلسله
روایتگران معارف محمدی و علوی و جلوگیری از بریدن پیوند این معارف با
آیندگان ، علامه^{۱۱} بزرگوار شیخ عبدالحسین امینی ، با کسب اجازه از بزرگان
ذیل ، این وظیفه^{۱۲} مهم و این رسالت خطیر شیعی را به انجام رسانید :

۱- مرحوم آیت الله سید میرزا علی حسینی شیرازی

۲- مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

۳- مرحوم آیت الله شیخ علی اصغر ملکی تبریزی

- ۴- مرحوم آیت الله سید آقا حسین قمی
- ۵- مرحوم حجه الاسلام شیخ علی بن ابراهیم قمی
- ۶- مرحوم شیخ محمد علی غروی اردوبادی
- ۷- مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی
- ۸- مرحوم شیخ میرزا یحیی بن اسد الله خویی

زهد و عبادت

پس از نیل به درجه اجتهاد ، علامه^۴ آمینی به تدریس و تحقیق پرداخت و اکثر اوقات شبانه روزش را ، به مطالعه و توشه برگرفتن از میراث علمی اسلامی گذراند ، تا در این علوم و مباحث فکری و تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال ، صاحب نظر گشت . در تمامی این دوران ، علامه بگونه ای شگفت انگیز ، زهد پیشه کرد و هیچگاه به مال دنیا روی نیاورد و همواره به ذکر آیات قرآنی که در نکوهش زندگی فانی دنیا است می پرداخت و بدینسان خود و خانواده و یاران و شاگردان و اطرافیان خود را موعظه می نمود ، علامه^۴ آمینی در خواندن قرآن و دعا ، حریص بود . شبها بر می خاست و نماز شب می گزارد و این عبادت را به نماز صبح پیوند می داد و هر روز پس از نماز ، يك جزء از اجزای قرآن را با تدبیر و تفکر ، تلاوت می نمود . حرم شریف امیرالمومنین (ع) را بسیار زیارت می کرد ، به هنگام حضور در حرم ، بسیار خاضع و خاشع می گشت و به هنگامیکه در حضور امام علی (ع) در مرقد مطهرش بود ، سیل اشک از دیدگان جاری می شد و محاسنش را ترمی کرد . و نیز حرم امام حسین (ع) را بسیار زیارت می کرد و برای اینکار پیاده به کربلا می رفت . در راه ، نزدیکترین یارانش او را همراهی می نمودند و این پیاده روی سه روز و گاه بیشتر ، طول می کشید . در تمام طول مسیر از مر به معروف و نهی از منکر و ارشاد مردم لحظه ای فرو گذار نمی کرد ، به محض رسیدن به حرم شریف سالار شهیدان

سرازیان شناخته به زیارت می‌شتافت وسیلا ب اشك از دیدگان جاری می‌ساخت
زیارتهایش ، خاصّ خود او بود و هیچکس همچون او در خضوع و خشوع و از خود بی-
خود شدن به هنگام زیارت ، نبود .

در ماه رمضان ، کارهایش را هر چند مهم بود ، تعطیل می‌کرد و برای روزه
داری و عبادت در نجف می‌ماند و یاب به کربلا می‌رفت ، در این ماه ، خود را به
پانزده نوبت ختم قرآن و امی داشت که ثواب چهارده نوبت را به ارواح پاک
معصومان و ثواب يك نوبت را به روح پدرش اهدا می‌نمود . این کار را تا آخرین
سالهای حیاتش ادامه داد .

پرداختن به این امور ، او را از انجام وظایف اجتماعی در قبال مستضعفان
باز نمی‌داشت . هیچ سائل و محتاجی را از خود نمی‌راند . در غم و اندوه مردم
خود را سهیم می‌دانست . برخوردش سخت می‌گرفت تا حال درماندگان و
محرومان را دریابد و تا حدّ امکان ، سعی در حلّ مشکلات آنان می‌نمود .

تالیفات و تحقیقات

علامه^۱ بزرگوار ، امینی ، عمرش را در مطالعه و تحقیق و تالیف سپری کرد ،
نتیجه^۲ این کار ، آثاری به شرح زیر است :

۱- تفسیر فاتحه الکتاب ، این کتاب در دو فصل ، پیرامون سوره^۳ فاتحه
نگاشته شده است ، فصل نخست در خصوص تفسیر سوره و فصل دوم در تحلیل
سوره و توضیح مفاهیم توحید ، قضا و قدر و جبر و اختیار است که تماماً^۴ مبتنی بر
احادیث پیامبر و ائمه^۵ اطهار می‌باشد . این کتاب در سال ۱۳۹۵ هـ . ق . در
تهران چاپ شده است .

۲- شهداء الفضيلة : کتابی است تاریخی با مضمون و محتوایی نو ، که شرح
حال عالمان شهید از قرن چهارم تا قرن چهاردهم هجری را که بالغ بر یکصد

وسی شهید بزرگوار می‌گردد ، در برمی‌گیرد . این کتاب در سال ۱۳۵۵ هـ . ق در نجف به چاپ رسیده و بانام شهیدان راه فضیلت به فارسی برگردان شده است .

۳- کامل الزیارة : تالیف شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (متوفی بسال ۳۶۷ هـ . ق) ، که علامه امینی آنرا در سال ۱۳۵۶ هـ . ق در نجف پس از تحقیق و مقابله چاپ نموده است .

۴- ادب الزائر لمن یمّم الحائر : در آداب زیارت مرقد مطهر سالار شهیدان حسین بن علی (ع) که باستناد احادیث اهل بیت پیامبر نگاشته شده و در سال ۱۳۶۲ هـ . ق در نجف چاپ شده است .

۵- سیرتنا و سنتنا : کتابی است در جواب اشکالات و سؤالات فرقه عامه پیرامون غلو و مبالغه شیعیان در محبت به خاندان رسول خدا و برپا کردن مراسم سوگواری سرور شهیدان ، امام حسین (ع) .

علامه امینی در این کتاب ، بیست و چهار سوگنامه از رسول خدا را که از قول ایشان در مواضع مختلف و حتی به هنگام شیرخوارگی امام حسین (ع) نقل شده ، گردآوری نموده است . این کتاب به سال ۱۳۸۴ هـ . ق در نجف چاپ شده است . برگردان فارسی اش "راه و روش ما" نام دارد .

۶- تعلیقات بر کتاب مکاسب تالیف شیخ مرتضی انصاری

۷- تعلیقات بر کتاب رسائل تالیف شیخ مرتضی انصاری

۸- المقاصد العلیّه فی المطالب السّنیّه

۹- ریاض الانس

۱۰- رجال آذربایجان : حاوی شرح حال دویست و سی و چهارتن از

عالمان ، ادیبان و شاعران آذربایجان

۱۱- ثمرات الاسفار : که شرح سفرها و بهره‌وریهای علمی مؤلف از سفر به

هندوستان و سوریه می باشد .

۱۲- العترة الطاهرة في الكتاب العزيز يا آيات النازلة في العترة

الطاهرة

۱۳- وبالاخره اثر جاودان علامه امینی : الغدير که در واقع
عصاره خدمات علامه و چکیده رنجها و تلاشهای این بزرگمرد در مرزبانى از
حماسه جاوید^۳ است .

الغدیرد رواقع بیانگریروی خلاق و قدرت و پشتکار علامه امینی در تحمّل
سختیها برای رسیدن به هدفهای ارجمند و نمایانگر شخصیت علمی ایشان و
بسان مشعلی فروزان از نیروی بیان و اعجاز سرانگشتان هنرمند و قلم سحر
این عالم بزرگوار است .

علامه امینی ، عمر خود را بر سر این اثر جاودانه نهاد و با آن " تولدی دیگر "
یافت . در راه تالیف آن هزاران کتاب خطی و چاپی را زیر و رو کرد و رنج بسیار
کشید تا شعله فروزان و خورشید تابان غدیر را فراروی انسانهاد رهزمان
پرتوافشان کند . برای تالیف الغدیر ، علامه امینی بحث و تدریس را به کناری
نهاد و همه درها را به روی خود بست تا حماسه غدیر را با آفرینی کند . روزی
شانزده ساعت را به نوشتن ، خواندن و تحقیق در کتابخانه خصوصی خود ،
اختصاص داد و ملاحظه می شود که اینهمه ، بالاتر از توان و طاقت انسانهای
عادی است . ولی مردم میدان " مرزبانى از حماسه جاوید " را از اینهمه چه
باك !

در طول تالیف کتاب ، جزد رواقعی که مشکلی برای علامه گشوده می شد
ممکن نبود که او را شاد و سرحال یافت و بدینسان ، علامه حدود پنجاه سال از
عمرش را صرف چنین مرزبانى و پاسداری از حریم ارزشهای والا نمود .
علامه امینی در مسیر مطالعاتش برای نگاشتن الغدیر ، تمامی کتابخانه

های مشهور نجف را جستجو کرد و در این راه رنجهای بسیار بجان خرید تا جائیکه مدت مدیدی، علامه امینی در حسینیه یکی از کتابخانه‌های نجف بسبب پاره‌ای مشکلات، شب‌هارا تا به صبح به مطالعه و تحقیق و نوشتن می‌پرداخت و روزها را نیز در کتابخانه خود سپری می‌کرد.

پس از بهره‌وری از کتابخانه‌های نجف، علامه امینی به منظور استفاده از دیگر کتابخانه‌های عراق، به سیروس یا حیدرآباد و در این مسیر از بیشتر کتابخانه‌های موجود در شهرهای کربلا، سامرا، بغداد، حلب و بصره بهره‌برداری نمود. اما برای بزرگمردی که پایه میدان پاسداری از حریم ارزشهای غدیر نهاده بود این همه کافی نمی‌نمود. لذا به سفر پرداخت و ابتدا به ایران آمد و از کتابخانه‌های علمی شهرهای مشهد، تهران، بروجرد^۴ و کرمانشاه^۵ استفاده نمود.

سفر بعدی علامه به هندوستان بود. در این سفر بیشتر کتابخانه‌های علمی موجود در شهرهای لکنه‌و، رامپور، تپنه و حیدرآباد را مورد استفاده قرار داد و در کنار کار عظیم تحقیقاتی خود برای کتاب الغدیر، از روشنگری و ارشاد مردم این سامان در ریخ نورزید. پس از این سفر در سال ۱۳۸۴ هـ. ق عزم سفر به سوریه نمود و از کتابخانه‌های مهم شهرهای دمشق و حلب استفاده کرد.

آخرین سفر علامه امینی برای مطالعه و تحقیق در سال ۱۳۸۷ هـ. ق به ترکیه صورت گرفت و در این کشور، کتابخانه‌های علمی و اسلامی شهرهای استانبول، بورسا، اورخان و... را مورد بهره‌برداری قرار داد.

نکته قابل تذکر این است که در طول این مدت، علامه امینی به میزان وسیعی دست‌اندکار راست‌نسخ کتابهای گرانقدر و ارزنده بود که در صورت عدم رسیدگی امکان داشت از میان بروند و چنین ذخایر ارجمندی برای نسلهای آینده باقی نماند.

علامه امینی ، پس از سفر به ترکیه ، به نجف بازگشت و شروع به تجهیز کتابخانه عظیم و عمومی امیرالمومنین (ع) نمود که هم اکنون نیز با نام مکتبه الامیرالمومنین العلامه در نجف مشغول به کار است و در این راه بسیاری از نسخ خطی قدیمی را با تهیه میکروفیلم از آن ، از گزند حوادث نگهداری نمود .

ولی دیگر شمع وجود گرانبهای چنین پاسدار و مرزبان شجاعی ، رو به خاموشی نهاده بود و بیماری با شدت تمام او را از پای در می آورد . از این رو بر آن شد تا بازخوانی بخشهایی از کتاب الغدیر را که چاپ نشده بود و هنوز دست نویس بود ، به فرزندش واگذار کند و این کار در بیمارستانی که علامه در آن بستری بود و نیز در خانه مسکونی او صورت گرفت و بدین منوال دو سال گذشت تا اینکه لحظات خاموشی این شمع فروزان فرارسید و در روز جمعه ، بیست و هشتم ربیع الثانی سال هزار و سیصد و نود و هجری ، حالش به وخامت گرائید در آن لحظات آخر زندگی می خواست که دهانش را با آب ممزوج به تربت پاک امام حسین (ع) خیس کنند و برایش دعای عدیله بخوانند که خود نیز آرام آرام آنرا زمزمه کند ، سپس خواست که از دعا های امام سجّاد (ع) برایش بخوانند ، تا اینکه نزدیک اذان ظهر شد ، علامه شروع به سخن گفتن کرد و آخرین کلماتش این بود :

" خداوند ! این سكرات مرگ است که بر من عارض شده ، پس بمن توجه فرما و مرا بر خودم یاری ده آنسانکه صالحان را بر خودشان یاری می دهی . . . "

و هنوز این دعا را به پایان نبرده بود که دعوت حق را البیک گفت و روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد و بدینسان دفتر زندگی قهرمان پاسداری از حریم ارزشهای راستین بسته شد . و مردی که بیش از پنجاه سال عمرش را صرف

مطالعه و تحقیق و نگارش کرده بود و آرامش و آسایش خود را در خد مت عقیّد هو
و انتشار علوم آل محمد (ص) نهاد و بود و در این راه :، بسیلر رنجها تحمل
کرده بود که جز در سایه عشق به این خاندان هیچ انگیزه دیگری نمی تواند
محرك چنین حرکت شورانگیزی گردد ، از میان رفت .

بادرگشت علامه امینی ، ابری سیاه از اندوه و حزن بر ممالك اسلامی
سایه افکن شد . اشکها جاری شد ، مجالس سوگ و عزای بربا گشت و امت اسلام ،
مردی از بزرگمردان قهرمان خود را از دست داد .

علامه امینی هم اکنون در نجف اشرف در جائی که خود در ایام حیات
برای خود برگزیده بود مدفون است ولی :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است در جریدة عالم دوام ما

معرفی کتاب حاضر

این کتاب ، ترجمه بخشی از مجلّات هفتم و هشتم الغدیر است که در
خصوص زندگانی ابوطالب نگاشته شده است .

درباره ابوطالب ، در زبان فارسی ، سخن اندک است و اختلاف نظر
بسیار ، آنچه که مهم است نوع برداشتها از زندگی بزرگمردی چون ابوطالب
است . بشهادت تاریخ که بخشی از آن ، اسناد کتاب حاضر است ، ابوطالب
قسمت اعظم عمرش را در دفاع از اسلام و ارزشهای راستین آن و نیز پیامبر اسلام
گذرانده است و در این مسیر ، خشم و غضب قبیله خود ، قریش را به جان
خریده است . طعنه ها را پذیرفته است ، رنجها و سختیهای شعب ابوطالب
را که در واقع نوعی بایکوت و تحریم سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی قریش علیه
نهیضت جوان و انقلابی اسلام به رهبری پیامبر است ، تحمل نموده است . در

مواضع مختلف با گفتارهایی به نشرو شعر، حمایت خود را از پیامبر اعلام داشته است. فرزندان خود (علی (ع) و جعفر) را به همراهی پیامبر تشویق کرده است و کوتاه سخن، تمام سرمایه عمر خود را در گرو آئین و پیامبری نهاده است که حقانیت آن را دریافته و در آخرین لحظات زندگی نیز، فرزندان و خاندان خود را به حمایت و پشتیبانی از پیامبر (ص) وصیت می کند و پیامبر در مرگ او که تقریباً "بامرگ خدیجه (همسر و هم نشین با وفای پیامبر) همزمان است، آنچنان اندوهگین می شود که آن سال را "عام الحزن" (سال اندوه) نام می نهد.

با همه این تفصیل، ابوطالب مشرک اعلام می شود! و این اتهام با توطئه سکوت بخشی از تاریخ، تایید می شود! و دلائل اتهام نیز آیات قرآن و احادیث پیامبر است!

اگر بخواهیم تحلیل تاریخی ارائه دهیم، می توان گفت که از نظر متهم کنندگان و سند سازان، ابوطالب بعنوان يك انسان معمولی مطرح نیست که کفر و ایمان، یا شرک و توحیدش قابل توجه باشد. بلکه اگر ابوطالب به چماق تکفیر گرفتار می شود، بخاطر این است که پدر علی (ع) است و ضربه زدن به پدر، طبیعتاً "فرزند را نیز آسیب پذیری می کند و این همه تهمت و افترا جز در این رابطه، محمل دیگری نمی تواند داشته باشد که با تشکیک در خصوص ایمان ابوطالب و حتی پافرا تر نهادن و تکفیر ابوطالب، باید علی (ع) را مورد حمله قرار داد!

صحت این مطلب وقتی روشن می شود که می بینیم، همین تاریخ و مورخان و سند پردازان که در خصوص ابوطالب چنین قضاوت می کنند، در خصوص پدران افرادی که در طول تاریخ زندگی علی (ع) همواره رودر روی او ایستاده اند و بشهادت حقیقت و واقعیت و انسانهای حق طلب، همواره در شعاع تابان

خورشید وجود علی (ع) چون موم ذوب می شده اند ، ساکت نیستند و برای آنان فضیلت ، دست و پایی کنند و در خصوص اسلام و ایمان نشان حدیث و سند سازی می نمایند . در این میان آنچه که مطرح نیست داوری بی طرفانه و بدور از تعصبات قومی ، قبیله ای و فرقه ای است . و آنچه که مطرح نیست ، تحلیل واقعیات تاریخی ، انسان که بوده اند . و هنر علامه امینی همین بس که باارجگزاری به میراث های گرانقدر علم و دانش و با بیطرفی ، کارستریک تحلیل واقعیات تاریخی را به انجام برده و واقع بینانه ، اتهامات را پاسخ می گوید .

بهر حال ، کتاب باید خود معرف خویش باشد . لذا سخن را کوتاه کرده و با چند تذکره ، مقدمه را به پایان می بریم :

الف : سعی شده که کتاب ، آسان و درخور فهم فارسی زبانان ترجمه شود .

ب : بهمین دلیل بعضی از اشعار را که زیاد به متن و بحث اصلی مربوط نبوده است حذف کرده ایم ، در این مورد پژوهشگران و طالبان تمامی اشعار می توانند به متن اصلی مراجعه نمایند .

ج : در پایان هر بخش ، کتابنامه ها و مراجع مربوطه که در متن مشخص گردیده ، فهرست شده است تا طالبان مطالعه و تحقیق ، بتوانند به آنها رجوع نمایند .

د : مترجم ، مدعی عدم و کاستی در کار ترجمه نیست ، اگرچه سعی فراوان در پادمانت داری نموده است ، بهمین دلیل از صاحب نظران و دلسوزان چشمداشت نقد و تذکر سازنده را دارد .

وَمَا تُوفِّقُنِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

۲۱ آذر ماه ۱۳۵۸

مطابق با ۲۲ محرم ۱۴۰۰

- (۱) این شرح در شناخت کتاب و مولف آن، تحت عنوان "مع الكتاب والمولف" به ضمیمه، جلد اول الفدیر موجود است .
- (۲) ر. ک. کتاب شیخ آقا بزرگ طهرانی تالیف محمدرضا حکیمی .
- (۳) تعبیری بعاریت از استاد محمدرضا حکیمی .
- (۴) کتابخانه مرحوم آیه الله بروجردی که در آن زمان در بروجرد بصرمی بردند .
- (۵) کتابخانه عالم شهیر، مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی .

مقدمه مؤلف

فلولا ابوطالب وابنه
لما مثل الدين شخا وقا ما
فذاک بمکها وی وحا می
وهذا بیثرب جس الحما ما
اگرا بوطالب وفرزندش نبودند
دین اسلام تجسم نمی یافت و این دو قیام کردند
ابطالب در مکه پناه داد و حمایت نمود
وعلی (ع) در مدینه تاپای جان جنگید

گمانم براین است که مورخان و محدثان ، این دروغ را فقط بر اساس جهل^{ست} به تاریخ و شرح زندگانی مردان تاریخ نبافته‌اند ، و نیز به این دلیل نبوده‌است^{ست} که پدران مهاجرین ، اسلام آورده بودند و یانه و یا هدی را در اسلام آوردن پدر و مادر را بوبری می‌گیرند ، بلکه با هو و جنجال ، نوائی ساز کرده‌اند تا سرور مگه ، ویدرامان ، ابوطالب ، پدر مولایمان ، امیرالمومنین علی (ع) را تکفیر نمایند و این همه پس از عاجز شدن از عیب جوئی از سر بوده که لبه حملیه را متوجه پدر یا پدر و مادر ساختند^۱ و دامنه مطلب را تا پدر و مادر یا میر بزرگوار کشاندند تا جائیکه عاصی در کتاب زین الفتی در بیان تشبیه پیامبر (ص) و علی (ع) می‌گوید :

در خصوص تشبیه پدران از جهت حکم و نام : پیامبر را به خاطر
 نعمت و احسان فراوان خداوند بر او ، اسلام پدر و مادرش به کار
 نمی‌آید ، و همه مسلمین بر این باورند جز آن‌دکی که قابل توجه
 نیستند^۲ و علی (ع) نیز بخاطر اکرام خداوند به او در خصوص
 اخلاق و خصلتها و نعمتها و فضیلتها بهره‌ای از اسلام پدر و مادرش
 نبرد .

ولی از این ستیزه جوئی و هیاهود رخصت آن دو بزرگوار طرفی برنمیستند .
 اگر ابوطالب و فرزندش - علی (ع) - نبودند
 دین اسلام هرگز تجسم نمی یافت ، و این دو به پا خاستند
 آن - ابوطالب - در مکه پناه داد و حمایت کرد
 و این - علی (ع) - در مدینه تا پای جان جنگید
 و هرگز مجد و بزرگواری ابوطالب از نادانی که بیهوده گوید
 و بینائی که خود را به کوری بزند زیان نمی بیند
 همانطور که آمدن صبح را اندیشه آنکس که روشنی روز را
 تاریکی می پندارد زیانی نمی رساند
 راهپائی که جز از طریق آنها دستیابی به اندیشه ها و عقاید باطنی افراد ،
 ممکن نیست عبارتند از :

- ۱- برداشت و درك از طریق گفته ها .
- ۲- عمل و رنجی که در راه آن متحمل می شود .
- ۳- آنچه توسط خویشان و خاندان از او نقل می شود ، چرا که خانگی داند
 که اندر خانه چیست .^۴
- ۴- اسناد و نسبت دادن توسط شخصی که به فرد مورد بحث گرویده و او
 را تصدیق نموده باشد .

- (۱) حافظ عاصمی در کتاب زین الفتی
- (۲) این مرد بر تمام مسلمانان دروغ بسته است، چرا که از شیعیان، امامیه و زیدیه کلاوا از اهل سنت، برخی محققان به اسلام آوردن پدر و مادر پیامبران داشته اند و کسانی که خلاف این را معتقد بوده اند اندکند و غیر قابل توجه.
- (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۲۱۷
- (۴) "اهل البيت ادری بما فی البيت"

گفتارها

نحن وهذا النبی ننصره
نضرب عندا لاعداء کا لشهب
ما، این پیامبر را یاری خواهیم کرد
و همچون شهاب دشمنان اورا میرانیم

از سخنان ابوطالب - سلام خدا بر او - نمونه‌هایی چون رشته‌های زرین
از اشعارد لربای او - که در زندگینامه‌ها و تاریخ‌ها و کتب حدیث ثبت شده
است - را نقل می‌کنیم :

ابوطالب (ع) برای نجاشی پادشاه حبشه ابیاتی سروده است و در
آن او را به حسن همجواری و دفاع از مسلمانان مهاجر به حبشه ترغیب نموده
است :^۱

مردمان نیک و برگزیده می‌دانند که محمد (ص)
وزیر و جانشین موسی (ع) و مسیح (ع) - پسر مریم (س) - است
و برای ما هدایتی از آن دست که آن دو آوردند به ارمغان دارد
که همگنی به فرمان خدا راه می‌نمایند و به او پیوند می‌دهند
و شما - مسیحیان - در کتابتان ، احوال او - محمد (ص) - را می‌خوانید
خواندنی درست و نه داستانی دروغین
و تو - نجاشی - آنچنانی که از امت محمد به توری نیامورده‌اند
مگر آنکه با بزرگداشت و تجلیل تو بازگشته باشند

ود رقصیده‌ای دیگر می‌فرماید :
 به‌هنگام پیروزی (یاری) بزرگواران ازسوی فرزندان " غالب " ^۱
 گوی " و " تیم " رابگسوی
 که درهنگامه^۲ هیاهوی بی‌فایده^۳ قوم
 ماشمشیرهای خداومجد و بزرگی تآم و تمام هستیم
 آیانی دانید که بریدن و قطع رابطه ، گناه
 و بلایی بزرگ و کاری دوزاخرد است ؟
 و آیانی دانید که فردا راه رشد روشن خواهد شد ؟
 و نعمتهای دنیا دائم و ابدی نیست ؟
 پس مباد که خوابهای آشفته‌تان در حق محمد (ص) به‌سفاهتتان بکشاند
 و مباد که پیروفرمان گمراهان شوم گردید
 آرزو داشتید که او — محمد — رابکشید و حال آنکه
 این آرزوتان چون خوابهای پریشان بود
 پنداشتید که ما محمد (ص) را تسلیم^۴ ما خواهیم کرد
 و از او در برابر شما هیچ دفاعی نخواهیم نمود
 و او پیامبری است که ازسوی پروردگارش وحی دریافته است
 و هر کس به دعوتش^۵ نه^۶ بگوید بر او ندان پشیمانی خواهد روئید^۷
 در گرداگردش اصل و نسبی هاشمی در طواف است
 و از او هر تجاوز و گزند عالمی رامی‌راند^۸ .

ود رشعرد دیگری در خصوص صحیفه‌ای که به زودی از آن سخن خواهیم
 راند می‌فرماید :

از قول من به قبیله "لوی"
 وخصوصاً "تیره" "بنی کعب" این قبیله بگوئید
 آیا نمی دانید که ما محمد (ص) را همچون موسی (ع)
 رسولی معرفی شده از کتب آسمانی پیشین می دانیم
 و نسبت به اود در میان مردم محبتی است
 وروانیست بر کسی که خدا او را به دوستی برگزیده، ستمی رود
 هشدارید! هشدارید! قبل از آنکه گودال درندگان - قبر - حفر شود
 و بیگناه نیز چون گنهکار به حساب آید
 و مباد که پس از خویشاوندی و نزدیکی
 پیمانهایمان را فراموش کنید و فرمانبرایان و ستمگران گردید
 پس به خانه خدا سوگند که: محمد (ص) - پیامبر - را تسلیم نخواهیم کرد
 اگر چه سختی و گزندگی روزگار و بلاها رود و رو باشد
 آیا هاشم پدرمان بود که نیرویش را فراهم آورد
 و فرزندان را به جنگاوری وصیت نمود؟
 و ما هرگز از نبرد خسته و ملول نمی شویم تا باز گردیم
 و از رنج و مصیبت برجای مانده شکایت نمی نمائیم
 بلکه به هنگامی که شجاعان از ترس غالب تهی می کنند
 ما مردم می غیر تمند و با خردیم.^۴

و از جمله شعرهای اوست :

آه که غم آخر شب بی اختیار در خود فرو می گیرم
 و مراد رهم می پیچد، حال آنکه ستاره هنوز افول نکرده است

این غم مراد رهم پیچید د رحالیکه چشم‌های فراوانی به خواب رفت
 و بخواب نرفته‌ها به قصه‌گوئی و افسانه‌سرائی نشستند
 افسانه‌سرائی د ربارم خواب‌های آشفته‌آنانی که محمد (ص) رامی‌خواستند
 تا به ستم فروگیرندش، ولی هرکه از تجا و زگری نپرهیزد خود به ستم گرفتار می‌آید
 سفیهانه کوشیدند و زشتکاریشان

د رامری خیالی و نامستحکم راهبرشان گشت
 از ماکا ربزرگی - تسلیم محمد (ص) - را توقع دارند و حال آنکه
 اینکار جز با نبرد و شمشیر و نیزه امکان پذیر نیست
 توقع دارند که ما به قتل محمد (ص) رضاد هیم
 بدون آنکه نیزه‌ها از خون رنگین گردد
 پس، ای بنی فهر، هشدارید!

نشده است
 که هنوز ناله‌کشندگان که با غم‌واندوه (همراه با پشیمانی) نداد رمی دهند بلند
 اینها عذر‌ها و پیش‌درآمدهائی برای شماست
 باشد که این پیش‌درآمدها از جنگ جلوگیری^۵.

و در شعری خطاب به پیامبر بزرگوار (ص) می‌فرماید:
 بخدا سوگند که با تمام جمع و نیرویشان هرگز به تودست نخواهند یافت
 مگر آنکه من روی د رخا ك كشم
 پس امروز دعوت را آشکار نما که بر تو عیب و ننگی نیست
 و با دعوت بشارت ده و چشم‌ها را روشن نما
 مراد دعوت کردی و دانستم که تو ناصح منی
 و فراخواندی و در این دعوت، امین بودی

ومن دریافتم که آئین محمد (ص)
از بهترین ادیان است که مردم به آن گرویده‌اند. ۶

تذکر: قرطبی وابن کثیر برای اثبات فوق این بیت را افزوده‌اند:
اگر ملامت یا پرهیز از دشنام و لعن نبود
مراسبت به آئین محمد (ص) آشکارا با گذشت و بخشندگی می‌یافتی.

در این خصوص احمد زینی دحلان در صفحه ۱۴۶ کتاب "اسنی المطالب"
معتقد است که:

گفته می‌شود این بیت ساختگی است و آن را به ابوطالب نسبت داده
اند و سخن او نیست.
علامه امینی (مؤلف کتاب) می‌گوید:

فرض کنیم که بیت اخیر از اصل اشعار ابوطالب باشد، در این صورت
بیشترین پرهیز ابوطالب از لعن و ننگ و دشنام بخاطر آن است که مبادا
منزلتش نزد قریش کم شود و بدین دلیل دفاع از پیامبر (ص)، مقدورش
نباشد. این عوامل (لعن و ننگ و دشنام) از اظهار او براز گرد نگذاری
به آئین محمد (ص) و اعلان ایمان به آنچه پیامبر آورده بود، بازش
می‌داشت. در این زمینه گفتارش صریح است که: "مراسبت به
آئین محمد (ص) آشکارا با گذشت و بخشندگی می‌یافتی." یا به تعبیر
دیگر "پشتیبان می‌یافتی." کجا این بیت سخن از دین داری باطنی
دارد و اگر منظور از این سخن گردن نهادن و تسلیم شدن بود که
در این صورت تناقض آشکار میان او و شعار گذشته که در آن به صراحت
آئین محمد (ص) را بهترین دین می‌داند و اینکه پیامبر (ص) را در

دعوتش صادق و بر امتش امین می داند ، بوجود می آمد .

از دیگر اشعارش ابیات زیر است که به خاطر شکنجه شدن عثمان بن مظعون توسط قریش به حالت غضب سروده است :

آیا از بیاد آوردن زمانه و روزگار در امان نیستی

که چنین غمزد های و مانند محزونان می گیری ؟

یا از بیاد آوردن نادانی اقوامی است

که بر آنکس که به سوی دین فرامی خواند ستم روا می دارند ؟

آیا نمی بینید که خداوند جمعتان را خوار ساخت ؟

و آیا نمی بینید که ما بخاطر عثمان بن مظعون غضبناك شدیم ؟

مائیم که با هر شمشیر بر کف طرد کنند های

ستم آنکس را که ما را استمید می خواهد ، جلومی گیریم

با شمشیرهای برّانی که گویا نمک سود شده است

و با آنها سرهای دیوانگان شفا داده می شود

تا پس از گذار از سختی به نرمی و گذشت

مردان اقرار کنند که شمشیرها نابرد بارند

و یا ایمان آورند به کتابی شگفت - قرآن -

که بر پیامبری - محمد (ص) - همچون موسی یا یونس نازل شده .^۷

و از دیگر اشعارش ابیات زیر در مدح پیامبر بزرگوار است :

همانا خداوند پیامبر ، محمد (ص) ، را گرامی داشته

آنسان که گرامیترین خلق خدا ، احمد (ص) است

و نام او را از اسم خودش مشتق نموده است تا جلالتش دهد

پس صاحب عرش محمود و پیامبرش محمد است .^۸

از دیگر اشعار معروف اوست :

تو محمد (ص) ، پیامبری

سید و سالار و نیکو عملی

تو برپا دارنده دین بزرگانی

بزرگان پاک و پاک — زاد

و من همانا که با تو صادقانه

در گفتاری بد و راز هر تعلق و گزافه گوئی پیمان بستم

و تو پیوسته از همان زمان که کودک و خرد سال بودی

جز بر راستی سخن نمی گفتی. ^۹

زمانی ابوجهل بن هشام به سوی رسول خدا (ص) آمد و پیامبر در

سجده بود ، ابوجهل سنگی در دست داشت و خواست که آنرا به سوی پیامبر

پرتاب کند ، دستش را که بالا برد ، سنگ به کف دستش چسبید و نتوانست

نیتش را عملی کند ، در این زمینه ابوطالب ، اشعار زیر را سرود :

هشدارید ! ای بنی غالب

و ازستم به فردی صاحب منطق — محمد (ص) — دست بردارید

در غیر این صورت بر شما هراس دارم

۱ ز عذابهایی که برخانه تان فرود آید

و در این غمال به پروردگار مشرق و مغرب سوگند

عبرت دیگران خواهید شد

همانطور که برای پیشینیان تان چون عاد و ثمود

این عذاب در رسید و چیزی باقی نگذارد

در سپیده‌دمی ، بادی بسیار تند و کشنده به سویشان آمد
 در حالیکه شتر - آیت خدائی قوم ثمود - آب می‌نوشید
 و شگفت ترازان در کارتو ، ای مرد است
 شگفتی در این سنگ چسبیده بردست
 چسبیده بردست انسان خبیثی
 و نشانه رفته به سوی انسانی بردبار ، راستگو و متقی
 و خداوند ، علیرغم میل این ستمگر نادان
 سنگ را در کف دستش ثابت نگه داشت
 جوانک نادانی - ابوجهل - از قوم مخزوم شما
 که فریب حيله گران را خورد و پیامبر را تصدیق نکرد .^{۱۰}

ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۴ جلد ۳ نهج البلاغه می‌گوید :
 مشهور است که عبدالله مامون - که خدا رحمتش کند - می‌گفت :
 بخدا سوگند که ابوطالب به موجب این سخنش اسلام آورد که :
 رسول را ، رسول پروردگار را یاری دادم
 بوسیله^{۱۱} شمشیری به درخشش صاعقه
 از رسول خدا دفاع و حمایت می‌کنم
 حمایت حامی که بر او دل می‌سوزاند
 هر چند باد شمنانش به نرمش رفتار می‌کنم
 همچون نرمش شتر نو جوان و پاپس کشیدن شتر نر از شمنند
 و لکن از روی علو و بزرگی بر آنان نعره می‌زنم
 همانند نعره‌هایی که شیرد ریشه‌های تنگ برمی‌آورد

همین ابیات به همراه يك بیت اضافی در صفحه ۲۴ دیوان ابوطالب موجود است .

سرور ما ابوطالب ، ابیاتی دارد که آنها را برای نجاشی به هنگام رفتن عمرو عاص به حبشه وسعایت و بد گوئی و حیلہ گری اود ر حق مهاجرین حبشه و در راس آنها جعفر بن ابوطالب ، سروده است که در آنها نجاشی را به بزرگداشت جعفر و روی گردانی از عمرو عاص ترغیب می کند . از جمله آن ابیات اینهاست :

کاش می دانستم که حال جعفر در میان مردم چگونه است
و حال عمرو و دشمنان خویشاوند (خویشاوندان دشمن) پیامبر چسان ؟
و آیا احسان نجاشی به جعفر و یارانش رسیده است
یافته انگیزی از این کار جلوگیری کرده است ؟
بدان - ای نجاشی - دعا و تحیت ما بر تو باد (کاری نکردی که سزاوار لعن باشی) که بزرگواری

و همسایه و مجاور د ر کنار تو نگویند بخت نیست
و ما می دانیم که خداوند ترا قدرت و نیروی بیفزود هاست
و تمامی ابزار و اسباب خیر را تو پیوند دارد .^{۱۱}

از دیگر اشعار مشهور ابوطالب ، خطاب اوست به محمد (ص) که در آن نگرانی او را تسکین می بخشد و او را به علنی کردن دعوتش فرامی خواند .

دستهای حمله ور و فریاد های آزار دهنده
ترا از حقّی که به آن قیام می کنی ، باز ندارد
چرا که دست تو دست من است اگر احاطه شوی
و در گرفته های آنها ، این منم که پیشاپیش تو خواهم بود .^{۱۲}

ابن هشام گوید: هنگامیکه ابوطالب ترسید از اینکه انبوه جمعیت عرب او را بزانو
 درآورند، قصیده‌ای سرود که در آن به حرم مکه و موقعیت خودش نسبت به
 آن پناهمی برد و بزرگان قومش را به دوستی فرامی خواند و به وسیله همین قصیده
 آنها را از اینکه رسول خدا را تسلیم نخواهد کرد و در هیچ شرایطی او را رها نخواهد
 نمود مگر اینکه در کنارش جان سپارد، با خبر می‌کند. آن قصیده چنین است:

دوست من، در میل و گرایش به حق یا باطل

گوش من نخستین سرزنشگر نیست

و آن هنگام که دیدم، در قوم محبتی نیست

و تمام بندها و پیوندها را گسسته‌اند

و ما را در دشمنی و آزار تمام افکند و اند

و فرمانبردار دشمن کناره‌گیری گردید و اند

و بر علیه ما با گروهی متهم و مظنون پیمان بسته‌اند

و پشت سرما، از غیض، انگشت به دندان می‌گزند

در این هنگام خود را چون نیزه‌ای انعطاف پذیر

و شمشیر بران درخشانی از یاد گارهای بزرگان به صبوری واداشتم

از هر که بادی بر ما طعنه زند

و به باطل با ما بستیزد

و از هر کینه ورزی که در عیب جوئی ما بکوشد

و از هر که در دین آنچه مقصود ما نیست می‌افزاید، از همه اینها به خداوند مردم

پناه می‌برم

سوگند به کوه ثور^{۱۳} و آن کس که تمبیر^{۱۴} را مقبر و لنگرگاه این کوه قرار داد

و سوگند به فرارونده و فرود آینده از حراء^{۱۵} — پیامبر —

و سوگند به کعبه، همان خانه برحق دامان مکه

و سوگند به خدا، که خدا غافل نیست

و سوگند به حجر الا سود ، آن هنگام که لمسش می کنند
 و هر صبح و شام احاطه اش می نمایند
 به خانه خدا سوگند دروغ گفتید که مامگه راه های کنیم
 و کینه می ورزیم ، حال آنکه نهایت کار شما اندوه غم خواهد بود
 به خانه خدا سوگند دروغ گفتید که در حق محمد (ص) سخت می گیریم
 و یا حاضر نخواهیم بود که در کنارش بجنگیم و او را حمایت کنیم
 تسلیمش نخواهیم کرد مگر آنگاه که در اطرافش به خاک افتیم
 و در این راه ، فرزندان و زنانمان را فراموش می کنیم
 و به خدا سوگند اگر کار از آنچه که می بینیم سخت تر شود
 ما نیز شمشیرهای خود را بر بزرگان خواهیم کشید
 (شمشیرها را) باد و دست جوانانی شهاب گونه ، رسا و دلاور
 که برادر راستی ، درستی و حامی حقیقت و شجاعند (برخوایم گرفت)
 روزها و ماه ها و یک سال کامل
 و سال پس از سال بر ما (در این جریان) خواهد گذشت
 شایسته نیست که قومی ، بزرگواری را
 که فاسد نبوده و شرافتش را حفظ می کند و سربار دیگران نیست ، لعن کند ^{۱۶}
 بزرگوار و سفیدی ، که ابرها از رویارویی با صورتش پر آب می شوند
 و فریاد رسیتیمان و پناه بیوه زنان است
 و از آل هاشم آنانکه در معرض هلاکتند به او پناه می برند
 و در نزدش در رحمت و نعمتند
 آیانی دانید که فرزندان ما — محمد (ص) — در نزد ما
 تکذیب نشده است و ما (در مورد او) به گفتار شیاطین اعتنائی کنیم

بزرگمردی است از زمرهٔ بلند مرتبه‌ترین مهتران
 که منسوب است به خاندانی که در عرصهٔ بزرگیها، صاحب برتری است
 بجان خود مسوگند که از روی دبستگی به احمد خود را به مشقتی بیرون از طاقت^{۱۶}
 و اورا پیوسته، چون دوستداران، دوست داشته‌ام
 هماره در دنیا باد و ستان و اهل خود نیکوسیرت بوده
 و پیوسته مایهٔ سرافرازی دوستداران خود بوده است
 و او - احمد (ص) - در میان ما صاحب چنان اصالت و اعتباری است
 که شرف و منزلت هردست انداز و تجاوزگری از او فروتر است
 در حمایت از او، پشتم خم شده و با اینهمه از او حمایت کردم
 و از او در فراز کوهان شترها و بلندی سینه‌ها^{۱۷} دفاع کردم
 و چنین شد که خدا بایاری خود، او را تایید فرمود
 و این حقش را که بطلانی در آن نبود آشکار نمود.^{۱۸}

علامه امینی گوید :

اگر از اسلوبهای گوناگون در این اشعار نتوان فهمید، از کجا میتوان
 اعتراف و شهادت به نبوت پیامبر را دریافت؟ اسلوبها و اشاراتی که
 اگر یکی از آنها در شعریا نثر هر کس یافت شود، همه بر اسلام آوردنش
 متفق القول می‌شوند ولی تمام آنها بر اسلام ابوطالب دلالت نمی‌کند!
 فاعجب واعتبر!

آنچه ذکر شد بخشی از اشعار ابوطالب است که تمام جوانبش از ایمان خالص
 و اسلام صحیح مالا مال و لبریز است. علامه بی‌نظیر، ابن شهر آشوب مازندرانی
 در کتاب "متشابهات القرآن" خود ذیل آیه "وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ"^{۱۹} از

سورهٔ حج می‌نویسد :

اشعار ابوطالب که دلالت بر ایمان اود دارند ، بیش از سه هزار بیت
است که از آن خصوصیات کسی که پیامبر را درك و "کشف" کرده و
بر نبوتش صحّه می‌گذارد ، روشن و آشکار است .

پس از آن جملات فراوانی را نقل می‌کند :

از جمله آنچه که ابوطالب به عنوان وصیت مطرح کرده است :

به یاری پیامبر نیکوئی و خیر ، چهارتن را وصیت می‌کنم

فرزندم علی (ع) و بزرگ قوم ، عباس

و حمزه ، شیرحمایتگر از حقیقت او

و جعفر ، تاد رکنا را و ، دشمنان را برانند

ای مادرم و همهٔ فرزندانم بفدایتان

در یاری احمد در قبال دیگران ، سپر هائی باشید . (۲۰)

(۱) مستدرک حاکم، جلد ۲، صفحه ۶۲۳ به نقل از ابن اسحاق
 (۲) ضرب المثل عربی معادل: از پشیمانی شاخ در خواهد آورد.
 (۳) صفحه ۳۲ دیوان ابوطالب نقل از جلد ۳، صفحه ۳۱۳ شرح نهج
 البلاغه ابن ابی الحدید.

(۴) سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۷۳ - شرح ابن ابی الحدید، جلد
 ۳، صفحه ۳۱۳ - بلوغ الارب، جلد ۱، صفحه ۳۲۵ - خزانه الادب تالیف بغدادی
 جلد ۱، صفحه ۲۶۱ - الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۲۲۵ - تاریخ ابن کثیر،
 صفحه ۳، صفحه ۸۷ - اسنى المطالب صفحه ۱۳ و ۶ - طلبه الطالب صفحه
 ۱۵.

(۵) دیوان ابوطالب، صفحه ۲۹ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳،
 صفحه ۳۱۲.

(۶) ثعلبی در تفسیرش ابیات مذکور را نقل کرده و می نویسد: در صحت
 انتساب این ابیات به ابوطالب، مقاتل، عبدالله بن عباس، قسم بن
 محضره و عطاء بن دینار، متفق القولند. رجوع کنید به: خزانه الادب بعد از
 جلد ۱، صفحه ۲۶۱ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۴۲ - شرح ابن ابی
 الحدید جلد ۳، صفحه ۳۵۶ - تاریخ ابی الفدا، جلد ۱، صفحه ۱۲۵ - فتح الباوی
 جلد ۷، صفحه ۱۵۳، ۱۵۵ - الاصابة جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - المواهب اللدینه،
 جلد ۱، صفحه ۶۱ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۵۵ - دیوان ابوطالب
 صفحه ۱۲ - طلبه الطالب صفحه ۵ - بلوغ الارب، جلد ۱، صفحه ۳۲۵ -
 السیره النبویه تالیف زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۹۱، ۲۱۱ - آخرین بیت
 اشعار مذکور را صفحه ۶ کتاب اسنى المطالب نقل کرده و می نویسد: برزنجی

این بیت را از ابیات مشهور ابونائب می‌شمارد .

(۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، جلد ۳، صفحه ۳۱۳ .

(۸) بخاری این ابیات را در کتاب تاریخ صغیر از طریق علی بن یزید نقل کرده و ابونعیم در دلائل النبوة جلد ۱، صفحه ۶ - تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۷۵ - شرح ابن ابی الحديد، جلد ۳، صفحه ۳۱۵ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۱، صفحه ۲۶۶ - اصابه تالیف ابن حجر، جلد ۴، صفحه ۱۱۵ - مواهب اللدنیة، قسطلانی، جلد ۱، صفحه ۵۱۸ به نقل از تاریخ بخاری - تاریخ الخمیس دیار بکری، جلد ۱، صفحه ۲۵۴ .

(۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد جلد ۳، صفحه ۳۱۵ .

(۱۰) دیوان ابوطالب صفحه ۱۳ - شرح البلاغه ابن ابی الحديد جلد ۳، صفحه ۳۱۴ .

(۱۱) جلد ۳، صفحه ۷۷ تاریخ ابن کثیر - جلد ۳، صفحه ۳۱۴ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد .

(۱۲) صفحه ۳۱۵، جلد ۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد .

(۱۳)، (۱۴)، (۱۵) کوهایی در مکه .

(۱۶) یعنی او را "بی پدر" بخواند .

(۱۷) کنایه از در آغوش گرفتنها از روی محبت .

(۱۸) ر. ک . توضیحات صفحات ۳۴۰، ۳۴۱ از جلد هفتم کتاب الغدير تالیف علامه امینی .

(۱۹) به تحقیق که خدا آنکس را که یا ریش نماید، یاری خواهد کرد .

(۲۰) در نسخه چاپ شده کتاب متشابهات القرآن در ابیات فوق دستبرد و تحریف به عمل آمده است، در این زمینه به صفحه ۶۵، جلد ۲، الغدير رجوع کنید .

کردارها و مشقات تحمل شده در راه آنها

وَاللّٰهُ لَن يَّجْلِبُوكَ بِجَمْعِهِمْ
حَتَّىٰ أُوسِّدَ فِي التُّرَابِ دَفِينًا
بخدا سوگند که هرگز با همه جمعیت و نیرویشان به تو دست نخواهند یافت
مگر آنگاه که من در خاک خفته باشم

کارهای نیکو و تلاشهای قابل تقدیری که سالارمگه ، ابوطالب — که سلام
 خدا بر او باد — در راه یاری و حفاظت و دفاع از پیامبر (ص) و دعوت به سوی او
 و آئین حنیفش از آغاز بعثت پیامبر (ص) تا آخرین نفس ، انجام داده است ، در
 لایلای خود محتوی گوشه‌هایی از اسلام صحیح ابوطالب و ایمان خالص وی و
 خضوع و تواضعش در برابر رسالت الهی پیامبر (ص) می باشد که صحت کامل آن
 در فردای بازبینی روشن خواهد شد . بخشهایی از این تلاشها را مـرور
 می کنیم :

سفر شام

ابن اسحاق گوید :

« ابوطالب با کاروانی جهت تجارت ، راهی شام شد . کاروانیان
 توشه برگرفته ، آهنگ سفر کردند . رسول خدا (ص) شتابان بسوی
 ابوطالب شتافت ، افسار شترش را بگرفت و گفت :
 ای عمو ، مرا به که می سپاری ، که نه پدری دارم — تا بد و تکیه کنم — و
 نه مادری — که به او مهر ورزم — ؟ »

این سخن ابوطالب را به رقت آورد و گفت :

به خدا سوگند که اورا نیز با خود همراه می‌کنم که اورا از من و من را از او جدائی نیست . و بدینسان پیامبر (ص) به همراه ابوطالب راهی سفرگشت .

کاروان به شهر " بصری " - از توابع شام - رسید . در مسیر جاده ، دیری بود که راهبی به نام بُحیرا در آن می‌زیست ، بحیرا ، دانشمند ترین مسیحیان در آن حوالی بود و دیر جایگاه همیشه راهبانی بود که نسل از بی نسل ، دانشهارا از کتابی به میراث مانده از پیشینیان - البته به گمان خودشان - به مردم انتقال می‌دادند .

پیش از وقوع داستان ، چه بسیار کاروانهائی که بر بحیرا گذشته بودند و او نه کلامی با آنان گفته بود و نه متعرضشان شده بود ، تا آن سال که آن سفر رسید . کاروانیان در حوالی صومعه بحیرا ، توقف کردند و او به خلاف همیشه غذائی فراوان برایشان آماده ساخت چرا که از درون صومعه ، ابری را در آسمان دیده بود که بر سر فردی از کاروان ، - محمد (ص) - سایه افکند هاست و وقتی هم که به زیر سایه درختی فرود آمدند ، همان ابر ، بر درخت سایه افکن شد و شاخه‌های سربر افراشته درخت سربه زیر افکندند - چرا که در محضر قدمهای پیامبر جای سرافرازی نیست - .

بحیرا ، این همه را دید و از صومعه بیرون شتافت و به تهیه غذا دستور داد و پس از آماده شدن ، کسی را به نزد کاروانیان فرستاد و گفت : ای قریشیان ، برایتان غذائی مهیا کرده‌ام و دوست دارم تمامی شما - کوچک و بزرگ و بند و آزاد - بر سفره‌ام حاضر شوید . یکی از کاروانیان گفت : گویا امروز خبری شده ، چرا که تودر گذشته هرگز

چنین نمی‌کردی و حال آنکه ما بسیار بر تو می‌گذشتیم • امروز ترا چه می‌شود؟

بحیرا گفت: همین‌طور است • شما می‌همانانی هستید که دوست دارم پذیرائیتان کنم و برایتان غذائی تهیه کنم که همگی از آن بخورید • کاروانیان به سوی بحیرا گرد آمدند و رسول خدا (ص) به خاطر خرد سالی در کنار بارها، در زیر درخت، تنه‌ها ماند • بحیرا در جمع نگرست و آن ویژگی پیشین را که خود دریافت بود ندید، گفت: ای قریشیان، نکند که کسی از شما از این طعام بی‌بهره ماند •

گفتند: از آن‌ها که باید بیایند کسی جانمانده جز پسری که خرد سال‌ترین ماست و در کنار بارها باقی مانده است • بحیرا گفت: چنین مکنید، او را نیز فراخوانید تا بر این سفره حضور یابد •

یکی از قریشیان گفت: به لات و عزی سوگند که امروز خبری است، آیا شایسته است که فرزند عبد الله - محمد (ص) - را از این غذا بازداریم؟ سپس برخاست و به سوی پیامبر (ص) رفت و او را در آغوش گرفته به سوی دیگران بازگشت و محمد (ص) را در میان جمع بنشاند • بحیرا چون محمد (ص) را دید سخت به او خیره شد و به بازجستن آن ویژگی‌هایی پرداخت که از دیرزمان می‌شناخت تا کاروانیان دست از غذا کشیدند و پراکنده شدند • بحیرا برخاست و به پیامبر گفت: ای جوان، ترا به لات و عزی سوگند می‌دهم که پرسش‌هایم را پاسخ دهی پیامبر خدا فرمود: هرگز با سوگند به لات و عزی چیزی از من مپرس • بحیرا گفت: پس به خدا سوگندت می‌دهم •

پیامبر فرمود : سؤالت را بپرس .

بحیرا شروع کرد به پرسش از مسائلی از قبیل خواب و وضعیت و کارهای
پیامبر و او پاسخ می داد و جوابهایش تماما " با آنچه در ذهن و اندیشه
بحیرا بود ، سازگار می آمد " بعد به پشت پیامبر نگریست و مهربانوت را
مابین دو کتفش - آنجا که می پنداشت - دید .

در این خصوص ابوطالب این ابیات را سروده است :

راستی که محمد (ص) ، فرزند آمنه
در نزد من ، از فرزندانم بلند مرتبه تر است
و هنگامیکه شتران سرخ مو - در کاروان - باتوشه هاشان ، ره می سپردند
او ، افسار شتر مرا چسبید و دلم براو سوخت
و او را که روسپیدی مدد کار دیگران و شجاع در انجام امور بود
به گشت و گذار در میان مردم فراخواندم
کاروانیان به سوی دورترین جهت معین ره سپردند
و ناحیه "مطلوب" پشت سر نهاد شد
تا اینکه به "بصری" رسیدند و همگی
از کمینگاه (محل انتظار) دانشمندی - بحیرا - راملاقات کردند
که داستان و خبری درست از او - محمد -
به آنها داد و جماعت حسودان را از او منع کرد
گروهی یهودی آن هنگام که
سایه ابرو ظاهر شدن نیروی صاحب آسمانها را دیدند
برای کشتن محمد (ص) هجوم بردند ولی بحیرا آنها را
نهی کرد و بیشترین و بهترین تلاش ممکن را نمود

و همچنین در این باره ، ابیات زیر را نیز سرود هاست :

آیا ندیدی حالت مرا پس از اندیشه ای که در دل گرفتم (قصد سفر شام)
 و لازمه اش جدائی بود ، جدائی دردناکی که بریدران و مادران حرام است
 جدائی از احمد (ص) ، آن هنگام که آماده سفر شدم
 و با آرزوی سلامتی برای او ، خدا حافظی کردم
 و او ، اندوهناک می گریست و شتران بین ما فاصله ایجاد می کردند
 و او - پیامبر (ص) - دنباله زمام شتران را چسبیده بود
 بیاد پدرش افتادم و شدیداً اشک ریختم
 اشکی که مدام از د و چشم جاری بود

سپس ادامه می دهد که به پیامبر اجازه همراهی با کاروان را داده است و می افزاید :

و هنگامیکه به سرزمین " بصری " فرود آمدیم
 ما را در مکانهای شایسته پذیرفتند و دید ه احترام به ما نگریستند
 و بحیراد را این هنگام به چالاکی آمد
 و به سرعت نوشیدنی گوارا و غذا آماده کرد
 گفت : یاران تن را بر طعام ما گرد آورید
 و گفتیم : همه جز جوانی خرد سال گرد آمده ایم
 جوانی که یتیم است ، ولی بحیرا او را نیز فراخواند
 که غذا امروز فراوان است و او نباید محروم شود
 و اگر ما را از وجود محمد (ص) آگاه نکرده بودید
 امروز نزد ما کرامتی نداشتید

وهنگامیکه بحیرا ، محمد (ص) را دید که به سوی خانه اش روی آورد هاست
 وسایه^۴ ابری از گرمای خورشید محافظتش می کند
 در مقابلش به حالت سجده ، سرفروود آورد
 و او را سخت به سینه خود چسبانید^۱

ابوطالب واستسقاء^۲ از طریق پیامبر (ص)

ابن عساکر در تاریخش از قول جلهة بن عرفطه نقل می کند که گفت :

زمانی به مکه آمدم و اهل مکه در قحطی و خشکسالی بسر می بردند .
 قریشیان گفتند : ای ابوطالب ، درّه خشکیده و اهل شهر در چار
 قحطی شدند ، برخیز و طلب باران کن .

ابوطالب بیرون آمد در حالی که پسر و چون خورشید که از پشت ابر-
 های سیاه نور افشانی می کرد با او بود و در اطراف آن پسر ، کودکانی
 بودند^۳ ابوطالب او را برگرفت و پشتش را به کعبه چسباند و در
 حالیکه او را بر سر انگشتانش بلند کرده بود ، باران طلبد و حال آنکه
 حتی يك پاره ابر در آسمان نبود . ولی بلافاصله از این سو و آنسو
 ابرها گرد آمدند و باریدند و چه فراوان باریدند و شهر نشینان و ده -
 نشینان از نظر آب به وسعت و فراخی رسیدند و درّه شکفته شد . در
 اینخصوص ابوطالب سرود :

روسفیدی که ابر از روی او بر آب می گردد

پناهگاه یتیمان و نگاهبان بیوه زنان است

هلاک شوندگان خاندان هاشم به او پناه می برند

و در پناه او در نعمت و فراوانی بسر می برند

اومیزان عدالتی است که به اندازه^۴ يك دانه^۵ جستم نمی‌کند
واندازه گیر راستگویی است که از اندازه گیریش وحشتی نیست^۴

شهرستانی در کتاب ملل و نحل (پاورقی فصل ۳ صفحه ۲۵۵) از سرور
ما، ابوطالب یاد کرده، می‌نویسد:

از جمله آنچه که دلیل شناخت ابوطالب به کیفیت رسالت و شرافت
پیامبری محمد (ص) می‌باشد ماجرائی است که در جریان خشکسالی
عظیم مکه اتفاق افتاد. در این خشکسالی که ابرها به مدت دو سال
از فروباریدن خود داری کردند، عبدالمطلب، فرزندش ابوطالب
را فرمان داد که پیامبر (ص) را که طفل شیرخواری بود در قنداق حاضر
سازد. سپس او را برد و دست خود گرفت و روی به کعبه نهاد و پیامبر
را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: "ای پروردگار به حق این کودک"
و این کار را سه بار تکرار کرد و مدام می‌گفت: به حق این کودک، بارانی
فراوان، پیوسته و درشت دانه بر ما ببار. ساعتی نگذشت که
ابرها چهره آسمان را پوشاندند و بارانی آنچنان فروباریدند که مردم
از خرابی مسجد الحرام به هراس افتادند و ابوطالب قصیده^۶ لامیه^۷
خود را سرود:

وَأَبْيَضُ سَتْسُقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ شِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةُ الْأَرَامِلِ^۵

سپس شهرستانی ابیاتی از قصیده^۶ فوق را نقل می‌کند.^(۶)

پس طلب باران نمودن توسط عبدالمطلب و فرزندش - سرور مکه، ابوطالب -
از طریق پیامبر بزرگوار به هنگام شیرخوارگیش (و یا با اشاره به اجرای قبلی به
هنگامی که رشد کرده و جوان خرد سالی بود)، توحید خالص آن دوران، و
ایمان آنان را به خداوند و عرفانشان را به رسالت نهائی پیامبر (ص) و پاکی

صاحب این رسالت از آغاز زندگی ، حکایت و عنوان می نماید که اگر این — —
 — عبد المطلب و ابوطالب — موضعی جز این دو ماجرا در تاریخ نداشته باشند باز هم
 برای دلالت بر ایمان و اعتقادشان کفایت می کرد . همانطور که برای پژوهشگران
 این مطلب کافی است که دلیل بر تسلیم و گرد نگزاری این دویه ایمان و اعتقاد
 باشد .

ابوطالب در ولادت امیرالمومنین (ع)

جا بر بن عبد الله گفته است :

در باره میلاد علی بن ابیطالب (ع) از رسول خدا (ص) سؤال
 کردم ، فرمود : راستی که در باره بهترین مولود پر سیدی . او
 همچون مسیح (ع) بود . خداوند تبارک و تعالی مرا از نور علی و
 علی را از نور من و هر دو را از یک نور آفرید . سپس ما را از صلبهای پاک به
 رحمهای پاک منتقل فرمود . من از صلبی منتقل نشدم مگر آنکه علی
 نیز با من بود و پیوسته چنین بود تا خداوند مراد بهترین رحم بهود یعت
 نهاد که همان رحم آمنه — مادر من — بود و علی را نیز در بهترین رحم
 بهود یعت گذارد که همان رحم فاطمه بنت اسد بود . در زمان مامردی
 زاهد و عابد به نام مبرم بن دعیب بن الشقبان بود که مدت دو بیست و
 هفتاد سال خدا را عبادت کرده و از او هیچ حاجتی نطلبیده بود ،
 خداوند ابوطالب را به نزد او فرستاد . مبرم همینکه او را دید بپا خاست
 و سراو را بوسید و در برابر خود نشاند . سپس از ابوطالب پرسید : کیستی
 گفت : مردی از تهامه . پرسید : از کدام تیره تهامه ؟ پاسخ داد :
 از بنی هاشم . عابد از جای جست و سراو را بوسید و گفت : ای مرد ،
 خداوند به من مطلبی را الهام فرمود . ابوطالب پرسید چه مطلبی ؟

عابد گفت : از نسل تو فرزندی متولد می شود که ولی خداوند عزوجل است . سپس چون شب میلاد علی (ع) فرا رسید ، زمین روشن شد و ابوطالب در حالیکه می گفت : ای مردم ، ولی خدا در کعبه به دنیا آمد ، بیرون رفت . شب را بسربرد و فردا به کعبه درآمد در حالیکه می سرود :

ای پروردگار این سیاهی ظلمانی
و ای پروردگار ماه طلوع کننده نورانی
بر ما امرینهان خود را آشکار فرمای
که در مورد اسم این کودک چه نظر داری؟

سپس پیامبر فرمود : صدای هاتفی به گوش رسید که می گفت :
ای خاندان پیامبر برگزیده
فرزند پاک و ویژه نصیب شما شد
نامش از جانب پروردگار والا مرتبه
علی است که از نام علی - پروردگار - مشتق شده (۷)

ابوطالب و آغاز کار پیامبر (ص)

فقیه حنبلی ، ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتابش به نام
”نهاية الطلب وغاية السؤل فی مناقب آل الرسول“ از قول طاوس بن عباس در
يك حديث طولانی نقل می کند که : (۸)

پیامبر (ص) به عمویش عباس - رضی الله عنه - فرمود : خدا مرا به
آشکار کردن کار و رسالت و دعوت فرمان داده و مرا مطلع فرموده ،
نظر تو چیست ؟

عباس گفت : برادرزاده‌ام ، میدانی کفر بیشترین حسادت را — نسبت به خاندان تو دارد و اگر چنین شود که تومی‌گویی ، سخت‌ترین بلا و مصیبت به‌اروی خواهد آورد و همه ما را بایک کمان هدف می‌گیرند ریشه ما را برمی‌کنند . از این کارد رگد رومارارهاکن . ولی به عمومیت ابوطالب رجوع کن که بزرگترین عموی تست ، اگر یاریت نکند ، لا اقل خوارت نخواهد کرد و ترا به آنان نخواهد سپرد . سپس هردو به سراغ ابوطالب رفتند . به محض اینکه آنها را دید گفت : حتما خبری شده است چه مساله‌ای شمارا در این وقت به اینجا کشانده ؟ عباس آنچه را که بین او و پیامبر گذشته بود برای ابوطالب تعریف کرد . ابوطالب نگاهی به پیامبر افکند و گفت : برخیز ، ای برادرزاده که بر راستی شریفی و وابسته به حزب و گروهی نیرومند و نسبی عالی هستی . به خدا سوگند هیچ زبانی ترانیش نخواهد زد مگر آنکه زبانهای تیزوبران نیش‌زنند و شمشیرهای برنده بر آن فرود می‌آیند ، به خدا قسم که قوم عرب ، رام و مطیع تو خواهند شد همانسان که چارپایان شیرخوار رام تربیت کنند ، شان می‌گردند ، بر راستی که پدرم — عبدالمطلب — پیوسته کتاب می‌خواند و می‌گفت : همانا که از نسل من پیامبری خواهد بود و بسیار دوست می‌د^{شتم} آ^{شتم} که در زمان او زند می‌بودم و به او ایمان می‌آوردم ، پس هر يك از فرزندان^{نم} زمان او را درك نمود به او ایمان بیاورد .

علامه^۴ امینی گوید :

می‌بینید که ابوطالب این مطلب را با اطمینان کامل از پدرش نقل می‌کند ، و به دنبال آن از ابتدای کار به رسول خدا (ص) دلگرمی می‌دهد و به انتشار دعوتش و آشکار کردن یاد خدا فرامی‌خواند و نیز به این واقعیت گردن می‌نهد که او — محمد (ص) — همان پیامبر موعود است که خضوع و

گرد نگزاری عرب در برابر دعوتش پیش بینی کرده است.
 آیا باور می کنی که ابوطالب - درود خدا بر او باد - اینها همه را بیان
 کند ولی خود به آن ایمان نیاورد؟ چنین چیزی جز دروغ و جعل
 نمی تواند باشد.

ابوطالب و گمشدن پیامبر (ص)

ابن سعد و اقدی در کتاب "طبقات الکبری" جلد ۱ صفحه ۱۸۶ چاپ
 مصر و صفحه ۱۳۵ چاپ لیدن ماجرای اجتماع قبیل قریش را در برابر ابوطالب
 دربارهٔ امر دعوت پیامبر (ص) ذکر نموده و پس از آن می نویسد:

قریش بیزار شدند و از گفتار محمد (ص) فراری، و در حالیکه خشمگین
 شده بودند بپا خاستند و گفتند: اصبر و اعلیٰ الیه تکتُم اِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ
 یُرَادُّ^۹ بر عقیده به خدا یا نتان پا برجا بمانید، این است آن -
 چیزی که از شما خواسته شده است^{۱۰}، علاوه بر این گفتند:
 هرگز بسوی او باز نخواهیم گشت و بهترین این کار این است که او -
 محمد (ص) - را بی خبر به قتل برسانیم.

از قضا همان شب پیامبر گم شد، ابوطالب و خویشانش به محل اقامت او
 آمدند و او را نیافتند، ابوطالب جمعی از جوانان بنی هاشم و بنی
 مطلب را گرد آورد و به آنان گفت: هریک از شما شمشیر برآنی برگیرد
 و هنگامی که من به مسجد در آمدم به دنبال من بیاید، سپس هر
 یک از شما دقت کند و در کناریکی از بزرگان نشان - بزرگان قریش -
 بنشیند که از جمله این بزرگان یکی ابوجهل است و اگر محمد (ص)
 کشته شده باشد او جان سالم بدر نخواهد برد. جوانان گفتند:
 چنین خواهیم کرد.

در این حال زید بن حارثه رسید و ابوطالب را در این وضعیت دید ،
 ابوطالب پرسید : زید برادر زاده ام را ندیدی؟ گفت : چرا ، لحظه
 ای پیش با او بودم . ابوطالب گفت : تا او را نبینم به خانه نخواهم
 رفت . زید شتابان به سراغ رسول خدا (ص) رفت که در خانه ای در
 صفا به همراه یاران مشغول گفتگو بودند ، موضوع را به پیامبر داد
 پیامبر به نزد ابوطالب آمد .

ابوطالب گفت : برادر زاده ام کجا بودی؟ آیا سلامت هستی؟ پیامبر
 فرمود : آری ، ابوطالب گفت : به خانه ات در آی ، رسول خدا چنین
 کرد و چون آن شب سپری شد ، صبح زود ابوطالب دست پیامبر را
 گرفت و به میان جمعی از قریش برد و جوانان هاشمی نیز همراه او بودند
 گفت : ای قریشیان ! میدانید که چه تصمیمی گرفته بودم ؟ گفتند
 نه ، ابوطالب جریان را برای آنان تعریف کرد و خطاب به جوانان
 گفت : آنچه را در دستهایتان دارید آشکار سازید ، جوانان چنین
 کردند و قریشیان بناگاه دیدند که هر یک از آنان شمشیری بر آن به
 همراه دارد ، آنگاه ابوطالب گفت : به خدا سوگند ، اگر او — محمد
 (ص) — را کشته بودید احدی از شما زنده نمی ماند و ما و شما همدیگر
 را نابود می کردیم ، آن قوم — قریش — و بیش از همه شان ، ابوجهل
 سرافکنده شدند .

همین جریان به گونه ای دیگر با تغییراتی نقل شده :

فقیه حنبلی ، ۲ براهیم بن علی بن محمد دینوری^۱ در کتابش بنام "نهایه
 الطلب" (۱۱)^۲ از قول عبدالله بن مغیره بن معقب نقل می کند که گفت :

یک بار ابوطالب ، رسول خدا (ص) را گم کرد . گمان برد که جمعی از
 قریش بناگاه او را به قتل رسانیده باشند . از این رو کسی را بسوی

بنی هاشم فرستاد و اعلام داشت: ای بنی هاشم! گمان می‌کنم که جمعی از قریش محمد (ص) را ترور کرده باشند، بر شماست که هر يك سلاحی بر آن بگیرید و در کنار یکی از بزرگان قریش بنشینید و هنگامی که من اعلام کردم: محمد (ص) رامی‌جویم، هريك از شما فرد کنار خود را بقتل برساند این خبر به رسول خدا (ص) رسید در حالیکه در خانه‌ای در صفا بود، پیامبر سوی ابوطالب شتافت و او را در مسجد یافت، ابوطالب تا او را دید دستش را گرفت و اظهار داشت: ای قریشیان! من محمد (ص) را پیدا نکردم بودم و می‌پنداشتم که شما او را ترور کرده باشید، این بود که به جوانان حاضر از بنی هاشم گفتم هريك سلاحی بر آن بگیرند و هريك در کنار یکی از بزرگان تنان بنشینند و وقتی اعلام کردم که محمد رامی‌جویم، هريك از آنان فرد کنار خود را بکشد، و اینک، ای جوانان بنی هاشم آنچه را که در دست دارید آشکار سازید. جوانان سلاح‌هایشان را ظاهر نمودند و قریشیان وحشتزده به این صحنه می‌نگریستند و از این هنگام از رسول خدا (ص) ترسیدند. به همین مناسبت ابوطالب ابیات زیر را سرود: ^{۱۲}

هان! قریش را بگوی که تمام رازهایش
 فریب و نیرنگ است، هر جا فرود آید
 سوگند به اسبان پر خروش تیز پا
 و سوگند به کتابهای مقدسی که دانشمندان تلاوت کنند
 نسبت به خاندان محمد (ص) سرپرست و نگاهبانم
 و دوستی‌ام از عمق قلب و ضمیرم می‌باشد
 برادر زاده‌ام! ای پیوسته به قلبم!
 ای ابرسفیدی که آب گوارا و فراوان دارد

ای فرزند بزرگواران ، بزرگوارانی از فرزندان قصی ۱۳
که پیشانیت چون ماه درخشان است

روایت ونقل سومی از همین ماجرا به این تفصیل موجود است :
" سید فخار بن معد " در کتاب " الحجة " صفحه ۶۱ می گوید : شیخ حافظ
ابوالفرج عبد الرحمن بن محمد جوزی محدث بغدادی - که از معتقدان به
کفر ابوطالب است - در رسال پانصد و نود و یک در واسطه عراق با اسناد خود از
واقعی ، مراحبرداده که :

ابوطالب فرزند عبدالمطلب صبح وشام از کنارییامبر (ص) دور نمی
شد و او را از دشمنانش حفاظت می نمود و از اینکه دشمنانش او را ترور
کند بیمناک بود ، یک روز او را گم کرد تا شب هم او را ندید و صبح فردای
آنروز در جاهائیکه گمان بود نش را می برد جستجو کرد و او را نیافت ،
قلبش فروریخت و با خود گفت : وای فرزندم !

پس از آن مستخدمین و ملازمان خود را گرد آورد و به آنها گفت :
" محمد (ص) را دیشب و امروز ندیده ام و تنها حدسی که می زنم این
است که قریش او را غافلگیر کرده و به او نیرنگ زده باشند (ترورش کرده
باشند) و تنهایک محل باقیمانده که سرزده باشم و بعید می دانم که
در آنجا باشد " سپس بیست نفر از مستخدمانش را برگزید و به آنها
گفت : " بروید و دشمنهائی فراهم آورید و هر یکی از شما برود و در کنار
یکی از بزرگان قریش بنشیند ، اگر من آمدم و محمد بامن بود کاری
انجام ندهید و اگر آمدم و محمد بامن نبود هر کدام مردی را که در کنار
تان نشسته است بقتل برسانید " افراد رفتند و دشمنه هایشان را
تیز کردند تا آنجا که کفایت می نمود ، ابوطالب به همراه گروهی از

خویشانش به سوی محلی که حدس می‌زد راه افتاد . در آن محل
 — پائین مگه — پیامبر را در حال نماز کنار سنگی یافت . در آغوشش
 گرفت او را بوسید و گفت : " برادرزاده‌ام چیزی نمانده بود که بر علیه
 قومت اقدامی بنمایم . بامن بیا . " دستش را گرفت و به همراه او به
 سوی مسجد حرکت نمود . قریش به طور دسته‌جمعی در کنار کعبه
 نشسته بودند ، و چون ابوطالب را دیدند که دست در دست پیامبر
 حرکت می‌کند ، گفتند : " ابوطالب است که به همراه محمد می‌آید ،
 حتماً کاری دار . " ابوطالب ، در برابرشان ایستاد در حالیکه
 آثار خشم در چهره‌اش پیدا بود . به مستخدمانش گفت : " آنچه را
 در دست دارید آشکار نمایید . " هر یک از آنان چنین کردند و قریش
 چون دشمنان را دیدند گفتند : ابوطالب ! اینها چیست ؟ ابوطالب
 گفت : چه می‌بینید ؟ من از دوزخ قبل به دنبال محمد (ص) بودم
 و او را ندیدم این بود که ترسیدم شما به او نیرنگی زده باشید . از این
 رو ، این افراد را فرمان دادم که همین جاها که می‌بینید بنشینند و
 به آنها بگویم که اگر آمدند و محمد بامن نبود ، هر یک از شما فرد کنار دستش را
 به قتل برسانند و در این کار نیازی به اجازه‌ای من نیست اگرچه فرد
 مقتول از بنی هاشم باشد .

قریش گفتند : " آیا چنین می‌کردی ؟ " ابوطالب گفت : " سوگند به
 پروردگار این — اشاره به کعبه — که چنین می‌کردم . " مطعم بن
 عدی بن نوفل بن عبد مناف که از هم پیمانان ابوطالب بود ، به او
 اظهار داشت : " آیا تو واقعاً قصد داشتی که علیه قومت اقدام کنی ؟ "
 ابوطالب پاسخ داد : " همینطور است . " و او — پیامبر — را به همراه
 خود برد در حالیکه می‌سرود :

بروای فرزندم که ترانلّتی وختی نیست
 بروکه چشمهائی به وجود توروشن ودرخشان شده
 به خدا سوگند که باتمام نیرویشان وجمعیتشان برتودست نخواهند یافت
 مگرآنگاه که من دربسترخاک مدفون شده باشم
 تومرا به این خدا فراخواندی و دانستم که این کار ازخیرخواهی تست
 وراست می‌گویی وازپیش نیزامین بوده‌ای
 وپادآورآئینی شدی که به ناگزیر
 ازبهترین ادیان برای مردم است

پس ازاین جریان قریش باملاّیمت و نرمش با ابوطالب رفتار می‌کرد ولی او با
 آنها سخن نمی‌گفت و توجه نمی‌نمود .
 علامهء امینی می‌گوید :

این شیخ و سالار مکه است که در برابر پیامبر اسلام ، تمام قومش را
 حاضر است قربانی کند . و آماده است که تمام پیوندهای قومی و
 همهء پیمانهای دیرین را ، پایمال کند و زیر پا بگذارد . خداوند او را
 براین عاطفهء الهی و پیمان دینی که برتر از همهء عهد های خویشاوندی
 است ، پایدار بدارد .

ابوطالب در آغاز دعوت پیامبر (ص)

هنگامیکه آیه : " وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ " (شعراء آیه ۲۱۴) یعنی
 بیم ده خویشاوندان نزدیکت را ، نازل شد ، رسول خدا از خانه بیرون آمد
 برکوه صفا رفت ، و بانگ برآورد : " يَا صَبَاحُ " (۱۴) . مردم پیرامونش گرد آمدند
 فرمود : " آیا اگر شمارا خبر دهم که لشکری از فراز کوه برعلیه شما بیرون می‌آید ،

مرا تصدیق می‌کنید؟ "مردم گفتند: "بلی، تابه حال از تودروغی نشنیده‌ایم؟
پس از این گفتگوی مبرفرمود: "براستی که من شمارا از عذابی دردناک بی‌م
می‌دهم؟" ابولهب از میان جمع گفت: "وای بر تو، فقط به این منظور ما را جمع
کردی؟"

پس از این جریان، پیامبر خویشاوندانش را در خانه‌اش فراخواند. در این
اجتماع، ابولهب آغاز سخن کرد، و اظهار داشت: "اینان، عموها و عمو-
زادگان توهستند. سخن بگو و خروج از دین پدران و درآمدن به آئین تازه
را کنار بگذار. اینرا هم بدان که قوم و قبیله، ترادرمقابل تمامی قوم عرب تاب و
توان نیست و لایق‌ترین افرادی که سزاوار است ترا بگیرند و دربند کنند، همین
خویشاوندانت هستند و اگر برای آنچه که در سرداری بپا خیزی اقدام کنی،
حبس و دربند کردن تو برایشان بسیار آسان‌تر از رویارویی با تمام قریش است.
من هیچ‌کس را ندیده‌ام که برای خویشانش، ارمغانی بدترا از آنچه تو آورده‌ای
به همراه آورده باشد." پس از این سخنان رسول خدا دم فرو بست و سخنی
نگفت. برای بار دوم آنها را فراخواند و فرمود: "سپاس خداوند را سزااست، او
رامی‌ستایم و از ایاری می‌جویم و به او پناه می‌بریم و به او توکل می‌نمایم. و شهادت
می‌دهم که جز خداوند یکتای بی‌همتا خدائی نیست." سپس فرمود: "طلایه
دارویشا هنگ به قوم خود دروغ نمی‌گوید. سوگند به خدائی که جز او معبودی
نیست، من رسول خدا هستم و فرستاده او به طور اخص برای شما و به طور اعم
برای مردم می‌باشم. به خدا سوگند که همان‌طور که به خواب می‌روید، می‌میرید
و پس از مرگ نیز، همانسان که از خواب برمی‌خیزید، برانگیخته خواهید شد و
در مقابل آنچه که انجام می‌دهید، مورد محاسبه واقع خواهید شد. بهشت،
همیشگی و آتش نیز، همیشگی و جاودان خواهد بود."

ابوطالب گفت: "مدد و یاری به تو برای ما بسیار دست داشتنی است و به

خیرخواهی تو روی آورد ه ایم . و به طور کامل سخنان را تصدیق می کنیم ، اینها که می بینی خویشان هستند که گرد هم آمده اند و من نیز یکی از آنهایم ، با این تفاوت که من نسبت به آنچه مورد علاقه توست ، عجولترین هستم . برو و مأموریت را انجام ده . به خدا سوگند که پیوسته محافظ و نگهدار تو خواهم بود . فقط نفس و باطنم به جدائی از آئین عبدالمطلب رضایت نمی دهد . * ۱۵
 علامه امینی گوید :

دین عبدالمطلب - درود خدا بر او - جز آئین توحید و ایمان به خداوند و رسولان و کتب آسمانی ، به دور از هر شائبه بت پرستی ، نبوده است . عبدالمطلب ، همان کسی است که در وصیتهای خود اعلام کرده : " هیچگاهستمگری از دنیا نمی رود ، تا از او انتقام گرفته شود . و به کیفر برسد تاستمکاری که در دنیا عقوبت ندیده است به هلاکت برسد . " در این مورد از او توضیح خواسته شد ، پس از قدری تفکر گفت : " به خدا سوگند که در پس این جهان ، دنیائی است که در آن نیکوکار به نیکی خود پاداش می یابد و زشتکار به بدکاری خود عقوبت می بیند . "

عبدالمطلب همان کسی است که به ابرهه (۱۶) گفت : " این خانه - کعبه - صاحبی دارد که از آن دفاع نموده و نگهش می دارد . " او همان کسی است که ، رسول خدا در جنگ حنین با این رجز خود را به او انتساب داد و با مباحات فرمود و این کار خود بیانگرایمان عبدالمطلب است :

من پیامبرم و دروغگو نیستم

من فرزند عبدالمطلب هستم

پس این سخن ابوطالب که " نفس و باطنم به جدائی از آئین

عبدالمطلب رضایت نمی دهد " در واقع بیانگر آئین توحیدی عابد -
 المطلب است و مانند دیگر سخنان او صریح است ولی به این شیوه
 اونوعی پرده پوشی در مقابل حاضران کرده است تا از دشمنی حاصل
 از جدائیشان در امان ماند و این شیوه سخن گفتن از رسوم اعراب
 در محاوراتشان می باشد که در عین یکنوع پرده پوشی و در پرده ادا -
 کردن سخن در واقع بر مفهوم و معنی مورد نظر تاکید می ورزند .
 و اگر سرور ما ابوطالب ، جز همین موضع را نداشت ، همین موقعیت
 در دلالت بر ایمان ثابت ، اسلام پایدار و استوارگامی او در آغاز
 کاریامبر کفایت می کرد .

ابن اثیر می گوید :

در این جریان ، ابولهب اظهار داشت : " بخدا قسم که ای -
 - پیامبر (ص) - و کارش ، فتنه و آشوب است ، جلوی پیشروی او
 را قبل از آنکه دیگران و غیرش عاجل و ادرش شوند ، بگیرد " . ولی
 ابوطالب گفت : " به خدا سوگند که تا زنده هستیم ، از او دفاع
 خواهیم کرد " .

و نیز گفته شده :

دعوت پیامبر در خانه ابوطالب بود . ۱۸

عقیل فرزند ابوطالب و برادر امام علی (ع) گوید :

قریش به نزد ابوطالب آمدند و گفتند : " برادر زاده ات - محمد -
 (ص) - ما را در جمعمان و در کعبه و در سرزمینمان می آزارد و آنچه را
 که ناخوش می داریم بر ما فرو می خواند . اگر صلاح می دانی که از این
 کارش جلوگیری کنی ، چنین کن " .

پدرم به من گفت : " ای عقیل به جستجوی پسرعمویت برو " .

من رفتم و پیامبر را دریکی از خانه‌های گلین ابوطالب یافتم و از آنجا بیرونش آوردم . و او در حالیکه همراه من حرکت می‌کرد ، سعی و اصرار در برگشتن داشت . ولی موفق نشد تا اینکه به نزد ابوطالب رسیدیم . ابوطالب خطاب به او گفت : " ای برادرزاده ! به خدا سوگند که تو همواره مطیع و فرمانبردار من بوده‌ای . قوم تو - قریش - می‌پندارند که تو در کعبه و در جمعشان آنها را می‌آزاری و آنچه را که ناخوشایندشان است بگوششان فرو می‌خوانی . اگر امکان دارد ، دست از این کار بردار . "

پیامبر چشم به آسمان دوخت و فرمود : " به خدا سوگند که قادر نیستم آنچه را که پروردگارم مرا به خاطر آن فرستاده است ، بازگردانم اگر چه برایم مشعلی به سوزندگی این خورشید برافروزند . " ابوطالب گفت : " به خدا سوگند او هرگز دروغ نگفته است . بازگردید در پناه خدا . " ۱۹

ابن سعد در کتاب "طبقات الکبری" (جلد ۱ صفحه ۱۷۱) داستان و ماجرای دعوت را از قول علی (ع) نقل کرده و از جمله می‌نویسد :

پیامبر سپس فرمود : " چه کسی مراد را این کاریاری می‌کند و یا سخام می‌دهد تا که برادر من باشد و به بهشت درآید ؟ "

من گفتم : " ای رسول خدا ، من چنین خواهم کرد . " و این در حالی بود که از همه خرد سالتر و از همه کم جثه‌تر بودم . قریش ساکت شدند و سپس گفتند : " ابوطالب ! آیا پسر ت را نمی‌بینی ؟ "

پدرم گفت : " از او دست بردارید چرا که هرگز از خیر و نیکی نسبت به پسرعمویش کوتاهی نمی‌کند . "

ابوعمر و زاهد طبری به نقل از تغلب و او از ابن اعرابی روایت می‌کند که در

مورد لغت "العور" گفته است :

عُور یعنی پست و بی ارزش در همه چیز و از مصداقهای آن ، روایت ابن عباس است . سپس داستان علی (ع) را بطور کامل نقل می کند تا به اینجا می رسد که علی (ع) می گوید :

به محض اینکه پیامبر خواست سخن بگوید ، ابولهب به او اعتراض کرد و سخنانی گفت و بالاخره اظهار داشت : برخیزید برویم . قریش برخاستند و رفتند . چون فردا در رسید ، پیامبر به من دستور داد و من نظیر غذا و آشامیدنی روز گذشته را تهیه کردم و قریش را فراخواندم ، آمدند و خوردند و نوشیدند و رسول خدا برخاست تا سخن بگوید ، مجدداً ابولهب به او اعتراض نمود . ابوطالب خطاب به ابولهب گفت : ساکت باش ای عور (يك چشم) ! ترا چه به این کار؟ سپس فرمود : کسی برخیزد . همه نشستند . سپس خطاب به پیامبر عرض کرد : " سرور من ، بپاخیز و آنچه را دوست داری و نیز رسالت پروردگارت را ابلاغ نما که تو راستگو و مورد تصدیق هستی . " ۲۰۰

علامه امینی گوید :

این ابوطالب که درود خدا بر او باد چه کافر طاهری است که از اسلام مقدس با همه نیرو و توانائی (مادی و معنوی) دفاع می کند . و با زبانی برنده و آتشین ، بزرگان قومش را نیش می زند و پیامبر بزرگوار را به دعوت و ابلاغ رسالت خدائیش ترغیب می کند و او را راستگو و مورد تصدیق می داند .

خطاب ابوطالب به علی (ع) : به پسر عمویت پیوند

ابن اسحق گفت :

یکی از دانشمندان خاطرنشان نموده که پیامبرد روقت نماز به همراه علی بن ابیطالب و پنهان ازیدر علی (ع) و از تمام خویشان ، به سوی درّه های مکه می رفت و د و نفری در آنجا نمازی گذاردند و شامگاهان بازمی گشتند . و به این ترتیب تا آن زمان که خدامی خواست ، باقی ماندند و کار خود را تکرار کردند ، تا اینکه روزی ابوطالب بطور اتفاقی با آنان برخورد کرد و دید د و نفری نمازی خوانند . خطاب به رسول خدا گفت :

"برادرزاده ام ، این چه آئینی است که آن را پیروی و اطاعت می - نمائی ؟"

پیامبر فرمود : "عموجان ! این دین خدا ، دین فرشتگان ، دین انبیاء و دین پدرمان ابراهیم (ع) است ."

و گفته اند که به علی (ع) نیز گفت : پسرکم ، این چه آئینی است که به آن معتقد هستی ؟

علی (ع) فرمود : "پدر ، به خدا و رسولش ایمان آوردم و پیامبر را در رسالتش تصدیق نمودم و به همراهش به خاطر خدا نماز گزاردم و او را پیروی نمودم ."

گفته اند که پس از این سخن ، ابوطالب به علی (ع) گفت : آگاه باش که پیامبر ترا جز به خیر فرانخوانده است . پس به او پیوند ."

در کلامی از علی (ع) نقل کرده اند که :

هنگامیکه به پیامبر ایمان آورد ابوطالب به او گفت : "به پسرعمویست پیوند ."

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۴ از حضرت علی (ع) نقل کرده که فرمود :

پدرم به من گفت : پسر من ، به پسرعمویت - پیامبر - پیوند که درینا
 اواز هر خطر و سختی در زمان حال و آینده در امان خواهی بود .
 سپس این بیت را سرود :

اعتقاد و اطمینان در گرو پیوستن به محمد (ص) است
 پس دستانت را به رشته دوستی و معاشرت با او پیوند محکم بده

ابن ابی الحدید اضافه می کند که از اشعار مناسب این موقعیت ابیات زیر
 از ابوطالب است :

راستی را که علی و جعفر مورد اعتماد و اتکای منند
 به آن هنگام که سختیها و مصیبتهای روزگار فرارسد
 پسرعمویتان را یاری کنید و خوار و تنهایش مگذارید که
 برای من به منزله برادر است و پدر و مادر من فدایش باد
 به خدا سوگند که پیامبر را خوار نخواهم ساخت
 و نیز هیچیک از فرزندان با شرفم چنین نخواهند کرد (۲۲)

سه بیت فوق را عسکری در کتاب ۲ و ائل " ذکر کرده می نویسد :

ابوطالب به همراه فرزندش جعفر بر پیامبر گذشت و دید که او نماز
 می خواند و علی (ع) نیز با او است . خطاب به جعفر گفت : " در کنار
 پسرعمویت ، نماز بخوان . " جعفر در کنار علی (ع) ایستاد و پیامبر
 از این حرکت آگاه شد و به امامت نماز پیشا پیش آن د و ایستاد و مشغول
 عبادت شدند تا نمازشان پایان یافت . ابوطالب شادمان بازگشت
 در حالیکه می سرود :

راستی را که علی و جعفر مورد اعتماد و اتکای منند
آن هنگام که سختیها و مصیبتهای روزگار فرارسد

سپس عسکری ابیاتی را نقل کرده که ابن ابی الحدید ذکر نموده است . از
جمله این بیت :

ما از این پیامبر پشتیبانی می کنیم
و دشمنان را چون شهاب از اطرافش می رانیم

ابوبکر شیرازی در تفسیرش آورده است :

هنگامیکه وحی خدا بر پیامبر فرود آمد و به نبوت برانگیخته شد —
مسجد الحرام در آمد و به نماز ایستاد . علی (ع) بر او گذشت و در این
هنگام کودکی ۹ ساله بود . پیامبر فرمود :

" ای علی ، نزد من بیا . " علی به سوی او روی آورد . پیامبر خطاب
به او فرمود : " من فرستاده خدا ، به ویژه بر تو و به گونه عام بر سایر
مردم هستم . پس در طرف راست من بایست و نماز به جای آر . "
علی (ع) پاسخ داد : " ای رسول خدا ، بروم و از یدرم اجازه
بگیرم . "

پیامبر فرمود : " برو ، او به تو اجازه خواهد داد . "

پس علی (ع) برای کسب اجازه در پیروی از پیامبر به سوی پدرش ،
روان شد . ابوطالب گفت : " پسر من ، میدانی که محمد (ص) هماره
امین خدا بوده است . به سوی او بشتاب و او را پیروی کن تا رشد
و فلاح یابی . "

علی (ع) به سوی رسول خدا آمد که در مسجد به نماز ایستاده بود .

د رطرف راستش ایستاد و نماز گزارد . ابوطالب بر آن د وگزرکړد و د یس
 که نمازی گزارند ، پرسید : " محمد ! چه می کنی ؟ " فرمود : " خدای
 آسمانها و زمین رامی پرستم و عبادت می کنم و برادرم ، علی به همراه
 است . و آنچه را که می پرستم او نیز عبادت می کند و ترانیز به پرستش
 خدای یکتای قهار فرامی خوانم . "

ابوطالب ، تبسم کرد ، آنسانکه دندانهای سفیدش آشکار شد و
 این بیت ها را سرود :

به خدا سوگند که هرگز با همه جمع و نیرویشان بر تو دست نخواهند یافت
 مگر آنگاه که من در خاک مدفون شده باشم

خطاب ابوطالب به فرزندش جعفر : به جناح و جبهه پسر عمویت بپیوند
 ابن اثیر می نویسد :

ابوطالب ، پیامبر (ص) و علی (ع) را دید که نمازی گزارند و علی
 در سمت راست پیامبر (ص) ایستاده بود . به پسرش جعفر - که
 خدای از او راضی باد - فرمود : " به پسر عمویت بپیوند و در سمت چپ
 او نماز گزار . " و جعفر ، اندکی پس از علی (ع) اسلام آورد . در این
 خصوص ابوطالب ابیات زیر را سرود :

صبری بایدای " ابایعلی " ، صبری باید بر آئین احمد (ص)
 یاور و پشتیبان دین باش تا همپای این صبر ، توفیق یابی
 نگهبان و مدافع آن باش که از سوی پروردگارش ، حق آورده است
 و در این مسیر راستی و اراده پیشه کن نه گزندگی و نیش زدن
 و قتیکه گفتمی که به او ایمان آورده ای ، شاد شدم
 پس به خاطر خدا انا صرویا و رسول خدا باش

و برای قریش ، ارمغانی که آورده‌ای ، آشکارکن
و به وضوح اعلام کن : احمد (ص) ساحر و جادوگر نیست (۲۳)

برزنجی در اسنی المطالب صفحه ۶ چنین می‌نویسد :
اخبار رزمینه عشق و علاقه ابوطالب به پیامبر (ص) و نگهبانی و
یاری او بر ابلاغ رسالتش و تصدیق سخنان او به حدّ تواتر است و او
پسرانش ، علی و جعفر را به پیروی و یاری پیامبر ، فرمان می‌داد .
و نیز در صفحه ۱۰ همین کتاب می‌نویسد :
تمام این خبرها به صراحت بیان می‌دارند که قلب ابوطالب از ایمان
به پیامبر (ص) مالا مال و لبریز بوده است .

ابوطالب و دلسوزیه‌هایش نسبت به پیامبر (ص)
ابو جعفر ، محمد بن حبیب — رحمت خدا بر او باد — در کتابش موسوم به —
"امالی" می‌نویسد :
ابوطالب هرگاه رسول خدا (ص) را می‌دید ، به گریه می‌افتاد و
می‌گفت : " وقتی او را می‌بینم ، خاطره برادرم برایم زنده می‌شود "
و عبد الله — پدر پیامبر — برادر داری و مادر داری ابوطالب بود و ابوطالب
و نیز عبد المطلب شدیداً " نسبت به او علاقه مند و دلسوز بودند .
ابوطالب به شدّت از اینکه خوابگاه پیامبر شناسائی شود و بی‌راو
شبیخون آرند ، می‌هراسید . از اینرو ، شبها علی (ع) را به جای
او در بستر می‌خواباند . یک شب علی (ع) گفت : " ای پدر من کجاست
من کشته شوم . ابوطالب به او گفت :

فرزندم ، صبرکن که صبرشایسته تراست
 وهرزنده ای به سوی مرگ بازخواهد گشت
 همانا که ترا بذل این راه نمودیم و بلا و آزمایش بسیار سخت است
 آزمایش در راه دوست و فرزندش — عبدالله و پیامبر —
 هرزنده ای اگر چه از زیادی عمر خسته شود
 سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید

علی (ع) در پاسخ پدر گفت :
 آیا مرا به صبر و پایداری دریاری احمد (ص) — پیامبر — فرمان می دهی؟
 حال آنکه به خدا سوگند آنچه را که گفتم از سرترس نبود
 ولی دوست داشتم که یاری ام را ببینی
 و بدانی که همواره مطیع و فرمانبر تو هستم
 زود باشد که در راه خدا برای یاری احمد (ص)
 — پیامبر هدایت و ستوده در کودکی و نوجوانی — بکوشم^{۲۴}

علامه^{۲۵} امینی گوید :

همانا قرابت و خویشاوندی در حد معینی برای حمایت و پشتیبانی
 ایجاد انگیزه می کند ولی وقتی جانفشانی درباره فرزند چو —
 امیرالمومنین (ع) برسد که محبوبترین موجود جهان نزد پدرش
 — ابوطالب — است ، دیگر فداکاری بازمی ایستد و موردی پیدا
 نمی کند . دیگر برای پدر ساده نیست که پسرش را هر شب به کشتن گاه
 بفرستد و به جای برادرزاده اش بخواباند . مگر اینکه در این کار انگیزه
 و عاملی دینی در کار باشد . و همین معنای سرسپردگی و تسلیم

ابوطالب در برابر دین حنیف است . و گفتگوی شاعرانه پدر و پسر هم گویای این مطلب است که پسر به نبوت پیامبر (ص) تصریح می‌کند و پدر این سخن را انکار نمی‌کند و معتقد نیست که این فداکاری و خود را به مهلکه افکندن صرفاً به دلیل پیوند خویشاوندی مستحکمی است که انگیزهٔ فرزندش برای یاری و انجام وظیفهٔ بدون به تعویق افکندن باشد (پس درود خدا بر این پدر و پسر)

ابوطالب و داستان "ابن الزبیری"

قرطبی در کتاب تفسیر صفحه ۴۰۶ می‌نویسد :

سیره‌نویسان روایت می‌کنند : روزی پیامبر به سوی کعبه رفته بود و می‌خواست که نماز بگذارد . چون به نماز ایستاد ، ابو جهل - لعنت خدا بر او باد - گفت : "چه کسی به جانب این مرد - پیامبر - می‌رود و نمازش را برهم می‌زند ؟" مردی به نام "ابن الزبیری" برخاست و مشتی خون و سرگین برگرفت و بر چهرهٔ پیامبر (ص) مالید . رسول - خدا (ص) از نمازش روی بر تافت و نزد عمویش ابوطالب آمد و فرمود : "عموجان نمی‌بینی که نسبت به من چه رفتاری کرده‌اند ؟" ابوطالب پرسید : "چه کسی چنین کرده است ؟" پیامبر پاسخ داد : "عبدالله ابن زبیری" . ابوطالب برخاست و شمشیرش را حمال کرد و به همراه پیامبر رفت تا به آن جماعت رسید . آنان تا ابوطالب را دیدند برخاستند و ولی او خطاب به آنان گفت : "بخدا سوگند اگر کسی بپا خیزد ، با شمشیر او را به جای خود می‌نشانم" : آن گروه در جای خود ماندند تا ابوطالب به نزدیکی آنان رسید و پرسید : "پسر جان چه کسی با تو چنین کرده است ؟" پیامبر فرمود : "عبدالله بن زبیری" آنگاه

ابوطالب مستی خون و سرگین برگرفت و بر چهره وریش و جامه هایشان
مالید و آنانرا ناسزا گفت .

داستان این واقعه و موضع ابوطالب در بیش از یک کتاب از اهل سنت
یافت می شود که مورد دستبرد و تحریف هوسها و مسائل دیگر واقع شده
و به خواست خدا ، خوانندگان را بر حقیقت واقعه تحت عنوان ۲ ابوطالب از
نظر قرآن آگاه خواهیم کرد .

رابطه سرور ما ابوطالب با قریش

ابن اسحاق می نویسد :

زمانی که رسول خدا (ص) آشکارا با قومش در خصوص اسلام سخن
گفت ، و دعوتش را آنسان که خدا فرمان داده بود ظاهر کرد ، تا آنجا
که من می دانم ، خویشان از او جدا شدند و به او اعتراض نکردند
تا اینکه پیامبر به خدایان شان - بتها - اشاره کرد و از آنها عیب جوئی
نمود . چون پیامبر چنین کرد ، کارش بر آنان سخت گران و زشت آمد
و در مخالفت و دشمنی با او هم رای شدند و فقط تنی چند گننام از آنان
که خداوند تعالی به وسیله اسلام حفظ و نگهداریشان نموده بود
از این کار سرباز زدند . از این پس ابوطالب بر پیامبر دلش سوخت و از
او دفاع کرد و رسول خدا (ص) دلگرم و امیدوار بر کار خود آنسان می رفت
که هیچ چیز او را باز نمی داشت .

ابن اسحاق ادامه می دهد :

وقتیکه قریش تعرض پیامبر به خدایان شان را برای ابوطالب باز گفتند
به سوی پیامبر آمد و گفت : " برادر زاده ام ! قوم توبه نزد من آمدند و
چنین و چنان گفتند . بیا و به من و خودت رحم کن و کاری نکن که از

طاقت و توان من بیرون باشد . " پیامبرانند یشید که شاید عمویش - نسبت به او ، تغییر عقیده داده است و می خواهد او را تسلیم قریش کند و از یاری و همراهی با او ناتوان گردیده است . از این رو فرمود : " به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بنهند تا این رسالت را از دوش فروگذارم ، چنین نخواهم کرد . مگر آنکه خدا این رسالت را پشتیبانی کند و یامن در این راه نابود شوم . " پس از آن رسول خدا اندوهگین شد و گریست . سپس بپا خاست و هنگامیکه روی گرد اند تا برود ، ابوطالب او را صدا زد و گفت : " باز گرد ای برادرزاده . " رسول خدا برگشت و ابوطالب گفت : " برادرزاده ام برو و آنچه می خواهی بگو ، به خدا سوگند که به هیچوجه ترا تسلیم آنان نخواهم کرد . "

قریش وقتی دریافتند که ابوطالب از تسلیم پیامبر به آنان خودداری می کند و تصمیم به جدائی افکندن و دشمنی با آنها را گرفته است ، عماره بن ولید بن مغیره را نزد او بردند و گفتند : " ای ابوطالب ، این عماره بن ولید برجسته ترین و زیباترین جوانان قریش است . او را بگیر و از رایت و حمایتش برخوردار شو و به فرزندی انتخابش کن که متعلق به تومی باشد و در برابر برادرزاده ات را به ماتسلیم نما . همان برادرزاده ای که مخالف دین تو و پدرانت بوده و همبستگی قوم ترا از میان برده و کاسه صبرشان را لبریز نموده است . او را به ماتسلیم کن تا به قتلش برسانیم . اینکار فقط یک تعویض فرد در مقابل فرد دیگر است (و اشکالی ندارد) . "

ابوطالب گفت : " به خدا سوگند ، آنچه از من توقع دارید بسیار زشت است . آیا فرزندان را به من می بخشید تا بزرگش کنم و فرزندم را

به شما ببخشم تا به قتلش برسانید ؟ به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد ."

مطعم بن عدی بن نوفل گفت : " ابوطالب ، به خدا قسم که قومت قصد خدمت به تو را دارند و سعی دارند ترا از آنچه ناخوش می داری برهانند ، بهتر است این پیشنهاد را قبول کنی ."

ابوطالب خطاب به او گفت : " به خدا سوگند که قوم - قریش - قصد خدمت ندارند و توهم جز خواری و خفت من و همپشتی با آنان بر علیه من قصدی نداردی . پس هرچه از دستت برمی آید انجام ده ."

کارا ز کارگذشت و آتش جنگ شعله ور شد و زبانها به بد گوئی یکدیگر گشوده شد . و رو در روی هم ایستادند . در اینجا ابوطالب ابیات زیر را سرود که در آن به کنایه از مطعم بن عدی ، و به طور عام از آن گروه از قبيله عمبد مناف که در صد د خوار کردن او بودند و نیز آن گروه از قریش که با او دشمنی می کردند ، یاد می کند . و همچنین درخواست آنان و سرباز زدن خودشان را از این درخواست مطرح می کند .

هان ! بگو عمرو ، ولید و مطعم را

که ای کاش نگهداری شما شتران جوان برایم بهره ای می داشت
شما شتران جوانی که هنوز قطرات بول بر ساقها تان ترشح می کند
و دون همتان وضعیتان و پرچانه هائی بیش نیستید

روی سخنم خصوصا " با " عبد شمس " و " نوفل " است

که ما را به دور افکندند همانسان که جرعه از آتش پرتاب می شود

و نیز طوایف " تیم " و " مخزوم " و " زهره "

که در آغاز فتح و پیروزی بنده و خد متگزار ما بودند

به خدا سوگند که دشمنی و کینه از ما جدا نخواهد شد
تا آن هنگام که از نسل ما کسی باقی مانده باشد
همانا که عقل و اندیشه‌شان سبک و بی مقدار شده است
بسان کودکی خرد سال ، وجه بد است دستاورد چنین کودکی

ابن هشام گوید : " در این ابیات دو بیت را که در آنها ابوطالب بدگوئی
کرده است و دشنام داده است حذف کرده‌ایم " و علامه امینی گوید : " ابن -
هشام سه بیت را حذف کرده و تنها یک هدف از آن داشته است و این انسان
است که برخویشتنش آگاه است ، اگرچه عذرهای بیاورد . و آن سه بیت
اینست :

و کینه جز برای آن بزرگواری و سیادت نیست
که خدا ویژه ما فرموده و ما را مایه فخر بر آن برگزید
مردمانی از روی حسد و دشمنی ژرف روی آور شدند
به سوی بزرگانی و از این رو بینشان همواره کینه حاکم است
از جمله " ولید " که پدرش بنده و برده عجد ما بوده است
که سحرگاهان ، خران فربه نابینا را برای چرا براه می انداخته است
منظور از " ولید " همان ولید بن مغیره است که پیامبر را استهزا می
کرد و در مورد تعویض پیامبر با جوانی از قریش به نزد ابوطالب رفت و این
آیه قرآن در خصوص او نازل شد که : " ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا يُعْنِي
مَرَابًا أَنْ كَسَّكَ أَفْرِيدُ مَشْ - وحید - تنها بگذار ^{۲۵} (ولید بن مغیره
در میان قومش وحید نامیده می شد .)
ابن اسحاق ادامه می دهد :

ابوطالب هنگامیکه دید قریش چنین می کنند ، در میانه " بنی هاشم "

و "بنی مطلب" بپاخواست و آنان را به حمایت از رسول خدا و قیام در کنار او فراخواند، آنها نیز به استثنای ابولهب، دشمن نفرین شده^{۲۵} خدا، دعوتش را اجابت کردند و به گردش جمع شدند و همراهش قیام نمودند. ابوطالب وقتی آنچه از تلاش و اطاعت آنان دید که مایه شادمانیش می شد، به مدح و ثنایشان پرداخت و گذشته هایشان را خاطر نشان کرد و برتری رسول خدا را یادآوری نمود و موقعیتش را در میان آنان گوشزد نمود. باشد که آنان را ثبات رای دهد تا به همراهش به رسالت پیامبرگردان نهند و در این خصوص این ابیات را سرود:

اگر تمامی قریش، روزی برای بزرگنمایی و برشمردن افتخارات گرد هم آیند
عبد مناف بی پیرایه ترین و بخشنده ترین آنهاست
و اگر بزرگان عبد مناف نیز گرد هم آیند
شریفترین و کهنترین و دیرپا ترینشان بنی هاشم خواهد بود
و اگر بنی هاشم روزی تفاخر کنند باید به محمد (ص) تفاخر کنند
چرا که او از میان پاکترین و بخشنده ترین آنها برگزیده شد^{۲۶}

سالار مکه و نامه قریش

قریش گرد هم آمدند و هم داستان شدند که نامه ای بنگارند که در آن بر علیه بنی هاشم و بنی مطلب همپیمان گردند که با آنان ازدواج و خرید و فروش نکنند و هیچگاه صلح و سازش آنها را نپذیرند و بر آنان دل نسوزانند، مگر آنگاه که آنان پیامبر خدا را برای کشتن، تسلیمشان نمایند. و حجاب خود را از او جدا کنند.

این مطالب را در نامه ای به خط منصور بن عکرمه یا بغیض بن عامر یا نضر بن

حرث یا هشام بن عمرو یا طلحة ابن ابی طلحه و یا منصور بن عبد نگاشتند و نسخه‌ای از آن را در آغاز ماه محرم از هفتمین سال بعثت پیامبر در کعبه آویختند گرد همائی قریش در حنیف بنی کنانه که شنزاری بود ، صورت پذیرفت . پس از این جریان بنی هاشم و بنی مطلب با استثنای ابولهب که در نزد قریش ماند ، به گرد ابوطالب آمدند و به همراه وی به درّهای در آمدند و مدت دو سال یا سه روایتی سه سال در آنجا به سربردند و در آن درّه پایداری و مقاومت کردند تا آنجا که گیاهان خشکیده و برگهای درختان را برای تغذیه مورد استفاده قرار می‌دادند .

ابن کثیر می‌نویسد :

ابوطالب در مدت اقامت در درّه مراقب پیامبر بود . و هر شب بر بالین او حاضر می‌شد ، تا از سوء قصد و غائله احتمالی پیشگیری نماید و هنگامیکه همه به خواب می‌رفتند ، یکی از یسران یا برادران یا پسر عموهایش را دستوری داد که در بستری پیامبر بخوابد و پیامبران نیز می‌گفت که به خوابگاههای آنان بروند و در آنجا بخوابند .

پس از مدتی ، خداوند بر پیامبرش وحی فرستاد که موریانه تمام مطالب آن نامه را که حاکی از قطع رابطه‌ها و ظلم و ستم بود خورده و فقط نام " الله " را بر جای نهاده است . پس از آن پیامبر این مطلب را به ابوطالب خبر داد . ابوطالب پرسید : " برادرزاده‌ها آیا پروردگارت ترا به این مساله آگاه کرد ؟ " پیامبر پاسخ داد : " آری " ابوطالب اظهار داشت : " سوگند به ستارگان گریزان که تو هرگز به من دروغ نگفته‌ای . "

پس از این سخن به همراه جمعی از بنی هاشم و بنی مطلب روانه شد تا به مسجد الحرام رسید . قریش از این کار به شگفت آمدند و

پنداشتند که آنان از شدت سختی از دره بیرون آمده اند تا پیامبر را تسلیمشان نمایند . ابوطالب گفت : " ای قریشیان ، بین ما و شما مسائلی پیش آمده که در نامه شما خاطر نشان نشده است ، بروید و نامه را بیاورید ، شاید بین ما و شما صلحی پدید آید . "

این سخن را از آن جهت گفت که بیم داشت مباد اقبل از آوردن نامه آن را نگاه کنند و حقیقت روشن نشود . قریش شکی نداشتند که ابوطالب پیامبر را تسلیم آنها خواهد کرد این بود که نامه را نزد خود نگه داشتند و قبل از گشودن نامه به ابوطالب گفتند : " آیا هنگام آن نشده است که از آنچه علیه ما و خودتان بریا کرده اید بازگردید ؟ "

ابوطالب پاسخ داد : " پیشنهادی برای شما دارم که عدالت را بین ما و شما برقرار می کند . برادرزاده ام به من خبری داده و مطمئنم که دروغ نگفته است . و آن اینکه : خداوند جانوری را بر علیه نامه شما برانگیخته که جز نام " الله " چیزی از آن باقی ننهاده است ، اگر مطلب چنانست که او ادعا می کند ، پس از کار خود دست بردارید ، چرا که در این صورت او را تسلیم نخواهیم کرد . مگر آنکه تا آخرین نفرمان کشته شویم . و اگر غیر از این بود و سخن برادرزاده ام باطل بود ، او را به شما واگذار می کنیم و شما مختارید او را بکشید یا زنده بگذارید . "

قریش گفتند : " قبول داریم " سپس نامه را گشودند و دیدند که پیامبر درست گفته است ولی از روی عناد گفتند : " اینکار نتیجه سحر و جادوی برادرزاده توست . " و این موضوع باعث افزایش خشم و دشمنیشان شد . ابوطالب ، بعد از اینکه قریش مطلب را همانگونه که پیامبر به او خبر داده بود دریافتند ، خطاب به آنان گفت : " چه دلیلی دارد که ما محاصره و حبس را گردن نهیم و حال آنکه مساله روشن شده و مشخص

گردیده است که شما به قطع رابطه و پیوند و مورد ستم واقع شدن سزاوار-
ترید * پس از آن با آنان که همراهش بودند ، به میان پرده های
کعبه وارد شد و گفت : " خداوند اما را بر آنکس که به ما ستم روا داشت و
پیوند های خویشاوندی مان را گسست و آنچه ناشایست بود نسبت به
ما حلال دانست ، پیروز فرما *"

پس از این واقعه ، گروهی از قریش به مخالفت و نقض مضامین آن نامه
پرداختند و ابوطالب در این باره ابیات زیر را سرود :
آیا خبر شاهکار الهی به گوش مهاجران دریا نورد ^{۲۷} مارسید ؟
شاهکاری در دفاع و مراقبت از آنان ، چرا که خدا نسبت به مردم مهربان است
خبر اینست : نامه قریش پاره پاره شد
و هر چه که مورد رضای خدا نباشد روبه تباهی است
آن نامه صرفاً * دروغ و نیرنگ و مشتی سحر و جادو بود
و هر جادویی پیش از به مقصد رسیدن ، نقش بر آب می شود
هان ! برترین مردم از نظر شخصیت خود ویدران و خاندان
آن هنگام که بزرگان مردم بر شمرده شوند ، احمد (ص) خواهد بود
پیامبر خداست و از تباری کریم

اخلاقی نکو دارد و رشید و مورد تایید الهی است
در کارهای عظیم ، بس شجاع است آن گونه که می پنداری
گلوله ای آتشین است که دستان آتش افروزی شعله ورمی سازد
چه وقت اقوام دیگر در کارهای بزرگ ما شرکت کرده اند
و حال آنکه ما از دیر زمان پیش از ایشان پیوند مودت بسته ایم
و از دیر باز تن به ستم نداده ایم

و بر هر چه بخواهیم بدون سختگیری و شدت عمل دست می یابیم

ای بازماندگان قصی ^{۲۸} آیا شما صاحب اختیار خود هستید؟
 و آیا در آنچه فردا برایتان پیش می‌آید دخیلید؟
 بدانید که من و شما مصداق سخن گوینده‌ای هستیم که گفت:
 "ای کوه اسود ^{۲۹} اگر سخن بگوئی، شرح و توضیح باتست ^{۳۰}"

ابن اثیر در صفحه ۳۶ ج ۲ کتاب الکامل خود، داستان نامه را ذکر کرده و
 می‌نویسد:

ابوطالب در خصوص نامه و خورده شدن مضامین ستمگرانه و برنده پیوند
 هایش، اییاتی سروده است: از جمله ابیات زیر:
 براستی که در جریان نامه، عبرت و درسی است
 و آنگاه که غایبان قوم خبردار شوند، تعجب خواهند کرد
 خداوند کفر و ناسپاسی ایشان را از آن محو و نابود کرد
 و نیز تمام کینه توزیهایشان را نسبت به سخنگوی فصیح حق
 پس هر چه پیشگوئی کرده بودند باطل شد
 و هر کس سخن ناحق بیافد، قطعاً دروغ‌گوست

وصیت ابوطالب به هنگام وفات

کلبی گوید:

هنگامیکه وفات ابوطالب فرارسید، بزرگان قریش نزدش جمع شدند و
 ابوطالب وصیت کرد: در این وصیت گفت:

"ای قریشیان شما برگزیدگان خدا از میان خلقش و نیز قلب عرب هستید
 در میان شما، سالار و سرور مورد اطاعت، پیشتاز شجاع و بیخشنده‌ای
 گشاده دست موجود است. بدانید که در میان اعراب هیچ مفخر و

نشان بزرگی نیست که شما کسب نکرده باشید ، و شرف و بزرگواری نیست که شما دریافت نکرده باشید . به همین علل شما بر مردم برتری دارید و به همین دلایل مردم به شما متوسل می شوند و نیز با شما می جنگند و به نبرد با شما علاقمند و همدستند . شما را در بزرگداشت این بنا - کعبه - وصیت می کنم که در آن خشنودی پروردگار و پایداری در اقتصاد و معاش و استواری به هنگام گرفتاری و سختی نهفته است . به خویشاوندان و بیوندان و قطع رابطه خویشی ننمائید . چرا که صله رحم اجل و مرگ را به تاخیر می افکند و نفقات را افزایش می دهد . ستم و ناسپاسی نسبت به بزرگترها را از دست بnehید ، چرا که رمز هلاکت پیشینیان در این دو بود . دعوتگر را اجابت کنید و به سائل و خواهند بخشش نمائید ، که شرافت مرگ و زندگی در آنست . راستگو باشید و امانتداری کنید که عامل ایجاد محبت در میان نزدیکان و بزرگواری در بین عموم مردم است .

شما را به نیکی در حق محمد (ص) سفارش می کنم . چرا که او امین قریش است و راستگوی عرب و جامع تمام آنچه شما را بدان وصیت نمودم . او برای ما حامل پیام و رسالتی بود که قلب و روح آنرامی پذیرد . ولی زبان از ترس بدگویان انکارش می نماید . به خدا سوگند گوئی رنجبران عرب و بادیه نشینان و مستضعفان را می بینم که دعوتش را لَبِیک گفته اند و سخنش را تصدیق کرده اند و رسالتش را بزرگ داشته اند و سختیهای مرگ بر آنان روی آورده است . در عوض . بزرگان و رؤسای قریش پست و فرومایه شده اند و خانه هایشان ویران گشته و ضعیفان شان به مقام اربابی و سروری رسیده اند . در این هنگام است که بزرگترین آنها ، نیازمندترینشان در نزد پیامبر است . و

دورترینشان ، بهره‌مندترینشان از او ، عرب دوستی و محبتش را
یکسره متوجه او کرده و دلش را برای او پاک و با صفا نموده و رهبری خود
را به او تفویض کرده است .

ای قریشیان ! هشدار ، هشدار در خصوص فرزند برادر تان .
دوستدار او باشید و حامی حزب او . به خدا سوگند کسی راه او را
نپیماید ، مگر که به رشد دست یابد . و کسی به هدایتش چنگ نزند مگر
که سعادتمند شود . و اگر برای من عمری باقی بود ، و یا مرگم به
تاخیر می افتاد ، در بلاها و سختیها پشتیبان و حامی او بودم .^{۳۱}
علامه امینی گوید :

این وصیت سرشار از ایمان و رشاد رهنمودی روشن است برای آنکه
ابوطالب ، تصدیق پیامبر را بر زبان تالحمظه مایوس شدن از زندگی و
رویارویی با مرگ از بیم بدگویی قومش - که باعث هجوم دسته جمعی
مردم و ایجاد ضعف و ناتوانی و پراکندگی نیروهای شد - به تاخیر
انداخته بود . چرا که با وقوع چنین حوادثی دفاع او از پیامبر خدا
مصلحت نبود . اگرچه ایمان به رسالت پیامبر از همان روز نخست در
قلب و روحش جای گرفته بود ولی به هنگام فرا رسیدن مرگ و بیمورد
شدن مصلحت اندیشی فوق الذکر ، آنچه را که بند بند وجودش -
پذیرفته بود ، بر زبان نیز جاری ساخت . و با وصیت جاودانش در
خصوص پیامبر ، مطالب مذکور را سفارش نمود .

وصیت ابوطالب به بازماندگانش

ابن سعد در کتاب طبقات الکبری می نویسد :

وقتی هنگام وفات ابوطالب فرا رسید ، بنی عبدالمطلب را فراخواند

و خطاب به آنان گفت : " مادامیکه به سخنان محمد (ص) گوش
 فرادارید ، و از دستوراتش پیروی کنید ، خیر و نیکی را از دست
 نخواهید داد . پس او رایاری و پیروی نمائید تا رشد و هدایت یابید ،
 و در عبارتی دیگر نقل شده است :

" ای بنی هاشم ، محمد (ص) را اطاعت کنید و او را تصدیق نمائید
 تا به رستگاری و رشد دست یابید . " ۳۲

برزنجی در کتاب اسنی المطالب این سخن را دلیل ایمان ابوطالب
 می داند و چه دلیلی بهتر از این . وی می نویسد :

من معتقدم که جدا " بعید است ابوطالب رشد و هدایت را در تبعیت
 از پیامبر بداند و دیگران را نیز به این کار دعوت کند ، ولی خود شاین
 تبعیت و فرمانبرداری را ننماید .

علامه امینی گوید :

عقل سلیم نمی پذیرد که تمامی این ماجراها و موضع گیریه ها ، انگیزه های
 جز گرد نگزاری ابوطالب به آئین حنیف و تصدیق رسول این آئین ،
 پیامبر (ص) داشته باشد . و گرنه چه عاملی او را به مقاومت در مقابل
 خشونت قریش و سنگدلی و آزار آنها و کد شدن صفا و روشنی زندگیش
 برمی انگیزد ؟ خصوصاً " آن هنگام که خود و گروهی معین از خویشا^{نش}
 در آن درّه می زیستند که نه زندگی گوارا بود ، و نه زیستن دلچسب و
 نه امنیت اطمینان بخش ، و نه خطر از میان رفته بود و سنگدلی و قطع
 رابطه و ستمگری درد آور را از سوی قومش تحمل می کرد . چه چیزی
 او را در مقابل این همه ، سرپا نگه میداشت ؟ و چرا باید محاصره و
 حبس را به مدت چند سال در آن درّه در قبال مسالهای برخورد هموار
 کند که معتقد به درستی آن نبوده و به حقیقتش گردن نهاده بود ؟

خداگواه است که چنین نیست و این همه ، انگیزه‌ای جزایمان پابر جاو تصدیق و تسلیم و اعتراف به رسالت پیامبر (ص) نمی‌تواند داشته باشد . و این مطلب برای خواننده نکته سنج از تعمق در جزئیات این وقایع و ماجراها روشن می‌شود .

خویشاوندی و پیوند های قومی نیز به تنهایی نمی‌تواند انگیزه تحمل این همه رنج و سختی باشد . همانطور که برای ابولهب ، برادرش نبود . به فرض هم که خویشاوندی ابوطالب را به دفاع از پیامبر برانگیزد ولی این خویشاوندی دیگر نمی‌تواند عامل این تصریحات در تصدیق پیامبر باشد و اینکه هرچه پیامبر آورده است برحق است و اینکه پیامبر ، رسولی است همانند موسی که در کتب پیشینیان به او بشارت داده شده و اینکه هر کس پیرو او باشد ، هدایت یافته است و اینکه گمراه کسی است که از طریق پیامبر منحرف شود و سرپیچی نماید و امثال این مطالب که تماماً " به صراحت لهجه و با بلند ترین فریادها به سوی پیامبر دعوت نمود " .

حدیثی از ابوطالب

"ابن حجر" در "الاصابة" صفحه ۱۱۶ جلد ۴ از طریق اسحاق بن عیسی هاشمی از قول ابورافع می‌نویسد :

"از ابوطالب شنیدم که می‌گفت : "از برادرزاده‌ام محمد (ص) بن عبدالله شنیدم که می‌گفت پروردگارش او را به ایجاد پیوند هائی خویشاوندی (صله ارحام) و اینکه فقط خدا را بپرستد و نه غیر خدا را ، برانگیخته است . و محمد بسیار راستگو و امین است " ۳۳

"شیخ ابراهیم حنبلی" در کتاب "نهاية الطلب" از "عروث ثقی" روایت

می‌کند که :

از ابوطالب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت : " برادرزادهٔ صادق و
 امینم که به خدا سوگند بسیار راستگوست ، می‌گفت که خداوند او را
 برای برقراری پیوندهای خویشاوندی (صلهٔ ارحام) و برپاداشتن
 نماز و دادن زکات فرستاده است . و نیز می‌گفت : شکر کن تا روزی
 بیابی و کفر مورز تا عذاب نشوی . "

- (۱) دیوان ابوطالب، صفحه ۳۳ تا ۳۵ - تاریخ ابن عساکر، جلد ۱ صفحه ۲۶۹ تا ۲۷۲ - الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۱۲۰ .
- (۲) طلب باران از خدا از طریق دعا و عبادت در سالهای خشک و کم آب .
- (۳) منظورا زبیر، پیا میر (ص) است .
- (۴) شرح بخاری تالیف قسطلانی، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ - المواهب اللدینه جلد ۱۰، صفحه ۴۸ - الخصائص الکبری، جلد ۱، صفحه ۱۲۴، ۸۶ - شرح بهجة المحافل، جلد ۱، صفحه ۱۱۹ - السیرة الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۱۲۵ - السیرة النبویه تالیف زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۸۷ - طلبه الطالب صفحه ۴۲ .
- (۵) این ابیات قبلا گذشت :
- رو سپیدی که ابراز روی او پر آب می گردد
 فریا درس یتیمان و پناه بیوه زنان است
- (ع)
- (۶) برخواننده پژوهشگر مخفی نیست که قصیده مورد بحث را ابوطالب در ایام تبعید در شعب ابی طالب سروده است .
- (۷) حافظ کنجی شافعی در صفحه ۲۶۰ کتاب کفای الطالب آنرا نقل کرده و می نویسد: مسلم بن خالد زنجی (از شیوخ شافعی) و عبدالعزیز بن عبدالصمد از قول زنجی آنرا نقل نموده اند .
- (۸) رجوع کنید به: طرائف سید بن طاووس صفحه ۸۵ و ضیاء العالمین تالیف ابوالحسن الشریف .
- (۹) آیه ۶ سوره ص .
- (۱۰) گفته شده که گوینده این سخن عقبه بن ابی معیط بوده است .
- (۱۱) رجوع کنید به صفحه ۸۵ کتاب "طرائف" تالیف سید بن طاووس .

- (۱۲) تمام ابیات ترجمه شده اند، پژوهندگان می توانند به صفحه ۳۵۰، جلد ۷، الفیدر رجوع نمایند.
- (۱۳) از اجداد پیا میر (ص).
- (۱۴) نوعی دعوت برای گرد آمدن مردم.
- (۱۵) جلد ۲، صفحه ۲۴، کتاب الکامل تالیف ابن اثیر.
- (۱۶) پادشاه حبشه که به همراه پیل سوارانش به مکه حمله کرد و به عذاب خدا گرفتار آمد (قرآن - سوره فیل).
- (۱۷) طبقات ابن سعد، چاپ مصر، شماره مسلسل صفحه ۶۶۵ - تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۲۹.
- (۱۸) سیره حلبی، جلد ۱، صفحه ۳۰۴.
- (۱۹) علامه امینی می نویسد: بخاری در تاریخش به اسناد رجالی که همه مورد اعتمادند این مطلب را نقل کرده است والحبّ الطبری در صفحه ۲۲۳، ذخائر العقبی به همین لفظ نقل نموده است، به استثنای اینکه ابن کثیر وقتی به کلمه را شدین که نشانگر ایمان ابوطالب است رسید آنرا حذف کرد (تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۴۲)، زهی امانتداری!
- (۲۰) النهاية تالیف ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ - الفائق تالیف زمخشری، جلد ۲، صفحه ۹۸ (به نقل از ابن اعرابی) - لسان العرب، جلد ۶، صفحه ۲۹۴ - تاج العروس، جلد ۳، صفحه ۴۲۸ (درمآخذ فوق به این حدیث و سخن ابوطالب نسبت به ابولهب، اشاره شده است).
- (۲۱) سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۶۵ - تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۱۴ - تفسیر ثعلبی، عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۹۴ - الاصابه، جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - اسنی المطالب، صفحه ۱۰.
- (۲۲) ابن سه بیت در صفحه ۳۶ دیوان ابوطالب موجود است.
- (۲۳) اسد الغابه، جلد ۱، صفحه ۲۸۷ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۵ - الاصابه، جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۲۸۶ - اسنی المطالب، صفحه ۶.
- (۲۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳، صفحه ۳۱۰ و ۶۹ کتاب "الحجّه" تالیف ابوعلی الموضع العمری العلوی.
- (۲۵) آیه ۱۱ سوره مدثر - در این مأخذ به شان نزول مورد بحث اشاره شده است: الروض الانف جلد ۱، صفحه ۱۷۳، تفسیر بیضاوی جلد ۲، صفحه ۵۶۲ - الکشاف جلد ۳، صفحه ۲۳۰ - تاریخ ابن کثیر جلد ۴، صفحه ۴۴۳ - تفسیر

خازن جلد ۴، صفحه ۳۴۵ .

(۲۶) سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۷۵ - طبقات ابن سعد، جلد ۸، صفحه ۱۸۶ - تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۱۸ تا ۲۲۱ - دیوان ابوطالب، صفحه ۲۴ - الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۰۶ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۱۲۶ و ۲۵۸ و جلد ۳، صفحات ۴۲ و ۴۸ و ۴۹ - عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۹۹ و ۱۰۰ - تاریخ ابی الفدا، جلد ۱، صفحه ۱۱۷ - السیرة الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۰۶ - اسنی المطالب، صفحه ۱۵ (که می‌گوید این ابیات از نادره‌های مدایح ابوطالب برای پیامبر است که دلالت بر تصدیق پیامبر از سوی او دارد) - طلبه الطالب، صفحه ۵ تا ۹ .

(۲۷) منظور مهاجرانی است که از راه دریا به حبشه هجرت کردند .

(۲۸) قصی بن کلاب از اجداد پیامبر .

(۲۹) اسود نام کوهی است که در آن فردی به قتل رسیده بود و قاتل نسا معلوم بود، ولیای مقتول گفتند: "ای کوه اسود اگر سخن بگویی....." و این مطلب پس از آن ضرب المثل شد .

(۳۰) طبقات ابن سعد، جلد ۱، صفحه ۱۷۳ و ۱۹۲ - سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۹۹ تا ۴۰۴ - عیون الاخبار، تالیف ابن قتیبہ، جلد ۲، صفحه ۱۵۱ - تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۲ - الاستیعاب، ترجمه سهل بن بیضا، جلد ۲، صفحه ۵۷۰ - صفه الصفوه، جلد ۱، صفحه ۳۵ - الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۲۳۱ - خزانه الادب، تالیف بغدادی، جلد ۱، صفحه ۲۵۲ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحات ۸۴ و ۹۶ و ۹۷ - عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۱۲۷ - خصایص الکبری، جلد ۱، صفحه ۱۵۱ - دیوان ابوطالب، صفحه ۱۳ - السیرة الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۵۷ تا ۳۶۷ - سیره زینب دحلان، جلد ۱، صفحه ۲۸۶ تا ۲۹۰ - طلبه الطالب، صفحه ۹ و ۱۵ و ۴۴ - اسنی المطالب، صفحه ۱۱ تا ۱۳ .

(۳۱) الروض الانف، جلد ۱، صفحه ۲۵۹ - المواهب، جلد ۱، صفحه ۷۲ - تاریخ الخمیس، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ - ثمرات الاوراق، جلد ۲، صفحه ۹ - بلوغ الارب، جلد ۱، صفحه ۳۲۷ - السیرة الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۷۵ - سیره زینب دحلان، جلد ۱، صفحه ۹۳ - اسنی المطالب، صفحه ۵ .

(۳۲) تذکرة السبط، صفحه ۵ - الخصائص الکبری، جلد ۱، صفحه ۳۷۲ و ۳۷۵ - سیره زینب دحلان، جلد ۱، صفحه ۹۲ و ۲۹۳ - اسنی المطالب، صفحه ۱۰ .

(۳۳) حدیث مذکور را سید زینی دحلان در صفحه ۶ کتاب اسنی المطالب ذکر کرده و می نویسد: این حدیث را خطیب و نیز سید فخر بن معد در صفحه ۲۶ کتاب الحجه از طریق حافظ ابونعیم اصفهانی (در سند دیگر از طریق ابو الفرج اصفهانی) نقل کرده اند.

آنچه که خویشان و خاندانش از او نقل می‌کنند

در این بخش صرفاً از مدارک عامه - اهل سنت - استفاده
شده است

از بزرگان خاندان هاشم و بازماندگان عبدالمطلب و فرزندان ابوطالب چیزی جز بانگ رسای ایمان ثابت ابوطالب نقل و روایت نشده است . و این همه نقلها دلالت دارند که انگیزه یاری پیامبر(ص) نبوده است و "خانگی داند که اندر خانه چیست" . *

ابن اثیر در کتاب جامع الاصول می نویسد که از نظراهل بیت علیهم السلام از عموهای پیامبر کسی جز حمزه و عباس و ابوطالب ، اسلام نیاورد . آری ، اهل بیت در تمام عصرها و بر همه نسل ها به صراحت تمام این حقیقت را فریاد کردند و در مقابل مخالفین موضعگیری نمودند .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۲ می نویسد :
 با اسناد متعددی که بعضی از عباس بن عبدالمطلب و بعضی دیگر از ابوبکر بن ابی قحافه است روایت شده که ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنگاه که گفت : لا اله الا الله ، محمد رسول الله . و این خبر معروف است که ابوطالب به هنگام وفات سخنی آهسته گفت که

برادرش عباس آنرا شنید . ۲۰

و نیز از علی (ع) روایت شده که فرمود : "ابوطالب از دنیا نرفت مگر

اینکه رضایت رسول خدا را از خود حاصل نمود ."

ابوالفدا^۱ و شعرانی از ابن عباس نقل می کنند که گفت :

وقتی بیماری ابوطالب شدت یافت ، رسول خدا (ص) به او فرمود :

"ای عمو ، آن سخن را بگو تا در روز قیامت مشمول شفاعت من گردی ."

و منظورش از آن سخن ، ادای شهادت بود . ابوطالب پاسخ داد :

"اگر از بیم شهادت نبود و اینکه قریش بپندارند که آن سخن را از ترس

مرگ می گویم ، حتماً "آنها بر زبان می آوردم ."

و چون مرگ فرارسید دو لبش به حرکت درآمد و عباس به او گوش فراداد و گفت :

"ای برادر زاده ام ، آن سخنی را که فرمان دادی بگوید ، ادا نمود ."

و رسول خدا فرمود : "شکر خدا را . خدائی که ترا ای عموه دایت فرمود^۳

احمد زینی دحلان در کتاب "سیره^۴ حلبیه" جلد ۱ صفحه ۹۴ می نویسد :

شیخ سحیمی در شرحش بر شرح جوهره التوحید شعرانی و سبکی و

جمعی دیگر نقل می کنند که حدیث عباس - حدیث فوق الذکر - نزد

برخی از اهل کشف (صوفیان) ثابت شده است و اسلام ابوطالب

از نظر آنها محل تردید نیست .

علامه^۵ امینی گوید :

این حدیث را ماصرفا^۶ به خاطر همگامی و همراهی با اهل سنت

خاطر نشان کردیم و الا ابوطالب را چه حاجت به تلفظ این دو کلامی

که زندگی ارزشمند خود را در فریاد گری آنها در شعرونشود رفرخواندن

به آنها و دفاع از آنها در مقابل مخالفین و رنج کشیدن به خاطر آنها

تا آخرین روز زندگی ، سپری نموده بود ؟ در این لحظات آخر

زندگی ، ابوطالب را چه نیازه بر زبان آوردن این دو کلام به گونه‌ای — رسمی؟ و اصلاً چه وقتی ابوطالب در زندگی کافرو یا گمراه شده بود ، که با این دو سخن ایمان و هدایت یابد؟ آیا شهادت به حقانیت — پیامبران آن همه سخن که اشاره کردیم و آن همه اشعار که ابوطالب سروده است ، معلوم نمی‌شود؟ آن همه شعرو سخنی که اگر بسیار کمتر از آن از یکی از صحابه^۱ پیامبر بر جای می‌ماند کوس شهرتش را بر بام فلک می‌زدند و چنگ اندازان به خزه ها و خاشاکها در نقل فضائل او و غلو در باره اش در بوق و کرنا می‌دیدند . ولی به نظر من ، فهم و ادراک اسلام آوردن ابوطالب بر اینان دشوار است . اگر چه به بانگی هزار بار رساتر از این فریاد زند ، چرا؟ منهم نمی‌دانم!

ابن سعد در طبقات الکبری جلد ۱ صفحه ۱۰۵ از قول عبیدالله بن ابی رافع از قول علی (ع) نقل می‌کند که فرمود :

رسول خدا را از وفات ابوطالب مطلع کردم . گریست و سپس فرمود :
برو و او را غسل و کفن نما و دفن کن . خدایش بیا مرزد و بر او رحمت
نماید .

همین مطلب در نقل "واقعی" موجود است با این تفاوت که :

رسول خدا بسیار گریست و سپس فرمود : "برو و"

و در صفحه ۳۵ "اسنی المطالب" برزنجی می‌نویسد :

رسول خدا صرفاً "ازیم شر سفیهان قریش از حضور بر جنازه" ابوطالب خود داری کرد و نماز نخواند نش بر جنازه نیز فقط به دلیل عدم مشروعیت نماز میت در آن موقع بود .

از "اسلمی" و دیگران نقل شده که :

ابوطالب در نیمه شوال سال دهم از بعثت پیامبر وفات یافت و خدیجه حدود سی و پنج روز پس از او از دنیا رفت و به همین جهت این دو مصیبت، حزن و اندوهی شدید بر پیامبر وارد آورد تا آنجا که آن سال را سال حزن و اندوه نام نهادند.^۵

توجه: در تاریخ وفات ابوطالب در مآخذ سنی و نیز منابع شیعه اختلاف است. بعضی همان نیمه شوال سال دهم بعثت و بعضی در شوال (بدون ذکر روز) و بعضی اول ذی قعدة و بعضی هیجدهم رمضان سال دهم بعثت پس از خروج از دره تبعیدگاه و بعضی در ماه رجب همان سال خروج از دره را ذکر نموده اند.

بیہقی از ابن عباس نقل می کند کہ :

پیامبر (ص) از سر جنازه ابوطالب بازگشت در حالیکہ می فرمود :
 "ای عمو ، باتو پیوند خویشی داشتم و از سوی خدا پاداش داده شدی".

و در روایت خطیب اینگونه نقل شده :

پیامبر (ص) بہ جنازه ابوطالب برخورد و فرمود : "ای عمو ، با تو پیوند خویشی داشتم ، خدایت جزای خیر دهد".^۶
 یعقوبی در تاریخش جلد ۲ صفحہ ۲۴ می نگارد :

ہنگامیکہ بہ رسول خدا گفتہ شد : "ابوطالب درگذشت" اندوہ قلبش را فشرد و بیتابیش شدت گرفت . بر سر جنازه حضور یافت و سمت راست صورت عمویش را چہار بار و سمت چپ را سہ بار مسح کرد و سپس فرمود : "عموجان ، در کودکی تربیت نمودی . در یتیمی کفالت فرمودی . و در بزرگی یاری کردی . خدا از سوی من ترا پاداش خیر

دهد . " و به مقابل تابوت رفت و شروع به نگریستن فرمود و سپس گفت :
 "خویشاوند توبودم و توجزای خیرد ریافت کردی ."

اسحاق بن عبدالله حارث گفت :

عباس - عموی پیامبر - گفت : "ای رسول خدا ، آیا امید داری که
 ابوطالب مورد لطف و عفو پروردگار واقع شود ؟"
 پیامبر پاسخ داد : "هر خیر و رحمتی را از پروردگارم امید دارم ."^۷

انس بن مالک گفت :

اعرابی به نزد رسول خدا آمد و عرض کرد : "ای پیامبر خدا ، به سوی
 تو آمد ه ایم در حالیکه شتری برایمان باقی نمانده و به اندازه سیر
 کردن طفلی شیرخوار ، شیر نداریم . " و این ابیات را سرود :
 در حالی نزد تو آمد ه ایم که دخترکانمان گریبان خود را غرق خون کرده اند
 و مادران از شدت ناتوانی ، از طفل خود دست کشیده اند
 و توانائی در آغوش گرفتن کودکانشان را ندارند
 و بی هیچ فایده و خاصیتی مانده اند
 و از آنچه که خوراک مردم است ما را نصیبی نیست
 جز هنده و انه ، ابوجهل و خوراک از خون ویشم
 و هیچ راهی جز گریزه سوی تونداریم
 و گریزگاه مردم جزبه سوی پیامبران به کجا تواند بود ؟

پس رسول خدا به پا خاست در حالیکه ردایش بر زمین کشید می شد و بر
 فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا بجای آورد و سپس فرمود : "خداوند ا ،
 بر ما بارانی فراوان و گسترده و طولانی بباران که کشت ها به وسیله

آن بروید و پستانهای مادران به خاطر آن پر شود و زمین پس از دوران
مرگش توسط آن حیات دوباره یابد . آنسانکه آدمیان چنین می‌شوند
هنوز دعای پیامبرایان نیافته بود که آسمان برق زد و باران شروع
شد . چنان بارانی که شجاعان و بی‌باکان ، همه هراسان از رسول
خدا استمداد می‌کردند که یا رسول الله غرق شدیم . رسول خدا
فرمود : "باران ، بر اطراف ما ببارنه برخود شهر ." این بود که ابرها
بسان تاجی مرصع از مدینه رخت بر بستند . رسول خدا خندید آنگونه
که دندانهایش آشکار گردید و فرمود : "خدا ابوطالب را خیر دهد ، اگر
زنده بود چشمانش فروغ و روشنی می‌یافت . کیست که شعری از او
برایمان بخواند ؟"

علی (ع) عرض کرد : "ای رسول خدا ! گویا منظور است این سخن او^{ست}
وَأَبْيَضُ يَسْتَسْقِي الْغَمَامُ بَوَّجْهٍ
ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصَّةَ الْأَرَامِلِ
وَابْيَضُ يَسْتَسْقِي الْغَمَامُ بَوَّجْهٍ
ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصَّةَ الْأَرَامِلِ
پیامبر فرمود : "آری" پس ابیاتی از قصیده را برخواند در حالیکه پیامبر
بر فراز منبر برای ابوطالب طلب بخشش می‌نمود . تا اینکه مردی از کنانه
برخاست و این ابیات را سرود :

سپاس ترا سزد و سپاس از آن کسی است که شکر کند

و ما به برکت چهرهٔ پیامبر باران را دریافتیم

پیامبری که آفرید گارش را خواند

خواندنی که همه جان چشم به سوی او شده بود

چیزی نگذشت و در واقع بی‌شبهت به محلهٔ مرگ نبود

که دعا مستجاب شد و ماقدرات باران را دیدیم

بارانی تند و ابرهائی پربار
 که خدای متعال با آن قوم "مضر" را سیراب نمود
 و درست همانطور که عمویش ابوطالب گفته بود
 او - پیامبر - سپید روئی صاحب کمال است
 که خداوند به خاطر او از ابرها باران فرومی بارد
 و این امر حقیقتی آشکار است

پیامبر فرمود : اگر شاعری نیکو بسراید ، تو محققا^۸ یکی از آن شاعرانی^۸.

برزنجی در اسنی المطالب می نویسد :

این گفتار پیامبر که فرمود : "خدا ابوطالب را خیر دهد" نشان می دهد
 که اگر ابوطالب زنده بود و پیامبر بر فراز منبر در حال طلب باران می دید
 حتما "خشنود می شد و چشمانش نور و فروغ می گرفت و چنین سخنی از
 پیامبر بعد از وفات ابوطالب شاهی است برایین معنا که ابوطالب
 از سخنان پیامبر خوشحال می شد و چشمش روشن می گشت و این حالت
 دلیلی جز شادمانی عمیق قلبی ابوطالب از تصدیق نبوت پیامبر و آگاهی
 به کمالات او نمی تواند داشته باشد .
 علامه امینی گوید :

گروهی از مورّخین ، این حدیث و داستان طلب باران توسط پیامبر
 را نقل کرده و عبارت "خدا ابوطالب را خیر دهد" را از آن حذف
 نموده اند . و خواننده هدف از این تحریف را بهتر درمی یابد و البته -
 علت آن از چشم مانیزدور نماده است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۶ می نویسد :

در کتب سیر - زندگینامه‌ها - و مغازی - جنگنامه‌ها - آمده است که
 "عتبه بن ربیعہ" یا "شیبہ" وقتی در جنگ بدر، پای "ابوعبیده بن
 حارث بن مطلب" را قطع کرد، علی (ع) و حمزه - عموی پیامبر - به
 کمک ابوعبیده شتافتند و او را نجات دادند و عتبه را به قتل رسانیدند
 و سپس ابوعبیده را از میدان جنگ به سوی خیمه گاه مخصوص - جایگاه
 فرماندهی - بردند و در حضور رسول خدا اقرارش دادند در حالیکه
 مغز استخوان پایش نمایان بود. ابوعبیده گفت: ای رسول خدا، اگر
 ابوطالب زنده بود، می دید که در این گفتارش به خطا نرفته است که:
 به خانه خدا سوگند، دروغ گفتید که محمد را رها خواهیم کرد
 و حاضر نخواهیم بود در کنارش بجنگیم و حمایتش نمائیم
 او رایاری خواهیم کرد تا آن زمان که در اطرافش ازای در آئیم
 و در این راه زن و فرزندمان را نیز از یاد خواهیم برد
 حاضران گفتند: رسول خدا را آنروز، برای او و ابوطالب طلب آمرزش
 فرمود *

از رسول خدا (ص) نقل شده که خطاب به عقیل بن ابوطالب فرمود:
 "ای ابایزید، من ترا به دو اعتبار دوست دارم، یکی برای اینکه
 بامن خویشاوندی و یکی به خاطر اینکه از شدت علاقه عمویم ابوطالب
 نسبت به تو آگاهم" ^۹
 این مطلب، گواه صادقی است بر اینکه پیامبر (ص) به ایمان آوردن -
 عمویش معتقد بود و گرنه دوست داشتن کافر برای افراد عادی چه ارزشی دارد
 که برای پیامبرانهم نسبت به اولاد آن فرد، داشته باشد؟
 این سخن پیامبر (ص) خطاب به عقیل، بعد از اسلام آوردن عقیل

است . ۱۰۰

آیادوستی پیامبرنسبت به ابوطالب باقبول این فرض که ابوطالب به آئین پیامبرگردن ننهاده بود ، شگفت آورنیست ؟ وشگفتتزازآن اعلام این محبت پس ازوفات ابوطالب ! ودوست داشتن عقیل به خاطرعلاقه ابوطالب به او !! می باشد .

ابونعیم وعده ای دیگر از ابن عباس نقل کرده می نویسند :

ابوطالب ، رسول خدا را بسیار دوست می داشت . به طوریکه فرزندان خود را به اندازه ایشان دوست نمی داشت . وهمیشه او را بر فرزندان خود پیشقدم می نمود و از این روجزد رکنار او نمی خوابید وهر وقت بیرون می رفت او را به همراه خود می برد . پس ازوفات ابوطالب ، قریش آن آزارواذیتی را که در زمان حیات ابوطالب نمی توانست نسبت به رسول خدا ، اعمال نماید ، شروع کرد . تا آنجاکه بی خردی از نادانان قریش ، بر سر پیامبر خاك ریخت . رسول خدا به خانه درآمد در حالیکه خاك بر روی سرش بود . یکی از دخترانش در حالیکه خاکها را می شست ، گریه می کرد . پیامبر خطاب به او فرمود " دخترم ، گریه مکن . چرا که خدا نگهدارید رت است . قریش قبل از اینکه ابوطالب ، ازدنیا برود ، اقدامی در جهت مخالفت بامن نمی نمود . " ۱۱

عبدالله گفت :

رسول خدا در جنگ بدر به اجساد کشتگان که در میدان افتاده بودند می نگریست و خطاب به ابوبکر فرمود : " اگر ابوطالب زنده بود می دید

که چگونه شمشیرهای مابزرگان ود لیران رانشانه گرفته است . که
مضمون این بیت از ابوطالب بود * :

سوگند به کعبه که دروغ گفتید ، چه اگر آنچه می بینیم جدی باشد
شمشیرهایمان را به روی بزرگان ود لیرانتان خواهیم کشید ^{۱۲}

حافظ کنجی در کتاب کفایه صفحه ۶۸ از طریق حافظ ابن فیهوی —
حدیثی مرفوع را از ابن عباس نقل کرده که خطاب به علی (ع) می گوید :
اگر تعیین جانشین (برای پیامبر) به عهده من بود ، هیچکس را
سزاوارتر از تو نمی دیدم . چرا که تو در اسلام آوردن پیشقدم بوده —
ای . خویشاوند رسول خدا هستی و داماد او — شوهر فاطمه (س) ،
سالار زنان مومن — و پیش از این نیز پدرت ابوطالب بلاها و سختیها
تحمل کرده است . ابوطالب در هنگام نزول قرآن نزد من آمد و من
علاقمند بودم که حقش را در مورد فرزندانش ادا نمایم .
در پایان این بخش ، علامه امینی گوید :

مضمون هیچیک از این احادیث با مساله کفر ابوطالب سازگار نیست
مثلاً " پیامبر هیچگاه خلیفه اش — علی (ع) — را امر به غسل و کفن
کافر نمی کند و یا برایش طلب آمرزش و ابراز ترحم نمی نماید (چنانکه در
حدیث شماره ۳ گذشت) و یا برای او بخشی و بلکه تمام خیر را آرزو
نمی کند (چنانکه در حدیث شماره ۴ گذشت) و یا از خدا برای او خیر
نمی خواهد (چنانکه در حدیث مربوط به طلب باران گذشت) و برایش
استغفار نمی فرماید (چنانکه در حدیث ششم گذشت) و یا عقیل را
به خاطر محبت ابوطالب نسبت به خودش دوست نمی دارد . چرا که
کفر ، مسلمان را از انجام تنهایی از این اعمال نیز منع می کند ، چه

رسد به تمام آن و آنهم از جانب شخصی چون پیامبر که خود بیانگر این سخن خدای تعالی است که :

"هیچ قوم و گروهی را نمی‌یابی که به خدا و روزبازسین ایمان داشته باشند و در عین حال دشمنان خدا و رسولش را دوست بدانند . اگرچه این کسان پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان باشند ." (سوره مجادله آیه ۲۲)

و یا : "ای ایمان آورده‌ها ! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوست بگیرید که با آنان طرح دوستی افکنید و حال آنکه آنان به تعامی آنچه که از حق به سوی شما آمده است کفر می‌ورزند ." (سوره معتنه آیه ۶۰)

و یا : "ای ایمان آورده‌ها ، پدران و برادرانتان را اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند دوست بگیرید و هر که از شما چنین کسان را دوست و یار و سرپرست خود بگیرد ، از ستمکاران است ." (سوره توبه آیه ۲۳)

و یا : "اگر اینان به خدا و پیامبر و آنچه از خدا بر پیامبر فرو فرستاده شده است ، ایمان می‌آورند ؛ به هیچوجه آنان را یار و یاور و سرپرست خود نمی‌گرفتند ." (سوره مائده آیه ۸۱)

و بسیاری آیات دیگر با همین مضامین .

سخنان پاک

این قسمت، مجموعه‌ای از سخنان ارزشمند پیر (ص)،
امام علی (ع) و دیگر ائمه و کسان دیگری در حق ابوطالب
است

سخنان پیامبر (ص) :

"تمام رازی" در کتاب "فوائد" با اسنادش از قول "عبدالله بن عمر" نقل می‌کند که گفت :

رسول خدا فرمود : "به هنگام برپائی قیامت برای پدرم ، مادرم ، عمویم ابوطالب و برادری که در ایام جاهلیت داشتم ، شفاعت خواهم کرد ."

در کتاب تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۶ نقل شده که پیامبر فرمود :
"خداى عزّوجلّ مراد رخصت و چهار کس وعده شفاعت داده است ؛
پدرم ، مادرم ، عمویم و برادری از ایام جاهلیت ."

ابن جوزی با اسنادش از قول علی (ع) از پیامبر نقل می‌کند که فرمود :
"جبرئیل (ع) بر من فرود آمد و گفت : خداوند ترا سلام می‌رساند و
می‌فرماید آتش را بریشتی که ترا پدید آورد (پدرت) و شکمی که ترا
حمل نمود و خویشاوندی که سرپرستی ات کرد ، حرام نمودم . آن
پشت عبدالله و آن شکم آمنه بنت وهب و آن خویشاوند عموی من
ابطالب و فاطمه بنت اسد هستند ."

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۱ می نویسد :

رسول خدا فرمود : " جبرئیل به من گفت خداوند در خصوص شش نفر تراحق شفاعت عنایت فرموده است : شکمی که تراحمل نمود — آمنه بنت وهب — ، پستی که ترا فرود ویدید آورد — عبد الله بن عبد المطلب — ، خویشاوندی که سرپرستی ترا پذیرفت — ابوطالب — خانه ای که ترا پناه داد — عبد المطلب — و برادری از ایام جاهلیت و . . . "

مرثیه امیرالمومنین (ع) برای پدر بزرگوارش :

" سبط ابن جوزی " در صفحه ۶ تذکره اش نقل می کند که امام علی (ع) در رثای پدرش این ابیات را سرود :

ابوطالب ، ای پناه پناهندگان
وای باران سیل آسای رحمت وای نورتاریکیها
براستی که فقدان تو مردان غیور را شکسته و سست کرد
و پروردگار صاحب نعمتها بر تو درود فرستاد
و خشنودی خود را بر تو ارزانی داشت
چراکه به راستی برای پیامبر ، بهترین عمو بودی ^{۱۵}

ابن ابی الحدید نیز در همین خصوص ابیات زیر را از امام علی (ع) نقل می کند :

دلم بر آن پرندگان دیرگاه شب سوخت که آوازخوانان
یکباردیگر مرا به یاد اندوه درد ناکم می انداختند
اندوه فقدان ابوطالب ، پناه فقرا و بخشنده
بخشنده ای که عازم انجام اموری بود که به او رو آورده بود

قریش از وفاتش شادمان شدند
 و من هیچ زنده‌ای رانمی‌بینم که جاودان بزید
 قریش روی نقشه‌ای که آرزوهایشان ترسیم کرده بود رفتند
 و همین آرزوهای ستمگرانه بزودی به جایگاهی نادر خواهد درخواهدشان آورد
 آرزومند دروغ بستن بر پیامبر و به قتل رساندن اویند
 و در بارهٔ پیشینه‌اش افترا می‌زنند
 به خانهٔ خدا - کعبه - سوگند که دروغ گفتید تا اینکه
 طعم سرنیزه‌ها و شمشیرهای هندی را به شما بچشانیم
 پس یا شما را نابود می‌کنید یا ما شما را
 و یا اینکه صلح بین خویشاوندان رانیکوتر خواهد یافت
 و گرنه زندگی واقعی تنها در کنار محمد (ص) امکان پذیر است
 و بنی‌هاشم تابع برترین و برگزیده‌ترین مردم - پیامبر - می‌باشد

شعر بلند دیگری نیز با اندکی تغییر و اضافات در دیوان منسوب به امیر
 المومنین (ع) در رثای ابوطالب موجود است که برای جلوگیری از تکرار آنرا
 نقل نکردیم.

سخنان ائمه (ع) : سخن امام سجّاد (ع)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۲ می نویسد :
روایت شده که از امام علی بن حسین (ع) در خصوص ایمان ابوطالب
پرسش شد و امام فرمود : " شگفتا ! خداوند تعالی رسولش را از تجویز
نکاح زن مسلمان به مرد کافر نهی فرمود ، در حالیکه فاطمه بنت
اسد - مادر امام علی (ع) و همسر ابوطالب - از پیشگامان قبول
اسلام بود و تاهنگام وفات نیز در عقد ابوطالب بود ."

سخن امام باقر (ع)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۱ می نویسد :
از امام باقر (ع) در خصوص این مطلب که بعضی مردم می گویند
ابوطالب در گودالی از آتش - جهنم - به سر می برد سوال شد و
امام (ع) فرمود :

" اگر ایمان ابوطالب در يك كفه ترازو و ایمان این خلق در كفه دیگر
قرار داده می شد ، ایمان ابوطالب می چربید . " و سپس فرمود :
" آیا نمی دانید که امیرالمومنین علی (ع) در ایّام حیاتش فرمان داد
که برای عبد الله و فرزندش و ابوطالب ، حج به جا آورده شود و در
وصیت خود نیز به انجام فریضه حج برای آنها سفارش فرمود ؟ "

سخن امام صادق (ع)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۲ می نویسد :
از ابوعبد الله جعفر بن محمد - امام صادق (ع) - نقل شده که
فرمود : " اصحاب کهف ، ایمان را پنهان و کفر را آشکار کردند و خدا

به همین سبب پاداشی د وچندان به آنان عطا نمود . و ابوطالب
نیز ایمان را پنهان و شرك را آشکار نمود و خدا پاداش او را نیز د وچندان
فرمود . *

علامه امینی گوید :

این حدیث را ثقه الاسلام کلینی در اصول کافی صفحه ۲۴۴ به نحو
غیر مرفوع از امام صادق نقل کرده و عبارتش اینست : " مثال ابوطالب
همانند داستان اصحاب کعبه است که ایمان را پنهان و شرك را آشکار
نمودند و خدا پاداششان را د وچندان فرمود . "

سید فخار بن معد در کتاب الحجّه صفحه ۱۷ از طریق حسین بن احمد
مالکی همان عبارت ابن ابی الحدید را نقل کرده و این عبارت را نیز اضافه
نموده است :

" ابوطالب از دنیا نرفت تا اینکه بشارت خدای تعالی در مورد بهشت
را دریافت . "

سخن امام رضا (ع)

ابان بن محمود در نوشته ای خطاب به امام علی بن موسی الرضا (ع) ،
چنین نگاشت :

" فدایت گردم ، من در اسلام ابوطالب گرفتار تردید شده ام .
امام در پاسخ او نوشت : " هر کس بعد از روشن شدن هدایت ، رسول
خدا را در رحمت و عذاب افکند و راهی سوی راه مومنان در پیش
گیرد ، آنچه را دوست می دارد ، بر او ولایت و سرپرستی خواهیم
داد و سرایش جهنم خواهد بود و چه بد بازگشتگاهی است ^{۱۶} و بعد
بدان که اگر معتقد به ایمان ابوطالب نباشی ، بازگشت به آتش است "

فشرده سخن دربارهٔ سید و سالارمگه — ابوطالب —

از دیدگاه اهل سنت

هریک از این حلقه‌های زرین به تنهایی برای اثبات منظور ما — ایمان ابوطالب — کفایت می‌کند ، چه رسد به مجموعهٔ آن . آنچه قطعی است و غیر قابل تردید ، اینست که امامان از نسل ابوطالب آگاهترین مردم به احوال جدشان هستند و همانها جز حقیقت خالص و بی‌پرده را بیان نمی‌کنند . چرا که عصمت و پاکیشان آنها را از اینکار بازمی‌دارد و چه نیکو گفته است مفتی شافعیان درمگهٔ مکرمه . ۱۷

روشی را که علامه سید محمد بن رسول برزنجی در خصوص رستگاری ابوطالب در پیش گرفته است ، کسی قبل از وی بدان نپرداخته است . خدایش نیکوترین پاداشهاد دهد . این روش ، هر فرد منصف با ایمانی را خشنود می‌سازد . چرا که در آن ، راه باطل کردن متون و یا تضعیف محتوای آنها را در پیش نگرفته است و نهایتاً " متن‌ها را بر معانی استحسانی آنها حمل نموده است که اشکال وجدال را از میان برمی‌دارد و باعث روشنی چشم پیامبر (ص) می‌گردد و از افتادن به ورطهٔ کینه‌توزی یا نقص‌پیدا کردن در ابوطالب مصون می‌دارد . چرا که این ورطه ، مایهٔ آزار رسول خداست و خداوند می‌فرماید : آنانکه خدا و رسولش را می‌آزارند ، خداوند درد نیا و آخرت لعنتشان می‌کند و عذابی دردناک برایشان مهیا می‌سازد " ۱۸ و نیز می‌فرماید :

آنانکه رسول خدا را می‌آزارند ، عذابی دردناک در پیش دارند ۱۹

" امام احمد بن حسین موصلی حنفی " مشهور به " ابن وحشی " در شرحش بر کتاب " شهاب الاخبار " تالیف " علامه محمد بن سلامه قضاعی " (متوفی به سال ۴۵۴ هـ . ق) می‌نویسد :

کینه توزی نسبت به ابوطالب ، همپای کفرورزیدن است .
 از پیشوایان " مالکی " نیز "علامه علی اجهوری" در فتواهایش برای —
 مساله تاکید می کند و " تلمسانی " در حاشیه اش بر کتاب " شفا " به هنگام یادآوری
 از ابوطالب می نویسد :

شایسته نیست که از ابوطالب جزد رموضع حمایت از پیامبر یاد کنیم چرا
 که او ، پیامبر را با گفتار و کردارش یاری و حمایت نمود . و به زشتی از
 ابوطالب یاد کردن ، در واقع آزردن پیامبر است و کسی که پیامبر را
 بیازارد کافر است و کافر باید کشته شود .

ابوطاهر نیز معتقد است :

هر کس به ابوطالب کینه ورزد ، کافر است .

از جمله مسائلی که تحقیق "علامه برزنجی" را در خصوص رستگاری ابوطالب
 تایید می کند اینست که بسیاری از دانشمندان محقق و اولیای عارفان اهل کشف
 و شهود (متصوفه) به رستگاری ابوطالب معتقدند از جمله : " قرطبی " ، " سبکی " ،
 " شعرانی " و بسیاری دیگر ، اینان می گویند : " این مساله ای است که به آن
 معتقد و مومنین " اگر چه روش اثبات این مطلب از نظر آنها با آنچه که برزنجی انجام
 داده است ، تفاوت می کند یا این وجود همه در اعتقاد به رستگاری ابوطالب
 متفقند . بنا بر این اعتقاد این پیشوایان و بزرگان در این خصوص برای بندگان
 در نزد خدای تعالی ، حجت است . به ویژه با دلائل و براهینی که "علامه
 برزنجی" در این مورد ارائه داده است .

" زینی دحلان " در کتاب " اسنی المطالب " صفحات ۴۳ و ۴۴ شعری
 بلندی در همین زمینه نقل کرده که چون مضمون بسیاری از ابیات آن تاکنون
 به عبارات دیگری مطرح شده است ، برای جلوگیری از تکرار و مراعات اختصار
 از نقل آن خودداری می نمائیم

(۱) " أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ "

(۲) سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۷ - دلائل النبوه تألیف بیهقی -
تاریخ ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۱۲۳ - عیون الاثر تألیف ابن سید الناس،
جلد ۱، صفحه ۱۳۱ - الاصابه، جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - المواهب اللدنیه، جلد ۱،
صفحه ۷۱ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۷۲ - السیره الحلانیه، جلد ۱،
صفحه ۸۹ - اسنی المطالب صفحه ۲۵ .

(۳) جلد ۱، صفحه ۱۲۵ تاریخ ابوالفداء و جلد ۲، صفحه ۱۴۴ کشف الغمّه
شعرانی .

(۴) اسنی المطالب، صفحه ۲۱ - دلائل النبوه تألیف بیهقی - تذکره
سیط ابن جوزی، صفحه ۶ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۴ - سیره
زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۹۵ - نجاه ابی طالب تألیف برزنجی .

(۵) طبقات ابن سعد، جلد ۱، صفحه ۱۵۶ - الامتاع تألیف مقریزی صفحه
۲۷ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۱۳۴ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه
۳۷۳ - سیره زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۲۹۱ - اسنی المطالب، صفحه ۱۱ .
(۶) دلائل النبوه تألیف بیهقی - تاریخ الخطیب بغدادی، جلد ۱۳،
صفحه ۱۹۶ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۱۲۵ - تذکره سبط، صفحه ۶ -
نهایه الطلب تألیف شیخ ابراهیم حنفی - طرائف، صفحه ۸۶ - الاصابه،
جلد ۴، صفحه ۱۱۶ - شرح شواهد المغنی، صفحه ۱۳۶ .

(۷) ابن سعد در جلد ۱، صفحه ۱۵۶ کتاب طبقات الکبری به سند صحیح که
تمام رجال آن مورد اعتمادند و عبارتند از: عفان بن مسلم، حماد بن سلمه،
ثابت البنائی، اسحاق بن عبدالله، مطلب را نقل کرده است همچنین

ر. ک. خصایص الکبری، جلد ۱، صفحه ۸۷ - نهاییه الطلب تالیف شیخ ابراهیم دینوری حنفی (به نقل از صفحه ۶۸ طرائف) - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۱ - التعظیم والمنة تالیف سیوطی، صفحه ۷ (به نقل از ابن سعد). (۸) اعلام النبوه تالیف ماوردی، صفحه ۷۷ - بدایع الصنایع، جلد ۱، صفحه ۲۸۳ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۶ - السیره الحلبیه - عمدة القاری، جلد ۳، صفحه ۴۳۵ - شرح شواهد المغنی تالیف سیوطی، صفحه ۱۳۶ - سیره زینی دحلان، جلد ۱، صفحه ۸۷ - اسنی المطالب، صفحه ۱۵ - طلبه الطالب، صفحه ۴۳.

(۹) استیعاب تالیف ابو عمر، جلد ۲، صفحه ۵۰۹ - ذخائر العقبی، صفحه ۲۲۲ (که از بغوی و طبرانی نقل می‌کند) - تاریخ الخمیس، جلد ۱، صفحه ۱۶۳ - عماد الدین یحیی عامری مولف بهجة المحافل، جلد ۱، صفحه ۳۲۷ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۲ (که می‌گوید این حدیث، مشهور و مستفیض است) - مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۲۷۳ (که می‌گوید رجال این حدیث، مورد اعتمادند).

(۱۰) "بهجة المحافل" از "امام العامری".

(۱۱) در روایت دیگر: "قریش پیوسته چهار چشمی مراقب بودند تا ابوطالب از دنیا رفت" و در روایت سوم: "قریش پیوسته ترسان بودند تا ابوطالب وفات یافت" تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۲۹ - تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۸۴ - مستدرک الحاکم، جلد ۲، صفحه ۶۲۲ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ و ۱۳۴ - الصفوة تالیف ابن جوزی، جلد ۱، صفحه ۲۱ - الفائق تالیف زمخشری، جلد ۲، صفحه ۲۱۳ - تاریخ الخمیس، جلد ۱، صفحه ۲۵۳ - السیره الحلبیه، جلد ۱، صفحه ۳۷۵ - فتح الباری، جلد ۷، صفحه ۱۵۳ و ۱۵۴ - شرح شواهد المغنی صفحه ۱۳۶ (به نقل از بیهقی) - اسنی المطالب صفحه ۱۱ و ۲۱ - طلبه الطالب، صفحه ۴ و ۵۴.

(۱۲) و الاغانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۸ - طلبه الطالب صفحه ۳۸ (به نقل از دلائل الاعجاز)

(۱۳) درد و حدیث فوق، "برادر" را "برادر شیرین پیامبر" معرفی کرده‌اند.

(۱۴) صفحه ۲۵ "التعظیم والمنة" از "سیوطی".

(۱۵) این ابیات در صفحه ۳۶ دیوان ابوطالب نیز یافت می‌شود که "ابوعلی موضح" در صفحه کتاب "الحجة" تالیف "سید فخارین مد" خاطر نشان نموده است.

(۱۶) آیه ۱۵ سوره نساء. (۱۷) صفحه ۳۳ اسنی المطالب.

(۱۸) آیه ۵۷ سوره احزاب. (۱۹) آیه ۶۱ سوره توبه.

آنچه که توسط گردآمدگان به نرد ابوطالب و تصدیق کنندگانش

به وی نسبت داده شده است

این بخش شامل ۴۰ حدیث است

هیچیک از شیعیان اهل بیت در ایمان ابوطالب تردید و دلی به خود راه نمی دهند و او را در رتبه‌ای عالی و مقامی رفیع از ایمان و اسلام می بینند و این اعتقاد را نسل از نسل از زمان صحابه پیامبر و تابعین^۱ نیکوی ایشان دریافت نموده اند و به واسطه^۲ نصوص رسیده از امامان خود و پس از اثبات درستی این مطالب در رابطه با جدّ پاکشان - پیامبر (ص) - به حقانیت مساله اعتراف کرده اند.

معلم اکبر، شیخ مفید در کتاب "اوائل المقالات" صفحه ۴۵ می نویسد :

شیعیان امامیه در مورد این مطلب که پدران رسول خدا (ص) از آدم (ع) تا عبد الله به خداوند عزوجل ایمان داشته و موحد بوده اند ، اتفاق نظر دارند .

او سپس می افزاید :

و شیعیان بر اینکه ابوطالب ، مومن از دنیا رفت و آمنه بنت وهب - مادر پیامبر - بر آئین توحید بود ، اجماع - وحدت نظر به طور کامل - دارند .

شیخ طوسی در کتاب تبیان جلد ۲ صفحه ۳۹۸ می نویسد :

بر مبنای سخنان امام صادق (ع) یا امام حسین (ع) و امام باقر (ع) ابوطالب مسلمان بود . و در این خصوص شیعیان امامیه اختلافی ندارند . و درباره این موضوع دلایل قاطعی دارند که ایجاد یقین می نماید .

شیخ طبرسی در "مجمع البیان" جلد ۲ صفحه ۲۸۲ می نویسد :

اجماع اهل بیت برایمان ابوطالب ثابت شده است و این اجماع ، حجت است ، چرا که ایشان یکی از دو ثقل^۲ هستند که پیامبر با این سخن مردم را فرمان به تمسک به ایشان داد که : "اگر به آنان جنگ درزنید ، هرگز گمراه نخواهید شد" .

سید فخر بن معد در کتاب "الحجة" صفحه ۱۳ می نویسد :

اجماع اهل بیت پیامبر (ص) برای ما به عنوان استدلال برایمان ابوطالب کافی است و نیز ، عالمان شیعه بر اسلام و ایمانش متفق الرای هستند . و آنچه که شاهد و گواه اسلام راستین و ایمان واقعی اوست مجموعه گفتارها و کردارهایی است که جزانسان های مومن و مسلمان انجام نمی دهند . و با این همه اجماع اهل بیت به تنهایی حجت است و قابل اعتماد و اتکا .

شیخ فتال در کتاب "روضة الواعظین" صفحه ۱۲۰ می نویسد :

بدان و آگاه باش که طائفه برحق - شیعه - برایمان ابوطالب ، عبد الله بن عبد المطلب و آمنه بنت وهب اجماع نموده اند و اجماعشان حجت است .

سید بن طاوس در کتاب "طرائف" صفحه ۸۴ می نویسد :

به درستی که من علمای شیعه را برایمان ابوطالب همداستان و متفق یافته ام .

ود صفحه ۸۷ همین کتاب می نویسد :

شك نیست که عترت - امامان و اهل بیت پیامبر (ص) - از یگانگان نسبت به باطن ابوطالب آگاهتر هستند و شیعیان نشان نیز برای این امر اجماع نموده اند و در این خصوص تالیفاتی نیز دارند و مانده و نشنیده ایم که مسلمانی به اندازه آنان - منکرین ایمان ابوطالب - نیازمند به دلیل باشد . اگرچه آنان ، آنگونه که می شناسیمشان ایمان کافران را ، با کمترین خبر واحد و یا تلویح ، اثبات می کنند و فقط مساله دشمنی بابنی هاشم آنان را به انکار ایمان ابوطالب ^{وا} داده است . اگرچه دلائل برنده ای برای اثبات این مطلب موجود است و این جریان ، خود از جمله شگفتیه ها است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۳۱۱ می نویسد :

مردم درباره ابوطالب به اختلاف افتادند . در این خصوص امامیه و اکثریت معتقدند که ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنگاه که اسلام آورد و بعضی از بزرگان معتزلی نظیر شیخ ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و دیگران به این مساله معتقدند .

علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۲۹ می نویسد :

شیعیان در مورد اسلام آوردن ابوطالب اجماع دارند و اوحقیقتاً در ابتدای کار پیامبر به او ایمان آورد . و هرگز بتی نپرستید و بلکه از اوصیای حضرت ابراهیم (ع) بود و اسلام آوردنش بیشتر از ناحیه مذهب شیعه مشهور است . تا آنجا که همه مخالفین ، این مطلب را به شیعیان نسبت می دهند و اخبار از طریق عامه و خاصه در این خصوص به حدّ تواتر رسیده است . و بسیاری از عالمان و محدثان ما در این باره کتابهای مستقل نگاشته اند که بر پژوهشگران

کتب رجال این مطلب پوشیده نیست .

نقطه اتکای این اجماع و همداستانی ، صرفاً " مدارك و سخنان بزرگمردان خاندان وحی در خصوص سالار مکه است " که لا اقل چهل حدیث است و ما برای مراعات اختصار و عدم تکرار ، اسناد تمام احادیث را ذکر نموده و فقط آن احادیث را نقل می کنیم که تکرار نشده باشند :

۱ : داستان فرود آمدن جبرئیل بر پیامبر و اعلام تحریم آتش جهنم بر پدر و مادر و عمو پیامبر .^۳

۲ : داستان فرود آمدن جبرئیل بر پیامبر و اجازه شفاعت به پیامبر در خصوص پدر و مادر و عمو^۴

۳ : معلم اکبر ، شیخ مفید می نویسد :

وقتی ابوطالب از دنیا رفت ، علی (ع) به نزد رسول خدا آمد و او را آگاه ساخت . پیامبر به شدت اندوهگین شد و خطاب به امیرالمومنین (ع) فرمود : برو و کار غسل و حنوط و کفنش را به عهد بگیر و وقتی آماده دفن بر تختش قرار دادی به من اطلاع بده .

علی (ع) چنان کرد و وقتی جسد را بر تخت قرار داد رسول خدا با جسد مواجه شد و اندوهگین و غمزده گردید و فرمود : " ای عمو ، با تو پیوند خویشی داشتم و امیدوارم پاداش خیر دریافت داری چرا که در کودکی عهد هماره پرورش گشتی و در بزرگی یار و یاورم بودی . پس از این سخنان روبه مردم کرد و فرمود : " به خدا سوگند ، از عمویم چنان شفاعتی کنم که آدمیان و جنیان به شگفت آیند . "

و در نقل شیخ صدوق سخن پیامبر با این عبارت آمده است :

" ای عمو ، در یتیمی سرپرستم بودی و در کودکی مربی ام و در بزرگی ، یاورم . خداوند ترا بهترین پاداشها عطا فرماید . " ^۵

۴ : آرزومندی پیامبر برای ابوطالب . ۶

۵ : سخن پیامبر خطاب به عقیل بن ابی طالب . ۷

۶ : شفاعت پیامبر برای پدر و مادر و عمویش و . . . ۸

۷ : امام حسین (ع) به نقل از پدرش امیرالمومنین (ع)

امیرالمومنین درمیدانگاهی نشسته بود و مردم در اطرافش بودند ،
مردی به پاخواست و خطاب به امام گفت : " ای امیرمومنان ، تو در
این مقام و مرتبه‌ای که خداوند ارزانیت داشته ، هستی درحالی‌که
پدرت در آتش و زخ ، گرفتار عذاب است . " امام در پاسخ فرمودند :
" دست بردار ، خداوند دهانت را بشکند . " سوگند به آنکه محمد را
مبعوث به حق فرموده ، اگر پدرم درباره هر گنجه‌کاری بر روی زمین
شفاعت کند ، خداوند شفاعتش را خواهد پذیرفت . آیامی شود که
پدرم در آتش و زخ گرفتار عذاب باشد درحالی‌که من که پسر اویم
تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ باشم ؟ سوگند به آنکه محمد را مبعوث
به حق کرد ، روز قیامت نور ابوطالب از فرط درخشش نورهای دیگر
مردم را تاریک و بی‌جلوه می‌کند مگر نورینج تن را : محمد (ص) فاطمه
حسن ، حسین و دیگر امامان . بدانید که نور او از نور ماست و
خداوند آنرا هزاران سال قبل از آفرینش آدم ، خلق نمود . ۹

۸ : امیرالمومنین (ع) فرمود :

" به خدا سوگند که پدرم وجود عبدالمطلب و نیز هاشم و عبدمناف هرگز بتی
را نپرستیدند . " از او پرسیدند : " اینان چه چیز را عبادت می‌کردند ؟ "
پاسخ داد : " بسوی کعبه و به آئین ابراهیم نماز می‌گزاردند . " ۱۰

۹ : ابوطیفیل عامر بن واثله گفت :

علی (ع) فرمود : هنگامیکه وفات پدرم فرارسید ، رسول خدا در کنارش

حضور یافت و در باره اش به من چیزی را خبر داد که برای من از دنیا و هر چه در آن است ارزشمند تر است . ۱۱

۱۰ : امیرالمومنین (ع) فرمود :

ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنگاه که رسول خدا را از خود خشنود کرد . ۱۲

۱۱ : " شعبی " به نقل از امیرالمومنین می نویسد :

" به خدا سوگند که ابوطالب مومن و مسلمانی بود که از بیم دشمنی و کینه

قریش نسبت به بنی هاشم ، ایمانش را پوشیده می داشت ."

و ابوعلی موضح " نیز مرثیه امام علی (ع) در رثای پدرش را که در بخش " سخنان

پاک " نقل کردیم ، عنوان می کند . ۱۳

۱۲ : داستان " ابن الزبیری " ۱۴

۱۳ : " ابن فیاض " در کتاب " شرح اخبار " می نویسد :

علی (ع) در حدیثی فرمود : " ابوطالب بطور ناگهانی بر من و پیامبر

(ص) وارد شد در حالیکه ما در سجده بودیم ، گفت : آیا آنرا - نماز -

بجا آوردید ؟ سپس دست مرا گرفت و گفت : ببین که چگونه او را یاری

خواهی کرد ، و سپس شروع به تشویق و ترغیب من در این مورد نمود . ۱۵

۱۴ : روایت شده که از امیرالمومنین پرسیدند : " آخرین وصی قبل از پیامبر

که بود ؟ " امام فرمود : " پدرم " ۱۶

۱۵ : از امام سجاده (ع) سؤال شد که آیا ابوطالب ایمان آورد ، بود یا نه

امام فرمود : " آری " گفتند : گروهی هستند که می پندارند او کافر بود . امام

فرمود :

" شگفتا ! آیا با این سخن قصد شان طعنه زدن بر ابوطالب یا پیامبر

است ؟ در حالیکه خداوند پیامبر را نهی کرد که زن مومنی را در نکاح مرد

کافری باقی بگذارد و این مطلب را در بیش از یک آیه از قرآن بیان فرموده

است و هیچ کس تردید ندارد که فاطمه بنت اسد - مادر حضرت علی (ع) - که خدا را از اراضی باشد از زنان پیشقدم دایمان بود و تا هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت در خانه او می زیست (و بنا براین ابوطالب نمی توانست کافر باشد) . ۱۷

۱۶ : " ابوصیرلیث مرادی " گفت :

از امام باقر پرسیدم : " سرور من ، مردم می گویند ابوطالب در گودالی از آتش (جهنم) است که از حرارت آن مغزش در حال جوشیدن است امام فرمود : " بخدا سوگند که دروغ می گویند : اگر ایمان ابوطالب در يك کفه و ایمان این مردم در کفه دیگر ترازو قرار گیرد ایمان ابوطالب بر آنان می چربد " . ۱۸

۱۷ : حدیث مقایسه ایمان ابوطالب با اصحاب کهف . ۱۹

۱۸ و ۱۹ : حدیث سوال در مورد ایمان ابوطالب و پاسخ ائمه . ۲۰

۲۰ : وصیت ابوطالب از قول امام صادق (ع) . ۲۱

۲۱ : شیخ صدوق در کتاب " اکمال الدین " صفحه ۱۰۳ ، با اسناد شاز

محمد بن مروان از امام صادق روایت می کند که :

" ابوطالب کفر را آشکار و ایمان را پنهان می داشت ، وقتی که وفاتش سر رسید خداوند به پیامبرش وحی فرستاد که : " از مکه خارج شو چرا که در این شهر از این پس بیارویاوری نخواهی داشت . " پیامبر نیز به سوی مدینه هجرت فرمود .

همین مطلب را " سید مرتضی " در صفحه ۸۰ کتاب " فصول المختاره " نقل کرده می گوید :

این مطلب دلیل ایمان ابوطالب از روی یقین و تحقیق در بار میاری رسول خدا و تقویت کار و رسالت او می باشد .

در ذیل همین حدیث که سید فخر بن معدّ در کتابش "الحجة" صفحه ۳۰ روایت کرده در صفحه ۱۰۳ می نویسد :

وقتی ابوطالب در گذشت جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت : "خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید : قومت بر آن شدند که ترا شب هنگام در خانه به قتل رسانند و حال که یار و یاورت - ابوطالب - در گذشته است از مکه بیرون شو" و او را به مهاجرت فرمان داد .

لختی در این خصوص بیندیش و شهادت خدا را بر اینکه ابوطالب یار پیامبر بود در نظر بگیر که در این سخن نهایت افتخار و ارج و ارزش برای ابوطالب موجود است

۲۲ : سوال در مورد ایمان ابوطالب و پاسخ ائمه . ۲۲

۲۳ : فخر ابن معدّ در صفحه ۲۲ کتاب "الحجة" از شیخ صدوق از -

داود رقی نقل می کند که گفت :

"به خدمت اباعبدالله (ع) (امام حسین (ع) یا امام صادق (ع)) رسیدم در حالیکه از شخصی طلبکار بودم و می ترسیدم در پرداخت آن تاخیر کند ، این نگرانی را به خدمت امام عرض کردم ، فرمود : "وقتی از مکه عبور می کنی به نیابت از عبدالمطلب يك دور طواف کعبه کن و دو رکعت نماز بگزار و نیز به نیابت از ابوطالب ، عبدالله - پدر پیامبر - آمنه - مادر پیامبر - وفاطمه بنت اسد - مادر حضرت علی (ع) طواف کن و از جانب هر يك دو رکعت نماز بگزار و بعد از خدا بخواه که مال تو را به تو برگرداند من نیز چنین کردم و بعد از باب صفا که خارج می شدم بدو هکرم را دیدم آنجا ایستاده و می گوید : داود ، نزد من بیا و مال تو را بگیر ."

همین مطلب را علامه مجلسی در بحار جلد ۹ صفحه ۲۴ ذکر نموده است .

۲۴ : ثقة الاسلام کلینی در صفحه ۲۴۴ کافی از قول امام صادق نقل

می کند که فرمود :

پیامبر در مسجد الحرام بود و لباس نوی برتن داشت ، مشرکان ، زهدان شتری آوردند و جامه پیامبر را با آن آلودند ، پیامبر با همان حال به نزد ابوطالب رفت و پرسید : "عموجان ! مگر حسب (خویشان و اجداد) من در میان شما چگونه است ؟" ابوطالب گفت : "برادر زاده عزیزم ! مگر چه شده است ؟" پیامبر جریان را تعریف کرد و ابوطالب حمزه را فراخواند و شمشیر برگرفت و گفت : "این زهدان شتر را بگیر" و سپس به اتفاق به سوی آن قوم رفتند و پیامبر نیز همراه آنان بود تا نزد قریش رسیدند و در حالیکه قریش در اطراف کعبه بودند و چون ابوطالب را دیدند شروفتنه را در سیماش ملاحظه کردند . ابوطالب به حمزه فرمان داد : "زهدان شتر را بر سیلهایشان بمال" و او چنین کرد تا به آخرین نفر رسید و سپس رو کرد به پیامبر و گفت : "این است حسب و موقعیت تود ربین ما" .

۲۵ : ابوالفرج اصفهانی از امام صادق (ع) نقل می کند که :

حضرت علی (ع) از این که شعرهای ابوطالب خوانده شود و تدوین گردد د خشنود می شد و در این خصوص فرمود : آن را (شعرها) پیاموزید و به فرزندانتان یاد دهید چرا که ابوطالب بر آئین خدا بود و دانش فراوان داشت . ۲۳

۲۶ : فرمان ابوطالب به فرزندش جعفر در خصوص پیوستن به پیامبر . ۲۴

۲۷ : ثقة الاسلام کلینی در صفحه ۲۴۲ کافی از قول درست ابن ابومصور

نقل می کند که :

"از امام کاظم (ع) سوال کردم : آیا ابوطالب بر پیامبر خدا مقام حجیت

داشت؟ "امام فرمود: "نه ولی وصایای الهی در نزد او بود یعنی نهاد هشد ه بود وا و آنها را به پیامبر (ص) تحویل داد "پرسیدم: "آیا تحویل این وصایا به این علت نبود که او حجت بر پیامبر بود؟" فرمود اگر ابوطالب بر پیامبر مقام و سمت حجیت می داشت این وصایا را به او تحویل نمی داد". سوال کردم "ابوطالب چگونه بود؟" فرمود: "او به پیامبر و محتوای رسالتش ایمان آورد و وصایای الهی را به او رد کرد و همان روز از دنیا رفت".

علامه^۴ امینی گوید:

این مقام بسیار رفرا تر و والا تر از ایمان است و همانند مطلبی است که قبلا از پیشوایمان امیرالمومنین در این خصوص نقل شد که در آن مقام ولایت و حجیت راد ر زمان ابوطالب علاوه بر ایمان صرف اواثبات می نماید و این مطلب تا آنجا قوت می یابد که سوال کنند از امام می پندارد که ابوطالب قبل از بعثت پیامبر برایشان مقام حجیت داشته است ولی امام این مطلب را نفی می کند و سمت وصایت راد ر باره ابوطالب اثبات کرد و اعلام می دارد که ابوطالب بر آئین پاک ابراهیم بود و است تا آنگاه که آفتاب جمال محمدی نور افشان می شود و ابوطالب وصایا را به ایشان و امی گذارد و پیش از این نیز به مقام ولایت علوی که فرزند نیکوی ابوطالب - امام علی (ع) - بر آن قیام کرد ه بود اشاره شد.

۲۸: نامه^۴ ابان بن محمد به امام رضا (ع) و سوالات او. ۲۵

۲۹: مفسر کبیر شیخ ابوالفتح در تفسیرش جلد ۴ صفحه ۲۱۱ از قول امام رضا (ع) نقل کرده و می گوید ازید ران امام (ع) نیز به طرق گوناگونی روایت شده که:

نقش انگستری ابوطالب این بود: "رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِابْنِ اَخِي

مُحَمَّدَ نَبِيًّا وَبِابْنِي عَلِيٍّ لَهُ وَصِيًّا * ۲۶

۳۰ : شیخ صدوق به اسنادش نقل می‌کند که :

عبدالعظیم بن عبد الله علوی حسینی (حسینی) مدفون در شهرری
بیمار بود ، نامه‌ای به امام رضا (ع) نگاشت به این مضمون : " ای فرزند
رسول خدا (ص) ، در مورد این خبر مرا روشن کن که می‌گوید : ابوطالب
در گودالی از آتش بسرمی‌برد که مغزش به سبب آن بجوش می‌آید "
امام رضا در پاسخ فرمود : " بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد ، اگر
در ایمان ابوطالب تردید به خود راه دهی بازگشتگاهت آتش
خواهد بود . * ۲۷

۳۱ : شیخ صدوق به اسنادش از امام حسن عسکری و او از پدرانش در

حدیثی طویل نقل می‌کند :

خداوند تبارک و تعالی خطاب به پیامبرش وحی فرستاد که من ترا به
توسط دود سته از بیروانت یاری و تائید نمودم و سته‌ای که تو را در
نهان یاری می‌کنند و دود سته‌ای که در آشکار تائیدت می‌نمایند از میان
دود سته نهانی ، برترین و سالارشان عمومیت ابوطالب و از میان گروه
آشکار برترینشان فرزندان علی (ع) است و سپس فرمود : " ابوطالب
همانند مومن آل فرعون ^{۲۸} است که ایمانش را کتمان می‌نمود " ^{۲۹}

۳۲ : شیخ صدوق در کتاب " امالی " صفحه ۳۶۵ از اعمش از عبد الله بن

عباس از پدرش نقل می‌کند که گفت :

ابوطالب از رسول خدا پرسید : " برادرزاده‌ام ! آیا خدا ترا به
پیامبری فرستاده است ؟ " پیامبر فرمود : " آری " ، ابوطالب گفت :
پس آیه و نشانه‌ای به من ارائه کن " پیامبر فرمود : " آن درخت رابه
سوی من فراخوان " ابوطالب چنین کرد ، درخت پیش آمد تا اینکه

د برابر پیا مبر سجد ه کرد و بعد باز گشت ، ابوطالب گفت : " شهادت می ده که توراست می گویی ، ای علی به پسر عمویت پیوند " .
 همین مطلب را " ابوعلی فتال " در صفحه ۱۲۱ " روضة الواعظین " نقل می کند و " سید بن معد " نیز در صفحه ۲۵ کتاب " الحجه " به این عبارت -
 روایت می نماید :

" ابوطالب در حضور جمعی از قریش برای اینکه فضیلت پیامبر را بنمایاند خطاب به او گفت : " ای برادرزاده ! آیا خدا ترا فرستاده است ؟ " پیامبر پاسخ داد : " آری " ابوطالب اظهار داشت : " پیامبران هر يك معجزه و عمل خارق العاده های داشته اند تونیز به ما آیه و نشانه ای ارائه کن " پیامبر فرمود : " آن درخت را بخوان و به او بگو : محمد بن عبد الله به تویی گوید به اجاز خدا به سوی من روی آور شو " ابوطالب چنین کرد و درخت پیش آمد تا در حضور پیا مبر سجد ه کرد و سپس پیامبر دستور به بازگشتش داد و درخت باز گشت . ابوطالب گفت : " گواهی می ده که توراست گویی " سپس خطاب به فرزندش علی (ع) گفت : " پسر من به پسر عمویت پیوند " .

۳۳ : حدیث در مورد ایمان ابوطالب و مقایسه او با اصحاب کهف . ۳۰
 ۳۴ : حدیث پیوستن علی (ع) و جعفر به پیامبر در نماز به فرمان ابوطالب
 ۳۵ : عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت : پدر من خبر داد که ابوطالب رضی الله عنه در هنگام وفات به میگانگی خدا و رسالت پیامبر گواهی داد . ۳۲
 ۳۶ : در تفسیر " وکیع " از طریق ابوذر غفاری نقل شده که گفت :

قسم به خدا که جز او معبودی نیست ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنگاه که به زبان حبشی اسلام آورد و خطاب به رسول خدا گفت : " آیا زبان حبشی بلدی ؟ " پیامبر فرمود : " عمو جان خدا تمامی زبانها را به من

آموخته است " این بود که ابوطالب گفت : " یا محمد ! اسـدن لمصا قاطالاها " یعنی با اخلاص گواهی می دهـم که هیچ معبودی جز الله نیست " رسول خدا گریست و فرمود : " خدا چشم مرا بـه ابوطالب روشن کرد . ۳۳

ابوطالب ادای شهادت را به زبان حبشی دوست می داشت و این کاریس از ادای شهادت در مواقف و موقعیتهای بسیاری به زبانی غیر از آن بود و در این خصوص شیخ ابوالحسن شریف فتونی در کتاب گرانقدرش بنام " ضیاء العالمین " که ارزشمندترین کتابیست که در موضوع امامت تالیف شده است به تفصیل سخن گفته است .

۳۷ : شیخ ابوالحسن قطب الدین راوندی در کتابش بنام " الخرائج والجرائح " از فاطمه بنت اسد نقل می کند که گفت :

پس از وفات عبدالمطلب ، ابوطالب بنا به وصیت پدرش سرپرستی پیامبر را برعهده گرفت و من نیز او را خدمت می نمودم ، در باغ خانه ما چند درخت خرما وجود داشت و اوایل فصل خرما می تازه بود و من هر روز و مشت پر خرما برای پیامبری چیدم و خد متکار من نیز همین کار را می کرد ، يك روز بر حسب اتفاق فراموش کردم که خرما برایش بچینم و خد متکار نیز فراموش نمود پیامبر خوابیده بود و کودکانش همه خرماهای رسیده های را که از درخت افتاده بود بردند ، من هم درحالی که صورتم را از خجالت پوشانده بودم خود را بخواب زدم تا وقتی که پیامبر بیدار شود ، او بیدار شد و به باغ رفت و خرمایی بر زمین ندید به نخل اشاره کرد و فرمود " ای نخل ، من گرسنه ام " و من دیدم که نخل شاخه هایش را که خرما داشت فروافکند تا پیامبر هر چه می خواست خرما بخورد و بعد به جای خود بازگشت من از این کار در شگفت شدم ، ابوطالب نیز در این

موقعیت د رخله نبود هنگامیکه آمد و د رزد پا برهنه بسویش شتافتم و د ر را گشودم و آنچه را که دیدم بودم برایش تعریف کردم، ابوطالب گفت : همانا که او پیامبری خواهد بود و تو پس از یائسگی فرزندی به دنیا خواهی آورد که وزیر او خواهد بود " و من همانطور که او گفته بود علی (ع) را به دنیا آوردم .

۳۸ : فقیه بزرگوار، شیخ صدوق د ر کتاب " امالی " صفحه ۵۸۶ به اسناد از ابوطالب و ابوعبدالمطلب روایت می کند :

د ر خانه (یاد رحبر اسماعیل) خوابیده بودم، رویایی دیدم که مرا ترساند، به نزد کاهنه^۴ قریش رفتم د ر حالیکه جامه بلندی از خزوشیده بودم و انبوه گیسوانم بر شانه هایم ریخته بود، آن زن به من نگرست و آثار د گرگونی رنگرانی را د ر چهره ام د ریافت، به حالت احترام به پا خاست (چون من د ر آن هنگام سید و سالار قوم خود بودم) و گفت : " حال سرور عرب چگونه است که رنگش د گرگون شده ؟ آیا گردش روزگار عرصه براوتنگ کرده است ؟ " گفتم : " آری، د ر خواب دیدم که از شتم د رختی روئید که سر بر آسمان می سائید و شاخه هایش به شرق و غرب می رسید و نوری را دیدم که از آن د رخت می تابید و هفتاد بار د ر خشانتر از نور خورشید بود و عرب و عجم را دیدم که بر آن د رخت سجد می کنند و هر روز بر نور و عظمت آن افزوده می شود و نیز گروهی از قریش را دیدم که می خواهند آن د رخت را از بین ببر کنند ولی وقتی به آن نزدیک شدند جوانی که خوش سیما و خوش لباس ترین مردم بود آنها را گرفت و پشتشان را شکست و چشمهایشان را بر کند، من د ست بردم تا یکی از شاخه های د رخت را بگیرم، آن جوان بر من فریاد زد و گفت : د ست بردار، تو از این د رخت بهره ای نداری، من گفتم : چطور می شود که

درخت از من بروید و من از آن بی نصیب باشم ، آن جوان گفت :
نصیب این درخت از آن کسانی است که بدان درخت آویخته اند و به سویش
باز می گردند ، پس از این جریانات من وحشتزد و از خواب برخاستم در
حالی که رنگم دگرگون شده بود .

پس از این سخنان دیدم که رنگ زن کاهنه نیز دگرگون شد و گفت :
اگر راست گفته باشی از نسل تو فرزندی پدید خواهد آمد که مالک
شرق و غرب جهان می شود و در میان مردم به پیامبری مبعوث می گردد .
پس از این جواب بود که غم و ناراحتی از دلم بیرون رفت .
عبدالمطلب سپس اضافه می کند :

” ابوطالب دقت کن شاید آن درخت و آن فرزند ، تو باشی . “
ابوطالب این داستان را بازگویی کرد و پیامبر می فرمود : ” به خدا سوگند که
آن درخت ، ابوالقاسم امین - ابوطالب - است .
۳۹ : سید فخر بن معد در کتاب ” الحجه ” می نویسد : شریف نسابه ابو
علی علوی عمری معروف به موضح به اسنادش روایت می کند که :

وقتی ابوطالب ازدنیارفت هنوز دستونمازمیت بر پیامبر نازل نشده بود
از این رو آن حضرت بر ابوطالب و خدیجه نمازمیت نگذارد جنازه
ابوطالب را که می بردند پیامبر (ص) ، علی (ع) ، جعفر و حمزه
نشسته بودند برخاستند و جنازه را تشییع کردند و برایش طلب آمرزش
نمودند ، گروهی گفتند : ” ما برای مردگان و نزدیکانی از ما که مشرک
باشند طلب آمرزش می کنیم ” و با این سخن می پنداشتند که ابوطالب
مشرک ازدنیارفته است چرا که او ایمانش را پوشیده می داشت ولی
خداوند با این آیه قرآن ، گمان شرک را درباره پدیده منفی فرمود و
پیامبر و سه نفر دیگر را تنزیه نمود : ” پیامبر و مومنان را نسزد که برای مشرکان

استغفار کنند اگر چه خویشاوندان شان باشند " پس هر کس معتقد به کفر ابوطالب باشد در واقع درباره پیامبر قضاوت خطا نموده است در حالیکه خداوند او را از جهت گفتار و کردار پاک و منزّه اعلام می فرماید .

ابوالفرج اصفهانی به اسنادش از محمد بن حمید و او از پدرش نقل می کند که :
 ابوالجهم بن حذیفه پرسید : " آیا پیامبر جنازه ابوطالب نماز گزارد ؟
 گفتم : " در آن زمان نماز میت کجا بود ؟ نماز بعد از مرگ او واجب شد ، و رسول خدا از مرگ ابوطالب اندوهگین شد و علی (ع) را به امر تدفین او امر فرمود و خود نیز بر جنازه اش حضور یافت و عباس و ابوبکر نیز برایمانش گواهی دادند و من نیز به درستی گواهی آن دو شاهد مچرا که ابوطالب ایمانش را کتمان می نمود و اگر تا زمان ظهور و غلبه اسلام زند می بود حتما ایمانش را آشکار می نمود .

۴۰ : در کتاب " ضیاء العالمین " تالیف " فتونی " از قول مقاتل نقل

می کند :

قریش وقتی دیدند کار تبلیغ و دعوت پیامبر و پذیرش مردم نسبت به او بالا گرفته است گفتند : " محمد چیزی جز کبر و غرور بر خود نیفزوده است و قطعاً یا جاد و گراست و یا مجنون " و پیمان بستند که اگر ابوطالب از دنیا رفت تمام قبایل را در مورد کشتن محمد متحد کنند . خبر این پیمان به گوش ابوطالب رسید ، بنی هاشم و همپیمانان شان را از قبیل قریش گرد آورد و در مورد پیامبر آنان سفارشات کرد و گفت : " پدران و دانشمندان ما آنچه را که برادرزاده ما - محمد (ص) - بر زبان می آورد پیشگویی کرده اند و محمد پیامبری راستین و امینی ناطق است و دارای بالاترین مراتب و مقامات است و رتبه اش در نزد پروردگار برترین مراتب است ، دعوتش را اجابت کنید و برای یاری او گرد هم آئید و دشمنش را از اطرافش

پراکند نمایند چرا که او شرف و بزرگی جاودانی برای شما خواهد بود "

و سپس این اشعار را سرود :

پسرم علی و برادرم عباس — عموی پیامبر — را
به یاری پیامبر نیک چهر سفارش می کنم
و نیز حمزه که شیر از صولت اومی هراسد
و جعفر را که از اود برابر دیگران دفاع کنند
و تمامی بنی هاشم را به یاری او سفارش می کنم
تا جنگ آزموده هاشان را به هنگام نبرد به کار گیرند
مادر و فرزندانش به فدایتان باد
به هنگام هراس و جنگ ، برای احمد (ص) بسان سپر باشید
و با شمشیرهای صیقلی تان که شب ها
چون شعله های آتش به نظرمی آید از اود فاع نمایند

در پایان این مبحث ، سخن علامهء امینی را نقل می کنیم که می گوید :

این همه (این چهل حدیث از روایت راویان حق و حقیقت) مختصری
بود از آنچه در این بررسی بدان اکتفا نمودیم و به جهت مراعات
اختصار از ذکر بیش از آن چشم پوشیدیم و اگر خواننده اینها را به آنچه
که از خاندان و بستگان ابوطالب نقل شده و نیز آنچه که در مواضع سالار
مکه — ابوطالب — نقل شد بیافزاید و این همه را به شهادت های صریح
موجود در اشعار ابوطالب که حاکی از ایمان خالص و اسلام و مبتنی بر
صدها دلیل اوست اضافه نماید آیا برای اندیشمندان راهی برای
استناد به اسلام و ایمان هر کس کافی است در مورد ابوطالب کفایت
نمی کند ؟ شاید گفته شود : آری ، این همه کافی نیست چرا که در مورد

ابطال رمزى وجود دارد كه ايمان‌ش را ولوباهزارد ليل اثبات نمى‌كند
 در حاليكه ايمان ديگران با گفتارى مجهول و پايك ادعاى صرف
 اثبات مى‌شود ! و تو، اى خواننده، بخوان و خود قضاوت كن .

- (۱) نسل پس از صحابه که زمان پیا میرا درک نکرده باشند .
- (۲) اشاره به حدیث معروف " ثقلین "
- (۳) روضة الواعظین تألیف ابوعلی فتال، صفحه ۱۲۱ - کافی تألیف کلینی، صفحه ۲۴۲ - معانی الاخبار تألیف شیخ صدوق - کتاب "الحجه" تألیف سید فخار بن معد، صفحه ۸ - تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۴، صفحه ۲۱۰ .
- (۴) کتاب " الحجه " ، صفحه ۸ .
- (۵) تفسیر علی بن ابراهیم، صفحه ۳۵۵ - امالی شیخ صدوق - فصول المختاره تألیف سید مرتضی، صفحه ۸۰ - " الحجة على الذهاب الى تكفير ابي طالب "، صفحه ۶۷ - بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۱۵ - درجات الرقیعه تألیف سید شیرازی - ضیاء العالمین تألیف فتونی .
- (۶) کتاب " الحجه "، صفحه ۱۵ - درجات الرقیعه .
- (۷) علل الشرائع تألیف شیخ صدوق - الحجه، صفحه ۳۴ - بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۱۶ .
- (۸) تفسیر علی بن ابراهیم، صفحه ۳۵۵، ۴۹۰ - تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۷۹۴ .
- (۹) المناقب المائة تألیف شیخ ابوالحسن بن شاذان - كنز الفوائد تألیف کراچکی، صفحه ۸۰ - امالی تألیف ابن شیخ، صفحه ۱۹۲ - احتجاج طبرسی (به نقل از بحار) - تفسیر ابوالفتوح، جلد ۴، صفحه ۲۱۱ - الحجه صفحه ۱۵ - الدرجات الرقیعه - بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۱۵ - ضیاء العالمین - تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۷۹۴ .

- (۱۰) کمال الدین تالیف شیخ صدوق، صفحه ۱۰۴ - تفسیر ابوالفتوح جلد ۴، صفحه ۲۱۰ - تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۷۹۵ .
- (۱۱) ظاهراً منظور خبر شفاعت است .
- الحجه تالیف سید فخار بن معد، صفحه ۲۳ - ضیاء العالمین تالیف فتونی .
- (۱۲) تفسیر علی بن ابراهیم، صفحه ۳۵۵ - کتاب الحجه، صفحه ۲۳ - درجات الرفیعہ - ضیاء العالمین .
- (۱۳) کتاب " الحجه " صفحه ۲۴ .
- (۱۴) ر . ک : بخش کردارها، داستان شماره ۱۰ .
- الحجه، صفحه ۱۰۶ - نزہۃ المجالس، تالیف صفوری، جلد ۲، صفحه ۱۲۲ - ثمرات الاوراق تالیف ابن حجة الحموی، جلد ۲، صفحه ۳ (به نقل از کتاب الاعلام تالیف قرطبی) .
- (۱۵)(۱۶) " ضیاء العالمین " تالیف " ابوالحسن فتونی " .
- (۱۷) الحجه، صفحه ۲۴ - درجات الرفیعہ - ضیاء العالمین (ک - معتقد است حدیث، متواتر است) .
- (۱۸) الحجه، صفحه ۱۸ - درجات الرفیعہ - ضیاء العالمین .
- (۱۹) کافی، صفحه ۲۴۴ - امالی صدوق، صفحه ۳۶ - روضة الواعظین، صفحه ۱۲۱ - الحجه، صفحه ۱۱۵ - همین حدیث از طریق حسین بن احمد مالکی به لفظ دیگری در بحار، جلد ۹، صفحه ۲۴ - درجات الرفیعہ - ضیاء العالمین - تفسیر ابوالفتوح، جلد ۴، صفحه ۲۱۲ نقل شده است .
- (۲۰) کافی، صفحه ۲۴۴ (از اسحاق بن جعفر (ع)) - تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۷۹۵ - وجمعی دیگر از بزرگان شیعه به نقل از کلینی در کافی .
- (۲۱) روضة الواعظین، صفحه ۱۲۱ - بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۲۳ .
- (۲۲) کنز الفوائد تالیف کراچی، صفحه ۸۰ - الحجة، صفحه ۱۷ - ضیاء العالمین .
- (۲۳) الحجه، صفحه ۲۵ - بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۲۴ - ضیاء العالمین .
- (۲۴) امالی شیخ صدوق، صفحه ۳۰۴ - تفسیر ابوالفتوح، جلد ۴، صفحه ۲۱۱
- (۲۵) ر . ک : بخش سخنان پاک، سخن امام رضا (ع) .
- کنز الفوائد، صفحه ۸۰ - الحجه، صفحه ۱۶ - الدرجات الرفیعہ - بحار الانوار، صفحه ۳۳ - ضیاء العالمین .
- (۲۶) این مطلب را سید شیرازی در " درجات رفیعہ " و اشکوری در " محبوب القلوب " روایت کرده اند .

- (۲۷) صفحه ۱۶ کتاب " الحجه " ونيز کتاب " ضياء العالمين " تاليف
 " ابوالحسن شريف فتونی "
- (۲۸) ر . ک : قرآن سوره مومن .
- (۲۹) صفحه ۱۱۵ کتاب " الحجه " ونيز کتاب " ضياء العالمين " تاليف
 " فتونی " .
- (۳۰) امالی صدوق، صفحه ۳۶۶ - الحجه، صفحه ۹۴ و ۱۱۵ - وبسياری
 از بزرگان حديث در كتبشان .
- (۳۱) ر . ک : بخش کردارها و گفتارها، داستان شماره ۸ .
- روضة الواعظين، صفحه ۱۲۳ - الحجه، صفحه ۵۹ - كنز الفوائد .
- (۳۲) و (۳۳) " ضياء العالمين " تاليف " فتونی " .

مؤلفانی که در مورد ایمان ابوطالب کتاب نوشته‌اند

در خصوص ایمان ابوطالب، جمعی از بزرگان شیعه همچون علامه در بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۱۴۶ تا ۳۳، و علامه شیخ ابوالحسن شریانی^۴ مجلس در کتاب گرانقدر "ضیاء العالمین" جلد ۲، به تفصیل سخن گفته اند و بریف فتونی اخیر بهترین مطلبی است که در این موضوع نگاشته شده است همانطور که و ماخذ های "برزنجی" که "احمد زینی دحلان" آن را تلخیص نمود^۵ است بهر که نوشته کتابی است که از سوی اهل سنت نوشته شده و علاوه بر اینها تالیفاتی در این بهترین خصوص به شرح زیر صورت گرفته است:

- ۱: سعد بن عبدالله ابوالقاسم اشعری قمی متوفی به سال ۲۹۹ یا ۱ هـ. ق که به نقل از صفحه ۱۲۶ کتاب "رجال نجاشی" کتابی در مورد فضیل^۶ ۳۰۱ ابوطالب، عبدالمطلب و عبدالله - پدر پیامبر (ص) - نگاشته است. سیلت
- ۲: ابوعلی کوفی احمد بن محمد بن عمار متوفی به سال ۳۴۶ هـ. ق که به نقل از صفحه ۲۹ فهرست شیخ و صفحه ۷۰ رجال نجاشی کتابی به نام ایمان^۷ ابوطالب دارد.

۳: ابو محمد سهل بن احمد بن عبدالله دیباجی که به نقل از تلعه کبری - (متوفی به سال ۳۷۰ هـ. ق) و بنوشته صفحه ۱۳۳ فهرست نجاشی کتابی

درباره ایمان ابوطالب دارد .

۴ : ابونعیم علی بن حمزه بصری تمیمی لغوی متوفی به سال ۳۷۵ هـ . ق
کتابی در زمینه ایمان ابوطالب دارد که نسخه‌ای از آن در سامران نزد شیخ میرزا
محمد تهرانی موجود است و بعضی از فصول آن را ، ابن حجر " در اصابه " در
شرح حال ابوطالب نقل کرده و مولفش را به رافضیگری متهم نموده است .

۵ : ابوسعید محمد بن احمد بن حسین خزاعی نیشابوری (جد مادری
مفسر کبیر شیخ ابوالفتح خزاعی) کتابی به نام " منی الطالب فی ایمان ابی طالب " دارد که شیخ منتخب الدین در صفحه ۱۰ فهرستش از آن نام می برد .

۶ : ابوالحسن علی بن بلال بن ابومعاویه مهلبی ازدی به نقل از صفحه ۹۶
فهرست شیخ و صفحه ۱۸۸ رجال نجاشی کتابی به نام " البیان عن خیرة
الرحمن " در زمینه ایمان ابوطالب و نیاکان پیامبر (ص) دارد .

۷ : احمد بن قاسم کتابی در مورد ایمان ابوطالب دارد که نجاشی نسخه
ای از آن را به نقل از صفحه ۶۹ فهرستش به خط حسین بن عبید الله غضائری
دید هاست .

۸ : ابوالحسن احمد بن محمد بن احمد بن طرخان کندی جرجانی متوفی
به سال ۴۵۰ هـ . ق ، دوست نجاشی بوده و به نوشته صفحه ۶۳ کتاب
فهرست نجاشی کتابی در خصوص ایمان ابوطالب دارد .

۹ : شیخ بزرگوار ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) متوفی
به سال ۴۱۳ هـ . ق به نقل از صفحه ۲۸۴ فهرست نجاشی کتابی در باب
ایمان ابوطالب دارد .

۱۰ : ابوعلی شمس الدین سید فخر بن معد موسوی متوفی به سال ۶۳۰ هـ . ق
کتابی به نام " الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب " دارد که
علامه سید محمد صادق بحر العلوم با این ابیات بر آن تقریظی نگاشته است (وما

برای مراعات اختصار فقط يك بيت از آن رانقل می‌کنیم) :

بشارت باد ترا ای "فخار" بخاطر شایستگی
که خدا برای روز محشر به تو عنایت فرمود

۱۱ : ابوالفضائل احمد بن طاووس حسنی (سید بن طاووس) متوفی به سال ۶۷۳ نوشته‌ای درباره ایمان ابوطالب دارد که آن را در کتابش به نام "المقاله العلویه لنقض الرسالة العثمانیه" گرد آورده است (این کتاب را در رساله ابو عثمان جاحظ نگاشته است و در خصوص امامت می‌باشد) .

۱۲ : سید حسین طباطبائی یزدی حائری مشهور به واعظ متوفی به سال ۱۳۰۷ هـ . ق کتابی به زبان فارسی به نام " منیه الطالب فی ایمان ابی طالب " دارد که چاپ شده است .

۱۳ : مفتی شریف سید محمد عباس تُستری هندی متوفی به سال ۱۳۰۶ هـ . ق که از شعرای غدیر است کتابی به نام بغیة الطالب فی ایمان ابی طالب دارد .

۱۴ : شمس العلماء میرزا محمد حسین کرکانی کتابی به نام " مقصد الطالب فی ایمان آباء النبی و عقیب " دارد که به زبان فارسی است و در سال ۱۳۱۱ هـ . ق در بمبئی چاپ شده است .

۱۵ : شیخ محمد علی بن میرزا جعفر علی فصیح هندی کتابی به نام " القول الواجب فی ایمان ابی طالب " دارد .

۱۶ : شیخ میرزا محسن بن میرزا محمد تبریزی .

۱۷ : سید محمد علی آل شرف الدین عاملی متوفی به سال ۱۳۲۳ هـ . ق کتابی به نام " شیخ الابطح أو ابوطالب " دارد که در سال ۱۳۴۹ در ۹۶ صفحه چاپ شده است .

۱۸ : شیخ میرزا نجم الدین فرزند شیخ میرزا محمد طهرانی کتابی به نام

"شَهَابُ الثَّاقِبِ لِرَجْمِ مُكَفِّرِ أَبِي طَالِبٍ" دارد .

۱۹ : مرحوم شیخ جعفر بن حاج محمد نقدی کتابی به نام "مَوَاهِبُ الْوَاهِبِ

فِي فَضَائِلِ أَبِي طَالِبٍ" دارد که در سال ۱۳۴۱ در نجف اشرف در ۱۵۴ صفحه

چاپ شده است و مشتمل بر فواید بسیار و طرفه ها و نادره های فراوان است .

اشعار سروده شده در وصف ابوطالب

بسیاری از بزرگان شیعه را شعراشان ویژگیهای ابوطالب را به نظم درآوردند که به مقتضای مجال، بخشی از آنها را نقل می‌کنیم.
سید ابو محمد عبد الله بن حمزه حسنی زیدی در قصیدهای که در بیتش را نقل می‌کنیم سرودهاست:

او — پیامبر — را، پدرمان ابوطالب حمایت نمود
و در حالی اسلام آورد که مردم نیاورد، نبودند
ایمانش را کتمان می‌نمود
ولی ولایت و دوستیش را پنهان نمی‌توانست کرد

سید علی خان شیرازی در کتاب "درجات رفیعہ" ابیاتی دارد که بعضی را نقل می‌کنیم:

ابوطالب عموی پیامبر — محمد — بود
که به نیرویش قامت دین راست شد و شوکت آن فزونی یافت
از افتخارات همین اوست
که مدد کار و کفالت کنند، پیامبر در میان مردم بود

اگر او نبود دعوت پیا مبر قوام و استواری نمی یافت
 و شب دیر پای ظلم و باطلها از میان نمی رفت
 چگونه رواست نکوهش ساحت آن بزرگوار که
 از اول تا پایان زندگیش پسندیده و شایسته بود
 سلام خدا بر او باد که تا آن هنگام که خورشید از مشرق می تابد
 نیکیها و فضایلش بازگومی گردد

سید بزرگوار آیه الله میرزا عبد الهادی شیرازی قصیده بلندی دارد که ابیاتی
 از آن را نقل می کنیم :

درستایش از بزرگ مردی هوشمند زمینه ای وسیع در دست دارم
 بزرگ مردی که جد اولی الامر — امامان — هم سنگ قرآن است
 او پرچم هدایتی است که من با ستودنش
 شعور خود را زینت می دهم و شعر خود را سرفرازی می بخشم
 پدر او صیاء و عموی پیامبر است
 که از راه او تبار نکویی ها نشرید اگر د
 در دنیا یگانه است ، همتایی چون آرم دارد
 و در روشنی و صفا پس از خورشید و ماه برجایگاه سوم نشسته است
 از افتخار ، او را همین بس که

پدر رحیدر — امام علی (ع) — است که در منتهای سختی ها پناهگاه مردم بود
 تا آن زمان که باد صبا می وزد ، بر آن آزاد مردی درود خدا
 که در طول عمر هماره زیانش ستایشگر سالار مکه — پیامبر — بود

علامه اردوبادی نظیردربیات ذیل از یک شعر بلند، ابوطالب رامی ستاید :

باشیخ مکه - ابوطالب - بود که صلاح و هدایت نشریافت
 ود ریرتونورا و بود که مکه د رخشیدن گرفت
 د رتوحید ، خداوند اورا هم چو شمشیر برآنی آفرید
 که هر شرک و طغیانی را رام می نمود
 د مقام دفاع از دین خدا ، تیغ اراده از نیام برکشید
 تیغی که از د رخشش آن ، دیگر سلاحها از جلو و رونق افتادند
 و حقیقت را د را شعارش آشکار کرد
 اشعاری که لبریز از حقایق و نیکیهاست
 وجودش ، د انشی است آراسته با خوی جوان مردی
 و دینی که در راهش از خود گذشته و گشاده دست است
 سخن کوتاه و روشن : اوید رعلی (ع) است
 که د راصالت دینش هیچ تردید و شکی روانیست
 نور ماه شب چهارده آشکاروید است
 اگر چه سگان از اطراف زوزه سرد هند
 گیرم که من بگویم صبح ، شب است
 ولی آیا بر صاحب بینایی ، روز مخفی می ماند ؟
 سالار مکه - ابوطالب - چنانست که در راه هدایت
 پیشوایی و سعادت دست در دست او نهاده اند

علامه یگانه شیخ محمد تقی صادق عاملی د رقصیدهای د رمدح اهل بیت
 (ع) ابیات زیر را سروده است :

با قدرت شمشیر علی (ع) بود که بنیان کاخ دین استواری گرفت
 همانگونه که به همت پدر علی - ابوطالب - ستونهای این بنا برافراشته شد

او رمز و راز بزرگ منشی است
 و سرآغاز و سرانجام دیباچه هدایت
 در جمع فضیلت ها و خرد مندی بی همتاست
 گویی که تمامی کرامت ها در زیر جامه او گرد آمده است
 در راه سربلندی آئین پیامبر خود را فدا نمود
 و که این سان معامله چه مبارک است !

علامه بزرگوار سید علی نقی لکهنوی در چند بیت ذیل از یک شعر بدینسان
 ابوطالب را می ستاید :

مکه به خاطر ابوطالب - پدری پیامبر - درگاه
 پگاه آن روز که از پیامبر دفاع کرد ، نورباران شد
 برای یاری اسلام و علیرغم هر خود خواه گمراهی
 او بود که میک تنه به پا خاست
 از روی صدق و صفا به خداوند برحق ایمان آورد
 با قلبی یکتا پرست ، نیکوکار و متقی
 آبرو و عزت آئین پیامبر را آغاز رسالت و بسته به او بود
 و به فرزند پاکش علی (ع) منتهی گردید

علامه فاضل شیخ محمد سقاوی متوفی به سال ۱۳۷۰ در قصیده های که در صفحه
 ۳۵ کتاب الحجه تالیف سید معد فخار چاپ شده ابیات ذیل را سرود هاست :

قلبم ، سحرگهان در سینه ام می تپد
 و یا چون گویی باز چه دستهای بازیگری است
 تو گویی که در دایره ای از هوس قرار دارم

دایره‌ای چون ستاره اقبال که گاه طلوع می‌کند و گاه غروب
 این دایره چنانست که پنداری در میان قومش پناه گرفته است
 گویی که پدرش، ابوطالب است
 مایه افتخار و عموی پیامبر
 و سالار مکه و از فرزندان غالب
 آنسان بلند مرتبه است
 که باز شکاری را توان پرگشودن به سوی او نیست
 چهره‌اش آن چنان در چشم‌ها تالو دارد
 که شمشیر از نیام برکشیده
 دین را در سایه شمشیرش حمایت کرد
 و در مکه جانبدار و یار و دین شد
 و در رنهای به خدا ایمان آورد
 آن خدایی که آئینش برای هر جوینده‌ای روشن است
 و وحی احمد (ص) را تصدیق کرد
 و به آنچه که واجب بود قیام نمود
 و چه بسیار کسان که در رنهای تصدیقش می‌کردند
 و دیگرانی که به دروغ این تصدیق را آشکار می‌ساختند
 اگر ابوطالب نبود شاید پیامبر دعوتش را آشکار نمی‌کرد
 و به روشنی مردم را به آئین خدا دعوت نمی‌نمود

پژوهشگر فاضل، صاحب تالیفات گرانبها، شیخ جعفر بن حاج محمد نقدی
 متوفی به سال ۱۲۸۰ هـ ۰ ق در کتابش به نام "مواهب الوهاب فی فضائل
 ابی طالب" چاپ نجف صفحه ۱۵۴ قصیده‌ای دارد که بیانی از آن را نقل

می‌کنیم :

برق خنده^۱ تو مکه را روشن کرد
 وحیا و آزر مچهره ات تشنه گامان را سیراب
 هر جا که بزرگیها روی هم انباشته می‌شوند
 همان جامن در باره پد رجا نشین پیامبر - ابوطالب - لب به سخن می‌گشایم
 باران مکرمتها و بزرگیها و شیربیشه^۲ سختی‌ها
 فریاد رس داد خواه و ماه‌تمامی که در رافقی دوردست می‌درخشد
 سالار مکه آن که به شمشیرش
 مردم و گامزن میدان رشد و هدایت شدند
 بزرگیها در برابرش گردن ذلت و کوچکی کج می‌کنند
 و روزگار و فضیلت رهبری را نصیب او کرده است
 جدّ اما مان و پیرامت احمد (ص)
 خانه^۳ آمال و باران پربرکت بهاری
 مردم را در درو رانی به سوی هدایت فراخواند
 که هیچیک راه رشد را نمی‌دانستند
 قریش و چه بسیار معجزاتی از او در خاطر دارد
 که از بی آن معجزات و مردم گروه‌ها گروه، رسالت پیامبر را دریافتند
 معجزاتی همچون به‌دایه سپردن احمد (ص)
 و پذیرش دعوت او برای آبیاری مکه^۴
 روشهای نیکویی از او در راه اسلام به جا ماند است
 که همچون گردن‌بند و مدال افتخار بر سینه^۵ مسلمین می‌درخشد

(۱) اشاره به داستان طلب باران کردن پیامبر .

بهترین مردم — پیامبر — راسپرستی نمود
 و حقوقش را با صداقت و محبت تمام رعایت کرد
 و رکود کی پرورشش داد و رجوانی مراقبتش نمود
 و در سنین میانه از آزار دشمنان حمایتش نمود
 و در یاری از پیامبران چنان مداومت نمود
 تا آئینش در همه سرزمینها شکوه و عظمت یافت
 به درستی می دانست که پیامبر برگزیده خداست
 خدای آسمان و برپا دارندۀ هرستون و نیرویی
 اگرچشمی بتواند جوانمردی ها را در کالبدی تجسم یافته ببیند
 قطعات ترا ای ابوطالب ، به عنوان روح آن کالبد خواهد دید
 سپاس خدا را که ترا به درجه ای از خصال نیک رساند
 که باغ های هفتگانه شداد از آنها فرحناک گردید
 بنام هیبت راکه دشمنان مُجد ترا
 آن کافران را به لرزه درآورد

نسبت‌های فارو ۱ (۱)

ابوطالب از نظر قرآن

این قوم - موخان و محدثان اهل سنت - در بدگویی و افترا نسبت به قهرمان اسلام و اولین مسلمان پس از فرزند نکو کارش - علی (ع) - آنچنان راه اغراق در پیش گرفته اند که داستان پردازی ها و حکایت های ساختگی آنان را - کفایت ننموده و به کتاب خدا - قرآن - روی آورده اند و کلام خدا را از موضعش تحریف نموده اند و در سه آیه قرآن، مطالبی ساختگی بافته اند که از درستی دور است و با حقیقت فاصله ای بسیار - از مشرق تا مغرب - دارد، این مطالب ساختگی، مشهورترین چیزهایی است که این قوم در خصوص اسلام نیاوردن ابو طالب به آن استناد کرده اند و اینک به بیان این مطالب می پردازیم:

نخستین آیه

سوره انعام آیه ۲۶:

* آنان از گرایش به او و ممانعت به عمل می آورند و دیگران و خود را نیز از او دور می دارند، جز این نیست که فقط خودشان را به هلاکت می رسانند و خود نیز در نمی یابند.*

طبری و دیگران از طریق سفیان ثوری و او از حبیب بن ابی ثابت از فردی از

قول ابن عباس نقل می کنند که این آیه در خصوص ابوطالب نازل شده است که از آزار رساندن به رسول خدا بازمی دارد و از اینکه اسلام آورد، دوری می جوید.^۱

قرطبی می گوید که این آیه در مورد تمام کفار عمومیت دارد یعنی کفار از پیروی محمد (ص) نهی می کنند و از او دوری می جویند باز از طریق ابن عباس و حسن نقل شده که این آیه در خصوص ابوطالب است که کفار را آزار پیامبر (ص) نهی می کرد و از ایمان آوردن به او اجتناب می نمود.

سیره نویسان نیز از ابن عباس، داستان ابن الزبیری را نقل کرده و می افزایند که پس از موضعگیری ابوطالب در برابر قریش به دنبال این جریان، آیه مورد بحث بر پیامبر نازل شد و پیامبر (ص) فرمود:

"ای عمو! آیه ای درباره تو نازل شد، ابوطالب پرسید: کدام آیه؟ - پیامبر فرمود: "توقیرش را آزار رساندن به من بازمی داری و از اینکه به من ایمان بیاوری امتناع می نمایی"، پس از این جریان ابوطالب ابیاتی سرود: (این ابیات قبلاً نقل شده اند).

مردم پرسیدند: "ای رسول خدا، آیا یاری ابوطالب سودی دارد؟"

فرمود: "بخاطر همین یاری است که از غل و زنجیرهای عذاب و همجواری با شیاطین رهایی یافته است و به لانه مارها و کژدمهای دوزخ وارد نشده است."

عذاب او معادل عذاب پوشیدن کفشهایی از آتش است که مغزش را بجوش می آورد و این عذاب، کمترین کیفر اهل آتش است.^۲

علامه امینی معتقد است:

"نزول این آیه در شأن ابوطالب، باطل و از جهات مختلفی نادرست می باشد:

۱- این حدیث مرسل است و منسوب به شخص مجهولی است که ما بین ابن عباس و حبیب بن ابی ثابت وجود دارد و مردمان غیر قابل

اعتماد بسیاری وجود داشته اند که از ابن عباس روایت نمود ه اند و شاید این فرد مجهول نیز از آنها باشد .

۲- حبیب ابن ابی ثابت تنها راوی این حدیث است و هیچکس جز او آن را روایت ننموده است و به فرض هم که او راقه و مورد اعتماد فرض کنیم ، پیروی کردن از آنچه که او روایت کرده است امکان ندارد اگر چه ابن حبان در خصوص او می گوید : " مردی فریبکار بود " و عقیلی نیز می گوید که ابن عون ، حبیب را بد نام معرفی کرد و حبیب از قول عطاء احادیثی نقل کرده است که بر آنها متابعت نمی شود و قطان نیز می گوید که حبیب از قول عطاء احادیث زیادی روایت کرده است که مورد توجه واقع نمی شود و آجری نیز از قول ابوداود می نویسد که حبیب از قول عاصم بن ضمره حدیث صحیحی ندارد و ابن خذیمه نیز معتقد است که حبیب ، مردی فریبکار بود ه است .^۳

بعلاوه ما در خصوص موقعیت سفیان ثوری در سند این حدیث مناقشه نمی کنیم و گفتار کسی را که معتقد است سفیان فریبکار بود ه و از قول دروغ گوین حدیث نقل می کرده است ،^۴ عنوان نمی نمائیم .

۳- روایات ثابت و مسلم از ابن عباس که مسند او به طرق گوناگون نقل شده است با این حدیث ساختگی مخالفت دارد ، آنچه را که طبری و ابن منذرو ابن ابی حاتم و ابن مردویه از طریق علی بن ابی طلحه و عوفی از ابن عباس نقل می کنند این است که آیه مورد بحث در خصوص مشرکینی است که مرد مرا از ایمان آوردن به پیامبر (ص) باز می داشتند و از او در رنگ می داشتند ،^۵ همین مطلب را آنچه که طبری و ابن ابی شیبه و ابن منذرو ابن ابی حاتم و عبد بن حمید از طریق وکیع از سالم از ابن حنیفه و از طریق حسین بن فرج از ابو معاذ و از طریق بشر از قتاده

روایت کرده اند تاکید و تایید می نماید *

عبد الرزاق وابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم و ابوالشیخ از قتاده و سدی و ضحاک و از طریق ابونجیح از مجاهد و از طریق یونس از ابن زید نقل کرده اند که مفهوم آیه مورد بحث این است که گروه مورد بحث از گرایش به پیامبر و قرآن نهی می کردند و د و رنجه می داشتند *

در همه این روایات هیچ ذکری از ابوطالب به میان نیامده است و منظور آیه کافرانی است که از پیروی رسول خدا یا قرآن نهی می نمودند و با جنگ و راندن مردم، آنان را از پیامبرد و رنجه می داشتند و خواننده محققا آگاه است که تمام این امور برخلاف آن چیزی است که در شرح حال پیرمه، ابوطالب نقل شده که در سراسر عمرش، پیامبر را یاری کرده و از او حمایت نمود و تا دم آخر، مردم را بسوی او فراخواند *

۴- آنچه از سیاق آیه کریمه برمی آید این است که خداوند تعالی در این آیه مردمان زندهای را نکوهش می کند که از پیروی پیامبرش منع و نهی نمود و مردم را از او و رنجه می دارند و همین عمل زشت را در خصوص پیامبر به مرحله ظهور رسانید و اندو در هنگام نزول آیه نیز مرتکب همین کار بود و پیامبر نیز ابوطالب را در خصوص نزول آیه آگاه نمود^۶ است و اما نگاهی به آنچه که صحیحین در خصوص این آیه از سوره قصص که: ای پیامبر، تو نمی توانی که هر که را دوست داشته باشی هدایت کنی در حالیکه خدا قادرست هر که را اراده نماید هدایت کند^۷ پنداشته اند و آیه بعد از وفات ابوطالب نازل شده است، نزول آیه مورد بحث ما را که در خصوص مردم مزنده در باره ابوطالب است، قطعاً نمی نماید چرا که سوره انعام که آیه مورد بحث در آن است به يك باره و به فاصله پنج سوره بعد از سوره قصص نازل شده است^۷ و امکان ندارد

که مفاد آن بر ابوطالب قابل تطبیق باشد چرا که ابوطالب مدتها قبل از نزول آیه ازلد نیارفته و زیر خروارها خاک مدفون شده بود .

۵ - سیاق آیه کریمه آیات قبل آن چنین است :

"از آنان ، گروهی هستند که علیرغم اینکه به گفتارتو گوش فرامی دهند آن را در نمی یابند و نمی فهمند چرا که بر قلبهایشان مهر و بر گوشهایشان پرد های کشیده ایم و اگر هر آیت و نشانه ای را ببینند ایمان نمی آورند تا جائیکه وقتی هم به نزد نومی آیند با توازد رمجاد له در می آیند و کافران گویند این (قرآن یا آئین پیامبر) چیزی جز همان اساطیر پیشین نیست ، اینان از گرایش به او مانعت به عمل می آورند و دیگران و خود را نیز از او دور می دارند ، جز این نیست که فقط خودشان را به هلاکت می رسانند و خود نیز در نمی یابند " . همانطور که به وضوح پیدا است ، مراد آیات ، کافرانی است که پیش پیامبر آمد و رمجاد له می نمودند و به کتاب مبین او - قرآن - تهمت اساطیر اولین بودن می زدند و همینان مرد مرا از او و کتابش نهی می نمودند و خود و دیگران را از او دور می داشتند ، این همه کجا و ابوطالب کجا ؟ ابوطالبی که در تمام طول زندگیش به چنین کارها دست که نزد ، سهل است هموار محامی و مدافع پیامبر بود ، است .

مفسران نیز این موضوع را می دانسته اند و به این سخن که شأن نزول آیه مورد بحث در خصوص ابوطالب است ، و قعی ننهاد ه اند ، بعضی آن را گفتاری فاقد سند دانسته و دیگرانی خلاف و عکس آن را قابل قبول تر عنوان کرده اند و اینک به نمونه ای از این نظرات توجه می نمائیم :

طبری در جلد ۷ صفحه ۱۰۹ تفسیرش می نویسد که " مراد از افراد مورد بحث آیه ، مشرکان و روغ زن به آیات خدا هستند که مرد مرا از پیروی

محمد (ص) بازمی دارند و خود و دیگران را از اود ورمی دارند * سپس از همان طرقي که سابقاً ذکر کردیم از قول ابن حنفیه ، ابن عباس ، سدی قتاده و ابومعاذ ، اسناد را نقل کرد و در این خصوص گفتار دیگری را - ذکر می کند که مراد آن است که اینان نهی می کنند که به قرآن گوش داده شود و به آنچه در قرآن است عمل شود و این قول را به قتاده ، مجاهد و ابن زید نسبت می دهد ، پس از آن ، طبری در همان کتاب صفحه ۱۱۰ در خصوص نزول آیه در باره ابوطالب و حدیث حبیب بن ابی ثابت را از کسی که از ابن عباس شنیده ، چنین می گوید : شایسته ترین این سخنان در تاویل آیه این است که قائل شویم که افراد مورد بحث همانهایی هستند که دیگران را از پیروی پیامبر نهی کرد و بازمی دارند و این بدان جهت است که آیات پیشین اشاره به ذکر جماعت مشرکین متخاصم و دروغزنی آنان به پیامبر و پیگردانی از وحی و تنزیل خدایی بر پیامبر دارد پس شایسته است که تعبیر * آنان از گرایش به اונه می کنند * خبر از اعمال این جماعت باشد چرا که در لیلی نداریم که در روال طبیعی آیات ، طرف خطاب آیات عوض شد ، باشد بلکه قبل و بعد آیه صحت این سخن را ثابت می کند که آیات در خصوص بحث از مشرکین قوم پیامبر و در خصوص فرد یا افراد معینی از آنان است برای مبنا ، تاویل آیه چنین است : * ای محمد ! اگر این مشرکان هر آیت و نشانه ای را ببینند ایمان نمی آورند تا آنگاه که بسوی تو رومی - آورند با تونیزه مجادله برخاسته و می گویند آنچه که به عنوان کتاب آسمانی برای ما آورد های چیزی جز قصه ها و اخبار پیشینیان نیست و از گوش فرادادن به آیات نازل نهی می کند و خود و دیگران را از تود ورمی دارند و با این کار جز خودشان را به هلاکت نمی رسانند .

رازی در تفسیرش (جلد ۴ صفحه ۲۸۶) دوقول را نقل می‌کند: نخست نزول آیه در خصوص مشرکینی که مردم را از پیروی پیامبر و اقرار به رسالت او بازمی‌داشتند و دوم، نزول آیه در خصوص ابوطالب.

رازی سپس می‌افزاید: قول نخست به دلیل موجه تراست: اول - اینکه تمام آیات ماقبل در نکوهش روش این جماعت است پس نهی و منع مردم از پیروی پیامبر نیز در همین روند است و اگر این نهی را در خصوص ابوطالب فرض می‌کنیم، کار ابوطالب، بعکس این جماعت در نهی و منع از آزار پیامبر است، دلیل دوم این است که خداوند متعال به دنبال آیه مورد بحث می‌افزاید که اینان جز خودشان را به هلاکت و نابودی نمی‌کشانند و منظور همان است که اشاره کردیم و درست نیست که منظور از این سخن این باشد که آنهایی که از رسیدن آزار و اذیت به پیامبر نهی و منع می‌نمایند خودشان را نابود می‌کنند چرا که چنین کاری کوی مستوجب هلاکت و نابودی نیست.

اگر گفته شود که عبارت "آنان جز خودشان را به هلاکت نمی‌رسانند" به بخش "از اود ورمی دارند" مربوط می‌شود و نه بخش "از گرایش به او نهی و منع می‌نمایند" چرا که منظور از این عبارت این است که گروه مورد بحث آیه به واسطه ترك آئین پیامبر و ناسازگاری با او از وی دور می‌شوند و این کار نکوهیده‌ای است و درست نیست که استدلال شما را در این خصوص بپذیریم، پاسخ ما این است که ظاهر فرموده خداوند تعالی در عبارت "وآنان جز خودشان را هلاک نمی‌کنند" به تمام آنچه که قبل از آن ذکر شد مربوط می‌شود چرا که این تعبیر عیناً مثل این که گفته شود: "فلان کس، فلانی را از آن کار ورمی سازد و از او فراری می‌دهد و بدینوسیله جز خودشان را زیان نمی‌رساند" در حالیکه این

زیان فقط به یکی از این دو وارد نمی‌شود بلکه هر دوی آنها را شامل می‌گردد .

ابن کثیر در تفسیرش جلد ۲ صفحه ۱۲۷ قول نخست را از ابی حنفیه و قتاده و مجاهد و ضحاک و بسیاری دیگر نقل کرده و می‌نویسد " این قول به نظر موجه ترو منطقی تری رسد و ابن جریر (طبری) نیز همین را برگزیده است . "

نسفی در تفسیرش در حاشیه تفسیر خازن جلد ۲ صفحه ۱۰ ، قول نخست را نقل کرده و می‌گوید : " گفته اند که منظور از مطلب ، ابوطالب است در حالیکه احتمال اول (ارتباط آیه با مشرکین) منطقی تر است . "

زمخشری در کتاب کشف جلد ۱ صفحه ۴۴۸ و شوکانی در تفسیرش جلد ۲ صفحه ۱۰۳ و دیگران نیز قول نخست را نقل کرده و احتمال دوم را همچون گفتاری فاقد سند دانسته اند و بالاخره آلوسی آمده و قول نخست را به تفصیل عنوان کرده و قول دوم را نیز ذکر نموده و می‌نویسد : " امام آن را رد نموده است " و سپس حاصل سخنان رازی را نقل کرده است .

علامه امینی سپس می‌افزاید :

ای کاش قرطبی همانگاه که نا آگاهانه بسوی مقدم می‌نهاد و بین دولیش روایتی بود که همچون هیثم کشان در شب ، آن را از جای برداشته بود ما را به اصل وریشه این داستان که بافته است رهنمون می‌گشت که این داستان را از کجا اخذ نمود و اسنادش به چه کسی می‌رسد و در نقل این روایت کدام يك از حافظان با او همدستانند و کدام يك از مولفان پیش از وی آن را تدوین نمود و چه کسی

می‌گوید که آنچه قرطبی از اشعار ابوطالب نقل می‌کند همان اشعاری است که ابوطالب در داستان وقضیه ابن الزبیری سروده است؟ وجه کسی نزول آیه مورد بحث را در همان روز روایت نمود؟ وجه ربط و تناسبی بین آیه و اخطار آیه از سوی پیامبر نسبت به ابوطالب از يك سو و اشعار ابوطالب از ديگر سو وجود دارد؟ و آیا این بافته قرطبی را که: "ای عمرو! درباره تو آیه‌ای نازل شده" هیچ يك از ائمه حدیث چه قبل و چه بعد از قرطبی روایت کرده‌اند؟ و آیا قرطبی برای قسمت آخر روایتش جز تفسیر خود ریشه و مصدر دیگری نیز یافته است؟ و آیا اولاً نه ما را و کژدم‌ها را دید و آن را خالی از ابوطالب یافته است؟ و آیا او غل و زنجیرها را باز بسته کرده تا بداند که پیرو سالار مکه - ابوطالب - به این غل و زنجیرها بسته نشده است؟ یا اینکه این مطالب فقط برداشت خود او از این حدیث نبوی است؟

چه خوب بود اگر خواب‌های شیرین به واقعیت می‌پیوست، و در هر حال این قرطبی است که با برهان‌های مختلف ما مغلوب و محکوم است.

آیات دوم و سوم

۱ - "پیامبر و مومنان را نرسد که پس از آگاهی بر اینکه مشرکان از یاران دوزخ‌اند برای آنان طلب آمرزش کنند اگرچه از خویشان و نزدیکان باشند" (آیه ۱۳۳ سوره توبه).

۲ - "ای پیامبر! تو هر که را که دوست داشته باشی هدایت نتوانی کرد ولی خدا هر که را اراده نماید هدایت می‌کند و او است که به احوال هدایت

یافتگان ، آگاهتر است * . (آیه ۵۶ سوره قصص) .

بخاری در صحیح خود جلد ۷ صفحه ۱۸۴ ، در بخش تفسیر درمبحث قصص می نویسد : ابوالیمان از شعیب از زهری حدیث کرد که سعید بن مسیب از پدرش روایت کرده که گفت :

وقتی که ابوطالب از دنیا می رفت ، رسول خدا بر بالینش حاضر شد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره را در آنجا دید ، پیامبر فرمود : " ای عمو ! بگو لا اله الا الله که این کلامی است که به وسیله آن نزد خدا برای توحجت بیاورم " ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند : " آیا از آئین عبدالمطلب روی می گردانی ؟ " این مطلب را رسول خدا عنوان می کرد و این دو نفر نیز سخن خود را تکرار می نمودند تا وقتی که ابوطالب سخن آخرش را گفت که : " بر آئین عبدالمطلب " و از گفتن لا اله الا الله امتناع نمود . رسول خدا فرمود : " به خدا سوگند تا آن زمان که از استغفار برای تونهی نشده باشم این کار را خواهم کرد " . خداوند این آیه را نازل فرمود : " پیامبر و مومنان رانرسد که برای مشرکان استغفار نمایند " و در شأن ابوطالب نیز این آیه نازل شد : " ای پیامبر ! توهر که را که دوست داشته باشی هدایت نتوانی کرد ولی خدا هر که را اراده نماید هدایت می کند " .

طبری هم در حدیث مرسل خود نقل می کند :

این آیه نازل شد : " پیامبر و مومنان رانرسد که . . . " و نیز این آیه : " ای پیامبر ! توهر که را دوست داشته باشی "

مسلم نیز در صحیح خود از طریق سعید بن مسیب و بزرگان مفسرین نیز به دلیل حسن ظن خود به مسلم و بخاری و صحیحین این دو ، همین مطالب را نقل نموده اند .

نظری به روایت :

۱ - سعید بن مسیب که تنها ناقل روایت است از جمله افرادی است که دشمنی خود را با امیرالمومنین علی (ع) آشکار نموده است ، پس آنچه که می‌گفت می‌گوید یا درباره علی (ع) و پدرش و خاندانش می‌سازد نمی‌تواند به عنوان دلیل پذیرفته شود چرا که اشتها آورترین غذا برای چنین فردی در سرزنش و بدگویی از این خاندان خلاصه می‌شود . ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۱ صفحه ۳۷۶ می‌نویسد :

سعید بن مسیب در حق علی (ع) انحراف داشت و عمر بن علی (ع) نیز با او به گونه شدیدی برخورد نمود ، عبد الرحمن بن اسود از ابوداود همدانی نقل می‌کند که : " سعید بن مسیب را دیدم که عمر بن علی بن ابی طالب به سویش می‌آمد ، سعید خطاب به او گفت : " ای برادر زاده ! تو راجه می‌شود که این قدر به مسجد رسول خدا رفت و آمد می‌کنی " آنطور که برادران و یسرعموهایت نیز چنین می‌کنند " عمر گفت : " ای پسر مسیب ! آیا باید هر وقت وارد مسجد می‌شوم تو را گوا بهیچم (یعنی آیات و ادعایی نسبت به این مسجد و رفت و آمد به آن داری ؟) سعید گفت : " دوست ندارم که تو خشمگین شوی چرا که از یدرت - شنیدم که می‌گفت : " همانا من از سوی خدا مقام و منزلتی دارم که برای فرزندان ابوطالب بهتر از تمام چیزهای روی زمین است " . عمر نیز گفت : " من هم از یدرم شنیدم که می‌گفت : " هیچ کلام حکمت آمیزی در قلب منافق وجود ندارد که قبل از رفتن از دنیا آن را بر زبان جاری نسازد " سعید گفت : " ای برادر زاده ! آیا با این سخن به من نسبت منافق بودن دادی ؟ " عمر پاسخ داد : " همین است که گفتم " و سپس باز گشت .

واقعی نقل می‌کند که :

"سعید بن مسیب بر جنازه امام سجاد (ع) علی بن الحسین (ع) گذر کرد و بر آن نماز خواند به او گفته شد : "آیا برای مرد صالح که از اهل بیت صالحان است نماز نمی‌گزاری ؟" پاسخ داد : "دور کعبت نماز را خوشتر می‌دارم تا نماز برای مرد صالح" .

و برای معرفی سعید بن مسیب و میزان احاطه‌اش در دین خدا کافی است که آنچه را ابن حزم در کتاب محلی جلد ۴ صفحه ۲۱۴ از قول قتاده نقل می‌کند بیاوریم :

قتاده گفت : از سعید پرسیدم : "آیا رواست که پشت سر حجاج بن یوسف - جلاد معروف بنی‌امیه - نماز بگذاریم ؟" سعید پاسخ داد : "من حتی پشت سر هر کس که از او بدتر هم باشد حاضر نماز بخوانم" .

۲ - ظاهر روایت بخاری و دیگران حاکی از آن است که هر دو آیه به دنبال یکدیگر و به هنگام وفات ابوطالب نازل شده‌اند همان‌طور که صریح مفاهیم هر یک از دو آیه نیز به نزول آن در آن هنگام دلالت می‌کند در حالی که این مطلب درست نیست چرا که آیه اولی مدنی ، و بنابه اتفاق نظر مفسرین ، بعد از فتح نازل شد و در سوره توبه که مدنی می‌باشد و آخرین سوره نازل قرآن است ، واقع می‌باشد و آیه دومی ، مکی است و فاصله نزول دو آیه قریب ده سال می‌شود .

۳ - آیه استغفار (پیامبر و مومنان را نرسد که ۰۰۰۰) در مدینه به فاصله حدود هشت سال پس از وفات ابوطالب نازل شد ، آیا در این مدت پیامبر با استناد به گفتار خودش که فرمود : "به خدا سوگند که ما دام که از طلب آمرزش برای توبه‌ی نشده‌باشم استغفار خواهم کرد" به این کار مشغول بوده‌است ؟ و چگونه می‌تواند چنین باشد در حالی که خود پیامبر و مومنان از دوستی و محبت و استغفار - که خود از روشن‌ترین مصادیق دوستی و محبت است - برای مشرکان و منافقان

برای مدتهای مدید به استناد آیه ۲۲ سوره مجادله ممنوع شده بودند : "هیچ قوم و گروهی رانمی یابی که به خداوند و روزیازیسین ایمان داشته باشند و در عین حال دوستی و محبتی نسبت به کسانی که با خدا و رسولش دشمنند ، داشته باشند اگرچه این کسان ، فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنها باشند ، این گروه مومنان از آنها هستند که خدا ایمان را در قلب هایشان نگاشته است و باروحی از جانب خود تایید شان فرموده است ."

این آیه از سوره مجادله به فاصله هفت سوره قبل از سوره توبه - که آیه استغفار در آن است - در مدینه نازل شده است ^۸ و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابونعیم و بیهقی و ابن کثیر ^۹ و شوکانی ^{۱۰} و آلوسی ^{۱۱} نقل می کنند که :

"به حسب بعضی تفاسیر ، این آیه در روزیدر در سال دوم هجری و به حسب آنچه که حلبی در کتاب سیره خود می نویسد به اتفاق آرای - مورخان و مفسران در جنگ احد در سال سوم هجری نازل شده است بنا بر این آیه سوره مجادله چندین سال قبل از آیه استغفار نازل شده است ."

از دیگر آیات مربوط به این بحث ، آیه ۱۴۴ سوره نساء است : "ای - ایمان آورده ها ! کافران را به جای مومنان ، ولی و سرپرست و دوست مگیرید آیامی خواهید با چنین کاری ، حجت و دلیل بزرگی علیه خود در اختیار خداوند بنهید ؟ این آیه در سوره نساء بود و به قول نحاس ، علقمه و دیگران که معتقدند ^{۱۲} هر آیه قرآن که با خطاب "ای مردم" آغاز شود ، مکی است ، در مکه نازل شده و اگر فرض قرطبی را در تفسیرش ^{۱۳} که بعضی دیگر نیز آن را پذیرفته اند ، - قبول کنیم که به کتاب صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۳۰ از قول عایشه استناد می کنند که گفته است : "هیچ قسمتی از سوره نساء نازل نشد مگر آنکه من در نزد

رسول خدا بودم ، این سوره در سالهای اول هجرت در مدینه نازل شد " و به هر تقدیر این سوره به فاصله بیست و یک سوره قبل از سوره توبه که آیه مورد بحث ما - آیه استغفار - در آن قرار دارد نازل شده است ۱۴ .

از دیگر آیات مربوط به بحث ما ، این آیه است : " آیا آنانکه کافران را به عوض مومنان اولیای خود می گیرند و رنزد آنها عزت می جویند " ؟ (سوره نساء آیه ۱۳۹) .

این آیه نیز در سوره نساء واقع است که قبل از سوره توبه نازل شده است . آیه دیگر این است : " مومنان ، کافران را به جای مومنان ولی و دوست و سرپرست خود نمی گیرند و هر که چنین کند پیوندی با خدا ندارد مگر این که این کار به خاطر تقیه انجام پذیرد و خداوند شمار از خودش بر حذر می دارد و بیازگشت به سوی خداست " (سوره آل عمران آیه ۲۸) .

این آیه در سوره آل عمران واقع است که هشتاد و چند آیه آغاز سوره در - در اوائل هجرت در روز وفد نجران نازل شده است ۱۵ و به استناد قول قرطبی و دیگران ۱۶ این آیه در روز جنگ احزاب - خندق - در سال پنجم هجرت درباره عباده بن صامت نازل شده است و به هر تقدیر سوره آل عمران به فاصله بیست و چهار سوره قبل از سوره توبه نازل گردیده است ۱۷ .

از دیگر آیات مربوطه این است : " برای آنان - منافقان - تفاوت می کند که استغفار بنمایی یا نه چرا که خداوند هرگز بر آنان نمی بخشد " (سوره منافقین آیه ۶) .

این آیه در سوره منافقین واقع است که در سال غزوه بنی المصطلق (سال ششم هجری) نازل شده و نزد صاحبان کتابهای مغازی (کتابهایی در شرح غزوات پیامبر) و سیره نویسان مشهور است آن چنانکه ابن کثیر ۱۸ نقل می کند و این سوره نیز به فاصله هشت سوره قبل از سوره توبه نازل شده است ۱۹

از دیگر آیات مربوط به بحث، آیه ۲۳ سوره توبه می باشد: "ای ایمان آورده ها! اگر پدران و برادرانتان، کفر را بر ایمان ترجیح دادند و ولایتشان را نپذیرید و هر که چنین ولایتی را بپذیرد از ستمکاران است".

و نیز این آیه: "ای پیامبر! تو برای اینان - منافقان یا مشرکان و کفار - استغفار کنی اگر چه هفتاد بار و یا استغفار کنی خداوند هرگز بر آنان نخواهد بخشید" (سوره توبه آیه ۸۰).

این دو آیه در سوره توبه واقع هستند که قبل از آیه استغفار - آیه مورد بحث - نازل شده اند با این همه آیات نازل شده قبل از آیه استغفار آیه قابل قبول است که پیامبر با وجود اینکه عمویش به قول مدعیان در حالت کفر از دنیا رفته است، سالها برای او استغفار نماید و تازه در تمام عمر ابوطالب نیز، پیامبر از نزدیک، شاهد و ناظر احوال او بوده باشد؟، حاشا که چنین باشد! حاشا که پیامبر عظمت ها چنین باشد!

شاید به همه این دلایل بود ما است که حسین بن فضل نزول آیه استغفار را در خصوص ابوطالب، بعید دانسته و گفته است: "این مساله - نزول آیه در شان ابوطالب - بعید است، چرا که این سوره، از آخرین سوره های نازل شده قرآن است، در حالیکه ابوطالب در عنفوان اسلام و به هنگامی که رسول خدا در مکه بود از دنیا رفته بود، این مطلب را قرطبی نیز در تفسیرش جلد ۸ صفحه ۲۷۳ نقل کرده و پذیرفته است".

۴ - روایاتی وجود دارد که با شأن نزول آیه در خصوص ابوطالب متضاد است و ما بعضی را نقل می نمایم: حدیث صحیحی به نقل از طیالسی، ابن ابی شیبہ، احمد، ترمذی، نسائی، ابویعلی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ، حاکم (که بر حدیث، صححه نیز گذاشته)، ابن مردویه بیهقی (در کتاب شعب الایمان) و ضیاء (در کتاب مختاره) از علی (ع) روایت

شده است که : " شنیدم که مردی برای والدینش استغفار می کرد و پدر و مادرش هردو مشرک بودند ، گفتم : آیا برای آنان با وجود مشرک بودنشان ، استغفار می کنی ؟ گفت : مگر نه اینکه ابراهیم نیز چنین استغفاری کرد ؟ این قضیه را برای پیامبر (ص) نقل کردم و این آیات نازل شد : " پیامبر و مومنان را نرسد که برای مشرکانی که روشن شده است از دوزخیانند استغفار نمایند اگرچه خویشان وندانشان باشند و استغفار ابراهیم برای پدرش جزیه خاطر و عده و قولی که به او داده بود ، انجام نگرفت ، پس آنگاه که برایش روشن شد که پدرش دشمن خداست از او بیزارى جست ، براستی که ابراهیم صبور و بردبار بود " (آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه) از این روایت برمی آید که مجاز نبودن استغفار برای مشرکان ، امری شناخته شده بود و کقبل از نزول آیه نیز مشخص بوده است و به همین دلیل امام علی (ع) سخن این فرد را رد می نماید و این سخن امام با استغفار پیامبر برای عمویش با قبول این فرض که عمویش - ابوطالب - مشرک بوده است ، سازگار نمی نماید و ملاحظه می کنید که طرف گفتگوی با امام (ع) هرگز عمل خود را با عمل استغفار رسول خدا برای عمویش با آگاهی برای اینکه پیامبر به هیچ وجه برای مشرکین استغفار نمی کند ، توجیه نمی نماید .

سید زینی دحلان در کتاب اسنى المطالب صفحه ۱۸ می نویسد :

این روایت ، درست است و ما برای آن شاهی در دست داریم که عبارت است از حدیثی از ابن عباس به این مضمون : مردم برای پدرانشان استغفار می کردند تا وقتی که آیه مورد بحث نازل شد ، پس از نزول آیه از استغفار برای مردگانشان خودداری کردند ، و در عین حال از استغفار برای زندگانشان مدام که زنده اند ، منع نشدند سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود : " استغفار ابراهیم برای پدرش ... یعنی که ابراهیم برای پدرش تا زمانی که زنده بود استغفار می کرد

ولی پس از فوت پدرش از این کار خود داری کرد * و ...
 این شاهد درستی است ، وقتی که این روایت شاهد درستی روایت
 قبلی باشد ، آن روایت درست تر و عمل به آن اولویت دارد ، اولویت
 روایت قبلی در این است که آیه در خصوص استغفار مردم برای پدران
 مشرکشان است و نه در خصوص ابوطالب *

از جمله روایات دیگر ، روایتی است که در خصوص علت نزول آیه استغفار
 نقل شده و مسلم آن را در کتاب صحیح و احمد در کتاب مسند و ابوداود در سنن
 و نسائی و ابن ماجه از قول ابوهریره نقل کرده اند که گفت :

رسول خدا بر سر مزار مادرش آمد و گریست و تمام اطرافیان را نیز گریان
 رسول خدا ، سپس فرمود : " از خداوند اجازه خواستم که برای
 مادرم استغفار کنم ولی خداوند اجازه نداد ، پس اجازه خواستم که به
 زیارت قبرش بیایم و این را اجازه داد ، پس شما نیز قبرها را زیارت
 کنید که یاد آور آخرت هستند " ۲۰

حاکم ، طبری ، ابن ابی حاتم و بیهقی از قول ابن مسعود و برید و طبرانی
 و ابن مردویه و طبری از طریق عکرمه از قول ابن عباس نقل کرده اند که گفت :

پیامبر هنگامی که عازم غزوه تبوک بود ، عمره به جای آورد ، سپس
 بر سر مزار مادرش حضور یافت و از خداوند اجازه خواست که برای
 مادرش استغفار کند و نیز تقاضا کرد که خداوند به او اجازه شفاعت در
 روز قیامت بدهد ، خداوند این تقاضاها را اجابت نفرمود و سپس آیه
 استغفار نازل شد ۲۱

طبری در تفسیرش جلد ۱۱ ، صفحه ۳۱ ، از قول عطیه نقل می کند که :
 وقتی رسول خدا عازم مکه شد بر مزار مادرش توقف کرد تا زمانی که
 تابش خورشید ، او را گرم کرد و پیامبر به این امید بود که به او اجازه

استغفار در خصوص مادرش داده شود ولی چنین نشد و این آیه نازل شد : " پیامبر و مومنان را نرسد که "

زمخشری در رکشاف جلد ۲ ، صفحه ۴۹ ، حدیث نزول آیه استغفار در خصوص ابوطالب را نقل کرده و سپس این حدیث (حدیث مورد بحث) را در باره علت نزول آیه بیان می کند و به دنبال آن می گوید :

این درست تر است چرا که مرگ ابوطالب ، قبل از هجرت بود در حالیکه آیه مورد بحث ، از آیات آخرین سوره ای بود که در مدینه نازل شد .

قسطلانی در کتاب ارشاد الساری جلد ۷ ، صفحه ۲۷۰ می نویسد :
در تاریخ ثبت شده است که پیامبر به هنگام عمره بر مزار مادرش حاضر شد و از خداوند اجازه استغفار برای مادرش را خواست ، آیه استغفار نازل شد .

ابن ابی حاتم و حاکم نیز از ابن مسعود و طبرانی از ابن عباس همین را نقل کرده اند و این خود دلالتی است بر اینکه نزول آیه بعد از وفات ابوطالب بوده است و اصل نیز بر عدم تکرار نزول آیات می باشد .
در این خصوص علامه امینی می نویسد :

چرا و چگونه رسول خدا تا روز نبرد تبوک ، بعد از آن همه آیات نازل شده کقبلا ذکر کردیم (و همه قبل از آیه مورد بحث نازل شده اند) نمی دانست که به او و مومنان اجازه استغفار و شفاعت برای مشرکان داده نشده است ؟ تا پیامبر بیاید و برای مادرش از خداوند طلب آمرزش و شفاعت بنماید ؟ یا شاید تصور می کرد که مادرش ، حسابی جدا از دیگر افراد بشر دارد ؟ ! یا اینکه روایت ، ساختگی است و با کرامت پیامبر پاک اسلام تضاد دارد و دامان پاک مادرش را نیز به شرک می آلود .

از جمله روایات مربوط به این بحث، یکی همروایت ذیل است که طبری در تفسیرش جلد ۱۱، صفحه ۳۱ از قناده نقل می‌کند که گفت:

برای ما نقل شد که جمعی از اصحاب پیامبر (ص) گفتند: "ای رسول خدا! بعضی از یاران ما با همسایه خوش رفتاری می‌کردند و صله رحم بجای می‌آوردند و گرفتاران را خلاص می‌نمودند و به عهد و پیمانهایشان وفا می‌کردند، آیا برای آنها استغفار نکنیم؟" پیامبر پاسخ داد: "به خدا سوگند که برای پدرم طلب آمرزش می‌کنم همانطور که ابراهیم برای پدرش چنین کرد." و پس از آن خداوند آیه استغفار را نازل کرد و در بخشی از آن، ابراهیم را استثنا نمود.

طبری از طریق عطیه عوفی از قول ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

پیامبر (ص) خواست که برای پدرش طلب آمرزش کند، خداوند با این آیه او را از این کار بازداشت: "پیامبر و مومنان را نرسد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند." پیامبر عرض کرد: "ابراهیم برای پدرش استغفار کرد." آنگاه این آیه نازل شده: "استغفار ابراهیم برای پدرش جز به دلیل وعده‌ای که به او داده بود، انجام نشد." . . . ۲۲

و در این دو روایت، متن این است که نزول آیه کریمه - آیه استغفار - در خصوص پدر پیامبر و یاران بعضی از صحابه ایشان بوده است و نه دربارهٔ عموم پیامادریان.

از جمله روایات مربوط به این بحث، روایت ذیل است که طبری در تفسیرش جلد ۱۱، صفحه ۳۳ نقل کرده و می‌گوید:

دیگران گفته‌اند: استغفار در چنین موضعی به مفهوم نمازگزاردن است.

سپس از طریق مثنی از قول عطاء بن ابی رباح می‌افزاید:

من هیچ گاه نمازگزاردن را بر مردمان اهل قبله ترك نکردم اگرچه حبشی زنازاده باشند چرا که نشنیدم که خداوند نمازگزاردن را جز بر مشرکین منع بنماید خداوند می فرماید : " پیامبر و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار نمایند " .

اگر این تفسیر صحیح باشد ، مخالف با همه روایاتی است که نقل کردیم و دلالت بر این داشتند که منظور آیه ، طلب آمرزش است (همانطور که از ظاهر لغت استغفار برمی آید) .

همین تضادها و تناقضات ما بین این مطالب منقول و آنچه که بخاری نقل کرده است ، تمام آنها را سست و ضعیف می نماید ، پس نمی توان در این مورد به این مطالب استناد کرد بویژه اگر در مقام تکفیر مسلمانان نیکوکار و طرد کردن فردی که همه چیز خود را در راه دین از دست داده است ، باشد .

۵ - آنچه از روایت بخاری برمی آید این است که آیه استغفار در زمان وفات ابوطالب نازل شده است همانطور که ظاهر روایت اسحاق بن بشرواین عساکر از قول حسن چنین است :

هنگامیکه ابوطالب وفات یافت ، پیامبر فرمود : " ابراهیم برای پدرش علیرغم اینکه مشرک بود ، استغفار نمود ، من نیز برای عموم چنین خواهم کرد تا به مقصود (نجات ابوطالب از عذاب شرك) برسم " خداوند این آیه را نازل کرد : " پیامبر و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار کنند " و منظور از مشرک ، ابوطالب بود . این امر بر پیامبران آمده ، خداوند خطاب به پیامبرش فرمود : " استغفار ابراهیم برای پدرش جز بخاطر وعده ای که به او داده بود ، انجام نگرفت " . ۲۳

اگرچه این روایت با آنچه که ابن سعد و ابن عساکر از قول علی (ع) نقل

کرده اند تناقض دارد :

پیامبر خدا را از فوت ابوطالب آگاه کردم ، گریست و فرمود : " برو و او را غسل بده و کفن و دفن نما ، خداوند او را بپایامرزد و رحمت نماید " من چنین کردم و رسول خدا چند روزی برای او استغفار فرمود و به همین جهت از خانه بیرون نمی آمد تا آنکه جبریل به همراه این آیه از سوی خدا بر پیامبر فرود آمد : " پیامبر و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار کنند " ۲۴

شاید هم آنچه که ابن سعد و ابوالشیخ و ابن عساکر از طریق سفیان بن عیینه از قول عمر نقل کرده اند درست تر باشد که :

وقتی ابوطالب از دنیا رفت ، رسول خدا دوباره اش فرمود : " خداوند تو را بپایامرزد و رحمت نماید ، مادام که خداوند مرا نهی نفرماید برای استغفار خواهم کرد " از آن پس مسلمانان شروع به استغفار برای مردگان که به حالت شرك از دنیا رفته بودند ، نمودند ، خداوند این آیه را نازل فرمود : " پیامبر و مومنان را نرسد که برای مشرکان استغفار نمایند " . ۲۵

ولی ، امت همدستانند بر اینکه نزول سوره توبه که آیه استغفار در آن است ، در آخر نزول قرآن اتفاق افتاده است (همانطور که قبلاً اشاره کردیم) و نزول سوره توبه بعد از فتح مکه بود و این سوره همان است که پیامبر ، ابوبکر را به همراه آن بسوی مکه گسیل داشت تا آن را براهل مکه بخواند و سپس ابوبکر را بخاطر وحی الهی بازگرداند و این مأموریت را به امیرالمومنین علی (ع) سپرد و فرمود : " این سوره را جز من ، یا مردی از من - علی (ع) - نمی تواند ابلاغ کند " . ۲۶

و در حدیث صحیحی که در صفحات پیشین از طرق متعدد نقل شده بود و مانع از آن را ذکر کردیم مطرح شد که نزول آیه استغفار بعد از بازگشت رسول خدا

ازغزوه تبوك در سال نهم هجری بود ، باوجود تمام این قرائن چه دلیل بر نزول آیه در زمان فوت ابوطالب یا چند روز پس از آن موجود است ؟ و چطور حدیث بخاری و نظایرش در آن روایتهای باطل می تواند صحیح باشد ؟

۶ - سیاق آیه کریمه - آیه استغفار - نفی است نه نهی ، پس شامل این نیست که رسول خدا استغفار کرده و بعد نهی شده باشد بلکه مفهوم آیه با استغفاریا مبر برای عمومیش با علم به ایمان او ، سازگارتر است و همچنین افرادی که پیرمون پیامبر (ص) بودند این آگاهی را نسبت به ایمان ابوطالب نداشتند چرا که ظاهر کار ابوطالب ، معاشات باقریش بود ، پس این افراد در این خصوص ایراد می گرفتند و یا کاریا مبر را جواز استغفار برای مشرکان می پنداشتند همانطور که به کار ابراهیم (ع) نیز احتجاج می نمودند ، این بود که خداوند متعال ، آیه را نازل فرمود تا پیامبرش را تنزیه کرده و ابراهیم (ع) را استثنا نماید ، بعلاوه هر کس را که پیامبرش استغفار می کرده مشرک نبوده است (آنطور که مردم می پنداشتند) ، بنابراین نفس صد و راین کار از پیامبر ، خود برهانی است کافی بر اینکه ابوطالب ، مشرک نبوده است و بزرگانی از امت هم که این واقعیت را می دانسته اند این کاریا مبر را جواز استغفار خود برای پدران مشرکشان تلقی ننموده اند و فقط بعمل ابراهیم (ع) استناد می کرده اند (رجوع کنید به حدیث صحیحی که در صفحات پیش در خصوص سخنان امام علی (ع) با مردی که برای والدین مشرک خود استغفار می نمود نقل کردیم و اگر آن مرد ، ابوطالب را مشرک می دانست ، استدلال به عمل پیامبر را استغفار برای او - که بر هیچ کس هم پوشیده نبود - است - سزاوارتر از استدلال به عمل ابراهیم (ع) در استغفار برای پدرش بود ولی آن مرد فقط به استدلال به عمل ابراهیم (ع) اکتفا نبرد .

۷ - ما به فرض پذیرش روایت بخاری و چشم پوشی از آنچه عباس در اقرارویای - بندی ابوطالب به شهادتین و سخن رسول خدا که : " سپاس خدا را که تو را هدایت

نمود ای عمو! "نقل کرد و آنچه امیرالمومنین (ع) فرمود که "ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنگاه که رسول خدا را از خود خوشنود کرد" بود "و آنچه که پیامبر فرمود: "هر خیری را از جانب پروردگارم برای ابوطالب آرزو مند م" و آنچه که خود ابوطالب در هنگام وفات قریش و بنی عبدالمطلب را به اطاعت از محمد (ص) و پیروی او و تسلیم فرما^{نش} بود و اینکه هدایت و درستکاری در این کار است و پیامبر و امین قریش و صدیق عرب است و وصیت نمود و در نظم و نثرش به آنها اشاره کرد و اگر از این همه چشم‌پوشیم نمی‌توانیم این را بپذیریم که ابوطالب در آخرین لحظات عمر خود با گفتن این کلام: "برائین عبدالمطلب از ایمان آوردن امتناع کرده باشد" ما تردید نداریم که عبدالمطلب - که سلام خدا بر او باد - بر مبدأ حق بود و بر شریعت الهی که خداوند در آن زمان آن را برای بشریستندید، بود و نیز عبدالمطلب معتقد و معترف به مبدأ و معاد بود و رسالت پیامبر را درک می‌نمود و نور این ادراک در خطوط چهره اش - نمایان بود و پیامبر (ص) از صلب او بود.

شهرستانی در کتاب ملل و نحل جلد هفتم صفحات ۳۴۶ و ۳۵۳ و سیوطی در کتابهایی که در خصوص اجداد پیامبر (ص) نگاشته‌اند از جمله: مسالك الحنفی والدی المصطفی و "الدرج المنیفة فی الآباء الشریفه" و "المقامة السند سیة فی النسبة المصطفویة" و "التعظیم والمنة فی ان ابوی رسول الله فی الجنة" و "نشر العلمین فی احیاء الابوین" و "السبل الجلیة فی الآباء العلیه" در مورد عبدالمطلب سخن - گفته‌اند تا روشنی مطلب ادراک شود و پس اینکه ابوطالب به تعامی این مبادی و اصول گردن نهاده بود و می‌توان بر این مطلب نصوص پی‌درپی او را در طول عمرش در تائید و صحه‌گذاری برد عوت محمدی و افزود.

نگاهی به آخرین آیه

آیه مورد بحث چنین است: "ای پیامبر! تو هر کس را که دوست داشته باشی

هدایت نتوانی کرد ولی خدا هر که را اراده نماید هدایت می کند و اوست که به احوال هدایت یافتگان، آگاهتر است* (سورہ قصص آیه ۵۶) شاید تاکنون بطلان استدلال به آیات برای اثبات کفر سالارمگه، ابوطالب، از بعضی وجوه که ما خاطر نشان نمودیم برای خواننده، شناخته شده باشد. اینک با هم بطور ویژه با آیه فوق و مفهوم آن به تنهایی برخورد می کنیم، گوئیم: این آیه ما بین دو آیه قرآن قرار گرفته است که اولی در وصف مومنان است و دومی در ذکر خداوند سبحان از کسانی است که از ترس اینکه از مگه معظمه ربوده شوند و یا گرفتار قتل و غارت گردند، ایمان نیاورد، بودند. پس به مقتضای سیاق آیات می شود فهمید که منظور خداوند سبحان از آیه مورد بحث، جز بیان حال هدایت یافتگان مذکور در آیه قبل آن و اینکه هدایت آنان مستند به دعوت رسول خدا نبوده است، چیز دیگری است و هدایت صرفاً مستند و متکی به مشیت وارد خداوند است البته نه به صورت اضطرار و اجبار بلکه بگونه نوعی توفیق، همانطور که استناد و اتکای به اراده خدا در گمراه کردن مردمان صرفاً نوعی از خفت و خواری است که از سوی خدا به فرد گمراه شده، داده شده است و اجبار و اکراهی در میان نبوده است و اگر نقش پیامبر را بلاغ دعوت، نقش واسطه باشد آنگاه خواهیم داشت: (آیه ۵۴، سورہ نور)

"پس اگر روی گردانند خودشان مسؤول عملکرد خود و حمل مسوولیت آن و شما نیز مسؤول اعمال خود هستید. اگر او - رسول - را اطاعت کنید هدایت خواهید یافت و بر رسول جز بلاغ مبین وظیفه دیگری نیست."

و باز در آیه ۹۲ از سورہ نمل می خوانیم:

"جز این نیست که من مأمورم تا خداوند این شهر را که همو حرمش کرده است بپرستم و همه چیز از آن اوست و من فرمان یافته ام که از مسلمین باشم و قرآن را تلاوت کنم، پس از آن هر که هدایت یافت

برای خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد ، بگو که من فقط از
انذارگران هستم "

در همین رابطه است که ابلیس رانده شده عمل عصیانگران را برای آنان
می آراید اگرچه همین شیطان است که به سوی عذاب جهنم فرامی خواند (سوره
لقمان آیه ۲۱) و نیز آیات ۳۸ سوره عنکبوت و ۲۴ سوره نمل :
" شیطان اعمالشان را برایشان آراست و پس از آن راه خدا را بر آنان
بست " .

" شیطان بر آنان چیره شد و یاد خدا را در آنان به فراموشی سپرد "
(سوره مجادله آیه ۱۵) .

" آنانکه پس از روشن شدن هدایت به آنان پشت کردند ، شیطان
کارهایشان را در نظرشان می آراید و با آرزوهای د و رود رازی فریب
شان " (سوره محمد آیه ۲۵) .

و نیز عقیلی ، ابن عدی ، ابن مردویه ، دیلمی ، ابن عساکر و ابن النجار
از قول عمر بن خطاب نقل می کنند که گفت :

رسول خدا فرمود : " من به عنوان مبلغ و دعوتگر برانگیخته شده ام و
و هدایت به دست من نیست ، و ابلیس نیز به عنوان آرایش دهنده
اعمال آفریده شده است و گمراهی به دست او نیست " . ۲۷

پس آیه کریمه مورد بحث نیز همانند بقیه آیاتی است که در قرآن ، تمام
هدایت و ضلالت را به خداوند نسبت می دهند نظیر این آیات :

- ۱ - هدایت آنان برعهده تو - ای پیامبر ! - نیست ولی خدا هر که
را که اراده کند هدایت خواهد کرد . (آیه ۲۷۲ سوره بقره) .
- ۲ - اگر بر هدایت آنان حریص نیز باشی خداوند کسی را که گمراه کرده
است هدایت نخواهد نمود (آیه ۳۷ سوره نمل) .

۳ - آیاتومی توانی که به کربش توانی یا کور را و آن کس را که در گمراهی آشکار است هدایت نمایی ؟ (آیه ۴۰ سوره زخرف) .

۴ - تو کوران (کوردلان) را از گمراهیشان هادی نتوانی بود (سوره نمل آیه ۸۱) .

۵ - آیایمی خواهید که آن کس را که خدا گمراه کرده هدایت نمائید ؟ (سوره نساء آیه ۸۸) .

۶ - آیاتو کوران (کوردلان) را اگر چه نمی بینند ، هدایت توانی کرد ؟ (سوره یونس آیه ۴۳) .

۷ - هر کس را خداوند هدایت کند همو هدایت یافته است و هر کس را خدا گمراه کند هرگز برای او ولی ارشاد کننده های نخواهی یافت (سوره کهف آیه ۱۷) .

۸ - خداوند هر کس را که بخواهد گمراه می کند و هر کس را که توبه و انابه ، نماید هدایت می فرماید (سوره رعد آیه ۲۷) .

۹ - پس خداوند هر کس را اراده کند گمراه و هر کس را اراده کند هدایت می کند و عزیز و حکیم است (سوره ابراهیم آیه ۴) .

۱۰ - ولی خداست که هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می نماید (سوره نحل آیه ۹۳) .

و بسیاری آیات دیگر که جعلی هدایت و ضلالت انسانها را بگونه ای که با اختیار آنها منافات نداشته باشد به خداوند نسبت می دهد و به همین دلیل ، این دو امر - هدایت و ضلالت - در آیات دیگری نیز به خدا نسبت داده شده است :

۱ - هر کس هدایت شود برای خود هدایت یافته و هر کس گمراه شود به زیان خود گمراه شده است . (سوره یونس آیه ۱۰۸ و زمر آیه ۴۱) .

۲ - بگو ، حق از سوی پروردگارتان است ، پس هر که خواست ایمان آورد

- وهرکه خواست ، کفرورزد . (سوره کهف آیه ۲۹) .
- ۳ - قرآن چیزی جز تذکر برای جهانیان نیست ، البته برای کسانی از شما که بخواهند به راه راست باشند . (سوره تکویر آیه ۲۸) .
- ۴ - هرکس هدایت شده به سود خود و هرکس گمراه شده به زیان خود عمل نموده است . (سوره اسراء آیه ۱۵) .
- ۵ - هرکس هدایت شده به سود خود و هرکس گمراه شده به زیان خود عمل نموده است پس بگوی ای پیامبر ! که من فقط اندرزگو هستم (سوره نمل آیه ۹۲) .
- ۶ - آنان (کافران) کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروختند و در این معامله شان سود نکردند (سوره بقره آیه ۱۶) .
- ۷ - گروهی هدایت یافتند و گروهی نیز به حاکمیت گمراهی تن دادند (سوره اعراف آیه ۳۰) .
- ۸ - پروردگار من به احوال آن کس که هدایت یافت و نیز آن کس که در گمراهی آشکار است ، داناتر می باشد (سوره قصص آیه ۸۵) .
- ۹ - اگر خوبی کنید به سود خود و اگر بدی کنید به زیان خود ، عمل نموده اید (سوره اسراء آیه ۷) .
- ۱۰ - اگر ایمان آوردند به تحقیق هدایت شده اند و اگر روی گردانند بر توفیق و وظیفه ، ابلاغ روشن گذارده شده (سوره آل عمران آیه ۲۰) .
- و سایر آیات مربوط به این زمینه .
- بین این دو مطلب به دلیل آنچه که قبلاً ذکر کردیم و به دلیل آنچه که در خصوص صحت نسبت دادن فعل ، يك بار به انگیزنده و يك بار به عامل و فاعل مختار ، ثابت گردیده است ، تناقضی وجود ندارد .
- آیه مورد بحث ما از گروه اول آیات است و از نظر سیاق مطالب ، بعد از آیات

مربوط به مومنان است البته به دلیل رساندن مفهوم اراده شده در آن و نیز برای بیان اینکه هدایت یافتگان مذکور آیه مورد بحث از جهت نسبت دادن هدایتشان به خداوند سبحان، از سرشت و خمیره، دیگری هستند بنا بر این ارتباط ویژه‌ای میان آیه و هیچ فرد انسان از جمله ابوطالب وجود ندارد پس به استناد آیه قبل آن دلیل روشن تری برای ایمان ابوطالب بدست خواهد آمد بنا بر این شایسته آن است که آیه بدون توجه به مطالب ناچیز و بی ارزشی که قبلاً طرح شد و یا بعداً مطرح خواهد گشت که در پیرامون آن مطرح شده است تفسیر گردد.

دومین مطلب مورد بحث در خصوص آیه این است که آنچه درباره آیه به تنهایی - بدون رابطه با دیگر مطالب - روایت شده است همگی مرسل هستند از جمله آنچه که عبد بن حمید، مسلم، ترمذی و دیگران از ابوهریره نقل کرده‌اند که گفت:

هنگامی که وفات ابوطالب در رسید، رسول خدا خطاب به او فرمود:

"ای عمو! بگو لا اله الا الله تا در روز قیامت توسط این سخن در پیشگاه خدا به سود توشه‌ات دهم." ابوطالب گفت: "اگر قریش مرا سرزنش نکنند و نگویند که جز ترس از مرگ چیزی او را به این کار و انداخت، حتماً با گفتن این کلام - لا اله الا الله - چشمانت را روشن می‌کردم." در این هنگام آیه نازل شد: "ای پیامبر! توهراً که را که بخواهی هدایت نتوانی کرد." ۲۷.

ابوهریره چگونه می‌تواند چنین حدیثی را روایت کند در حالیکه خود در - هنگام وفات ابوطالب، گدای سمجی بوده است از جمله گدایان "دوس یمن کافر" که با اصرار و الحاح از مردم، تکذبی می‌کرد و بدبختی از سر تا پایش می‌بارید ابوهریره به اتفاق آرای همه در سال هفتم هجری (سال جنگ خیبر) اسلام

را شناخت پس به هنگام وفات ابوطالب، او کجا بود؟ و کجا سروکاری با حدیث داشت؟ و تازه اگر در روایتش راستگو باشد باید آن را از کسی نقل کرده باشد که اسمش را ذکر ننموده است. اگرچه نیزنگ و فریب ابوهریره به وفوراتفاق افتاده و سخنان بسیاری را روایت کرده که مدعی شاهد بودن و حاضر بودن در هنگام ادای آن را ننموده و یا حداقل سیاق عبارات نقل شده از او چنین می نماید در - حالیکه هیچ چیزی از امر مورد ادعای خود را مشاهده نکرده است، هرکس می خواهد برای این امر بخصوص و نظایر آن در مورد ابوهریره اطلاع یابد به کتاب "ابوهریره" تالیف سرورما، مصلح شریف، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی - که درود خدا بر او باد و خداوند او را به مطلوبش برساند - مراجعه کند که ایشان در این کتاب، سنگ تمام گذاشته است.

از جمله روایات دیگر، مطلبی است که ابن مردویه و دیگران از طریق ابو سهل، مسند اَبی عبد القدوس از ابوصالح از ابن عباس نقل کرده اند که گفت:

آیه "ای پیامبر! تو هرکس را که بخواهی هدایت نتوانی کرد" در شأن ابوطالب نازل شده است. پیامبر به ابوطالب اصرار کرد که اسلام آورد، ابوطالب امتناع نمود و سپس خداوند این آیه را نازل فرمود^{۲۸}.

ابو سهل سری یکی از دروغگویان حدیث سازی است که احادیث را سرقت می نمود و عبد القدوس ابوسعید دمشقی نیز از دروغگویان است.^{۲۹}

ظاهراً این روایت نظیر روایت قبلی دلالت بر مشاهده مطلب توسط راوی دارد در حالیکه به قول ابن حجر در کتاب اصابه جلد ۲ صفحه ۳۳۱: ابن عباس سه سال قبل از هجرت پیامبر (ص) به دنیا آمد پس در هنگام وفات ابوطالب، کودک شیرخواری بوده است که نمی توانسته شاهد مطلب باشد - به فرض که روایت، درست باشد که معلوم نیست از کجا و چگونه؟ ابن عباس، سخنش را به کسی که ما نمی شناسیم نسبت داده است و شاید راویان بد

نهاد ، این واسطه را به خاطر ضعف موقعیتش حذف کرد ، باشند همانطور که
 عده بسیاری از مولفان ، ابوسهل سری و عبد القدوس و امثال آنها را از اسناد
 چنین دروغهایی برای پرده پوشی این دروغها ، حذف نمود هاند .

کلام آخر این که دانشمندان (لقب ابن عباس) هرگز زبان به چنین زشتی
 هانیالوده است و اگر خواسته باشد چیزی از شرح آن مجلس - مجلس وفات
 ابوطالب - را از کسی نقل کند ، سزاوارتر آن است که چیزی را بگوید که پدرش نیز
 گفته است که شنید " ابوطالب به هنگام وفات ، شهادتین را بر زبان آورد " .

و یا سزاوارتر آن است که ابن عباس آنچه را که پسر عموی پاکش ، رسول خدا
 در این زمینه به زبان آورده ، نقل نماید یا آنچه را که از پسر عموی طاهرش ، -
 علی (ع) نقل شده ، روایت نماید . آیا ابن عباس راوی این سخن ابوطالب
 خطاب به رسول خدا نیست که : " ای سرور من ! بپاخیز و آنچه را که دوست می
 داری بر زبان آور و رسالت پروردگار را انجام بده که تورا ستگوی تصدیق شده
 هستی " .

از جمله روایات دیگر ، مطلبی است که ابوسهل سری ، در روئگوی فوق الذکر
 از طریق عبد القدوس که او نیز از جمله دروغگویان است از نافع از ابن عمر نقل
 می کند که گفت :

آیه : " ای پیامبر ، تو هر که را دوست داشته باشی ، هدایت نتوانی
 کرد " در خصوص ابوطالب و به هنگام وفات او نازل شد ، پیامبر
 بر بالین ابوطالب بود و می گفت : " ای عمو ! بگو لا اله الا الله تا در روز
 قیامت به خاطر آن ترا شفاعت نمایم " . ابوطالب گفت : " زنان قریش
 پس از فوت مرا ملامت خواهند کرد که از ترس مرگ چنین کردم " و آیه
 نازل شد . . . ۳۰

شاید ابن عمر در روایتش ادعای حضور در چنین مجلسی را نداشته باشد

و نباید هم داشته باشد چرا که او در چنان زمانی هفت ساله بوده است (او حدوداً سه سال پس از بعثت پیامبر (ص) به دنیا آمده است) و طبیعتاً فردی با این سن و سال در چنان مجلس مهمی نمیتواند حضور داشته باشد، مجلس مهم و ترسناکی که طی آن ابوطالب توسط پیامبر (ص) کفن می شود و بزرگان قریش نیز حضور دارند، پس به ناچار باید ابن عمر آن را از کسی که در آن مجلس حاضر بوده است بشنود و چنین کسی نمیتواند جز فرزند متوفی یعنی مولا امیرالمومنین (ع) باشد و آنچه که از ایشان نقل شده همانست که در بخش سخنان پاک گذشت و یا چنین کسی باید از دیگر فرزندان ابوطالب مانند طالب، جعفر یا عقیل باشد در حالیکه در این خصوص هیچ سخنی از این افراد نقل نشده است و یا چنین فردی باید برادر ابوطالب یعنی عباس باشد که سخن او را در این باب قبلاً نقل کرده ایم و یا چنین فردی باید برادر زاده ابوطالب یعنی پیامبر بزرگوار اسلام باشد که سخنان ایشان را قبلاً در این خصوص خوانده ایم. پس ابن عمر این سخن را از چه کسی شنیده است؟ و چرا نامش را حذف کرده است؟ و چرا ابوجهل را با ابوطالب در یکی از روایتش، شرکت می دهد؟ در حالیکه هیچ کس غیر از او چنین نگفته است؟ و آیا در میان راویان فردی وجود دارد که تمام حدیث را به دروغ بر او بسته باشد؟ پس گمان نیکو بر و بیش از این می رسد!!

براین مطلب، آنچه را که به مجاهد و قتاده در خصوص شأن نزول این آیه — آیه مورد بحث — نسبت داده اند^{۳۱} اضافه کنید، آیا این روایات مورد استناد این دود را این خصوص شده است یا اینکه آنها هم این مطلب را از افراد مجهولی شنیده اند؟ احادیث مرسل نظیر این حدیث به هیچ وجه نمیتواند به عنوان — دلیل در خصوص مسأله مهمی نظیر تکفیر ابوطالب، آن هم پس از اثبات ایمانش توسط گویندگان بزرگوار — همچون پیامبر (ص) و علی (ع) و ... — و نیز جانفشانی ابوطالب به خاطر پیامبر (ص) و دفاع از او با آن همه دلایل قاطع

به کار گرفته شود .

تقسیم آیه بین ابوطالب و عباس و قرارداد آن صدر آیه در خصوص ابوطالب و ذیل آیه در خصوص عباس ^{۳۲} - که به اتفاق آرای همه چندین سال پس از نزول آیه ، ایمان آورده است - جز تفسیر به رای و دعوای صرف از سوی قتاده و نظایرش آن هم به طور مرسل ، مفهومی نمی تواند داشته باشد .

پس از این همه سخن ، ارزش گفتار زجاج را خواهید دانست که می گوید :

مسلمین در خصوص این که آیه - آیه مورد بحث - درباره ابوطالب

نازل شده است ، اتفاق نظر دارند !

و یا قرطبی که او نیز معتقد است :

حق این است که بگوئیم : " مفسران برجسته در این مطلب که آیه در

باره ابوطالب نازل شده است ، متفقند ^{۳۳} " !

" بنگر که چگونه برخدا به دروغ تهمت می زنند و همین تهمت زدن گناهی آشکار

است " (سوره نساء آیه ۵۰) .

- (۱) طبقات ابن سعد، جلد ۱، صفحه ۱۰۵ - تاریخ طبری، جلد ۷، صفحه ۱۱۰ - تفسیر ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۱۷۲ - الکشاف تالیف زمخشری، جلد ۱، صفحه ۴۴۸ - تفسیر ابن جزی، جلد ۲، صفحه ۶ - تفسیر خازن، جلد ۲، صفحه ۱۱ .

- (۲) تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۰۶ .
 (۳) کتاب تهذیب التهذیب، جلد ۲، صفحه ۱۷۹ .
 (۴) کتاب میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۳۹۶ .
 (۵) تفسیر طبری، جلد ۷، صفحه ۱۰۹ - الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۸ .
 (۶) این همان چیزی است که از قول قرطبی نقل شده بود و شرح گذشت.
 (۷) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ۱۷ .
 (۸) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ۱۷ .
 (۹) تفسیر ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ۳۲۹ .
 (۱۰) تفسیر شوکانی، جلد ۵، صفحه ۱۸۹ .
 (۱۱) تفسیر آلوسی، جلد ۲۸، صفحه ۳۷ .
 (۱۲) و (۱۳) تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۱ .
 (۱۴) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ۱۷ .
 (۱۵) سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۰۷ .
 (۱۶) تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۵۸ و تفسیر خازن، جلد ۱، صفحه ۲۳۵ .
 (۱۷) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ۱۷ .
 (۱۸) تفسیر قرطبی، جلد ۱۸، صفحه ۱۲۷ و تفسیر ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ۳۶۹ .
 (۱۹) کتاب اتقان، جلد ۱، صفحه ۱۷ .

- (٢٥) كتاب ارشاد الساري في شرح البخاري ، جلد ٧، صفحه ١٥١ .
- (٢١) تفسير طبري ، جلد ١١، صفحه ٣١ - ارشاد الساري ، جلد ٧، صفحه ٢٧٥ - الدر المنثور ، جلد ٣، صفحه ٢٨٣ .
- (٢٢) الدر المنثور ، جلد ٣، صفحه ٢٨٣ .
- (٢٣) الدر المنثور ، جلد ٣، صفحه ٢٨٣ .
- (٢٤) طبقات ابن سعد ، جلد ١، صفحه ١٥٥ - الدر المنثور ، جلد ٣، صفحه ٢٨٢ .
- (٢٥) الدر المنثور ، جلد ٣، صفحه ٢٨٣ .
- (٢٦) ر . ك . جلد ششم الغدير ، صفحه ٣٣٨ - ٣٥٠ چاپ دوم .
- (٢٧) مجمع الزوائد تاليف هيثمى و جامع الصغير تاليف سيوطى .
- (٢٨) الدر المنثور ، جلد ٥، صفحه ١٣٣ .
- (٢٩) الدر المنثور ، جلد ٥، صفحه ١٣٣ .
- (٣٥) ر . ك . بخش " سلسله الكذابيين " از كتاب الغدير ، جلد ٥، صفحه ٢٣١، چاپ دوم .
- (٣١) الدر المنثور ، جلد ٥، صفحه ١٣٣ .
- (٣٢) تاريخ ابن كثير ، جلد ٣، صفحه ١٢٤ .
- (٣٣) تفسير قرطبي ، جلد ١٣، صفحه ٢٩٩ و الدر المنثور ، جلد ٥، صفحه ١٣٣ .
- (٣٤) تفسير قرطبي ، جلد ١٣، صفحه ٢٩٩ .

نسبت‌های ناروا (۲)

حدیث ضحاح

ضحاح در لغت، مقدار آبی را گویند که تا قوزک پا می‌رسد و پیا مبر
اکرم (ص) آن را برای تسمیهٔ مایع سوزانی در جهنم به کار برده‌اند.

تا اینجا تمام تیرهایی کفقوم، از ترکش کینه جویی ها پرتاب کرده و یاد رخنانه بدخواهیها، انداخته اند، تمام می شود، همه، این تیرها را ما پاسخ درخور گفتیم و هباء منشورا^۱ نمودیم و جز حدیث ضحاح که دشمنان ابوطالب پیرامون آن هو و جنجال به راه انداخته اند و ما به یاری خدا همین را نیز مطرح نموده و - پاسخ خواهیم گفت :

بخاری و مسلم از طریق سفیان ثوری از عبد الملك بن عمیر از عبد الله بن حارث نقل کرده اند که :

به پیامبر (ص) عرض کردم : "ای پیامبر خدا ! چگونه حق عمویست ابوطالب را که از تو حمایت می کرد و به خاطر تو به خشم می آمد ، ادا نمودی ؟" پیامبر پاسخ فرمود : "او - ابوطالب - در گودالی از آتش است ، در حالیکه اگر من نبودم در "دَرَكِ اسفل" می بود ." و در روایت دیگر آمده است :

به پیامبر (ص) عرض کردم : "ای رسول خدا ! ابوطالب شما را حفاظت و یاری می نمود آیا این کارها برایش سودی داشت ؟" پیامبر فرمود : "آری ، ابوطالب را در درون امواجی از آتش یافتیم و او را خارج

کرد و در حضا حی^۲ از آتش نهادم * .

لیث گوید که ابن الهاد از عبد الله بن جناب از ابوسعید برای من روایت کرد که از یامبر (ص) شنیده است که در تجدید خاطره ابوطالب فرمود :

" شاید شفاعت من در روز قیامت او را سودمند افتد و این شفاعت او را -

در حضا حی از آتش که تا قوزک پایش می رسد و مغزش از حرارت آن

به جوش می آید ، قرار بدهد * .

و در صحیح بخاری از طریق عبد العزیز بن محمد داراوردی از یزید بن الهاد

به همین ترتیب نقل شده است با این تفاوت که : " از حرارت آتش ، اصل

مغزش به جوش می آید * . ۳

علامه امینی گوید :

مانعی پسندیم که در سند احادیث مناقشه کنیم .

مانعی پسندیم که در خصوص سفیان کوفی و آنچه کقبلا در خصوص او -

نگاشته ایم که او در نقل حدیث از راویان ضعیف الحال نیز نگ می زد و

از قول دروغگیان می نوشت ، مناقشه نمائیم .

مانعی پسندیم که در خصوص عبد الملك بن عمیر اخی کوفی مناقشه

کنیم که عمرش طولانی شد و حافظه اش معیوب گردید و ابوحاتم در باره اش

گفت : " حافظ^۴ نیست و حافظه اش در گروگن شده است " و احمد

در خصوصش گفت : " ضعیف است و اشتباه می کند " و ابن معین گفت :

" مخلوط می نماید " و ابن خراش گفت : " شعبه از او خشنود نبود .

و کوسج از قول احمد نقل کرده که احمد ، عبد الملك را جد آتضعیف می -

کرد * . ۵

مانعی پسندیم که در خصوص عبد العزیز داراوردی مناقشه کنیم که احمد

بن حنبل در باره اش می گوید : ۲ اگر با مراجعه به حافظه اش حدیث

نقل کند مطلب مهمی نیست ، تازه اگر از روی نوشته هم چیزی را نقل کند باز هم مهم نیست ولی وقتی خودش ، نقل حدیث می کند مطالب نادرستی می گوید " ! و ابوحاتم نیز در این خصوص می گوید : " به گفتار او ، احتجاج و استدلال نمی شود " و ابوزرعه می گوید : " بد حافظه است " ۶

ما هم چنین به تناقض متون روایات اشاره نمی کنیم که در يك جا بالفظ " شاید " مطلب مطرح می شود و به گونه ای اظهار امیدواری می شود که عذاب ابوطالب تا روز قیامت به واسطه شفاعت پیامبر (ص) به تأخیر افتاده و از آن پس هم " شاید " عذابش به دلیل همان شفاعت به میزان ضحاح ، تقلیل یابد . و در حالیکه در جای دیگر عنوان شده که ابوطالب در میان امواج آتش یافته شده و پیامبر به کمک شفاعتش ، او را درون ضحاح قرار داده است .

مانعی پسندیم که آن مناقشه ها را مطرح کرده و با این تناقضات را عنوان نمائیم بلکه يك کلام در این جا مطرح می کنیم و آن اینکه پیامبر خدا ، شفاعت برای ابوطالب را در هنگام وفات ابوطالب مشروط و منوط به ادای شهادت (گفتن لا اله الا الله) فرمود و در این خصوص بود که گفت : " ای عمو ! لا اله الا الله را بگو که کلمه ای است که به واسطه اش در روز قیامت ، تو را شفاعت خواهیم کرد " ۷ .

همانطور که شفاعت را به طور مطلق به ادای شهادت ، منوط و وابسته فرمود که این مطلب در اخبار فراوانی آمده است و مقداری از آن را حافظ منذری در کتاب الترغیب والترهیب جلد ۴ صفحات ۱۵۰ تا ۱۵۸ - جمع آوری کرده است ، از جمله این اخبار ، مطلبی است که مرفوعاً از قول عبد الله بن عمر روایت شده است که پیامبر فرمود : " (از سوی خدا)

به من گفته شد که سوال کن و بخواه که هر پيامبری چنين کرد هود رخوا-
ستی نموده است ، من درخواستم را تا روز قیامت به تاخیر انداختم ،
آن درخواست این است که هر که شهادت به وحدانیت حق دهد ،
اورا شفاعت نمایم * . همین حدیث را احمد با اسناد صحیح روایت
نموده است .

از دیگر روایات مربوطه حدیثی است که مرفوعاً از ابوذر غفاری روایت
شده که پيامبر فرمود : * به من حق و قابلیت شفاعت ، اعطا شد و این
شفاعت به هر کس از امت من که به خداوند شرك نرزد ، خواهد رسید
گفت : بزار این حدیث را با سند نیکو به استثنای انقطاع موجود
در سلسله سند حدیث ، روایت کرده است .

از جمله روایات دیگر مربوط به این بحث ، حدیثی است از قول عوف
بن مالک اشجعی : * شفاعت من به هر مسلمانى تعلق می گیرد * ،
عوف می گوید : طبری این حدیث را با سلسله سند های مختلفی نقل
کرده که یکی از آنها نیکوست ، ابن حبان نیز در صحیح خود نقل می کند
* شفاعت از آن کسی است که بمیرد در حالیکه به خدا شرك نورزیده
باشد * .

از احادیث دیگر ، مطلبی است از قول انس : * خداوند به جبریل
(ع) وحی کرد که به جانب محمد (ص) برو و به او بگو : سرت را بسوی
آسمان بلند کن و درخواست نما تا به تو عطا شود و شفاعت نما تا شفاعت
پذیرفته شود تا اینکه فرمود از امت خود ، آن کس را که حتى يك روز -
لا اله الا الله را از روی اخلاص بر زبان آورد ، باشد و پس از آن مرد باشد
به بهشت وارد خواهم کرد * . منذری گوید : * احمد این را روایت
کرد هود ر کتاب صحیح به راویان این حدیث احتجاج و استناد شده

است

از احادیث دیگر، مطلبی است که مرفوعاً از ابوهریره نقل شده: «شفعت من، از آن کسی است که از روی اخلاص شهادت دهد که لا اله الا الله و محمد رسول الله و در این شهادت، قلبش زبان راویانش قلب را تصدیق نماید». * احمد و نیز ابن حبان در صحیح خود آن را نقل نمود هاند. از جمله احادیث دیگر، مطلبی است که در صفحات قبل از قول ابوهریره و ابن عباس نقل شد متضمن اینکه پیامبر پروردگارش را خواند و از او اجازه خواست که برای مادرش طلب آمرزش نماید و در روز قیامت اجازه شفاعت از وی داشته باشد و خداوند این اجازه را عطا نفرمود.

سهیلی در کتاب الروض الانف جلد ۱ صفحه ۱۱۳ می نویسد: * در صحیح منقول است که پیامبر (ص) فرمود: «از پروردگارم در مورد زیارت قبر مادر اجازه خواستم، این اجازه را خداوند عطا فرمود و اجازه خواستم که برایش طلب آمرزش کنم ولی این اجازه را عطا نفرمود و در کتاب مسند تالیف هزار به استناد حدیث بریده نقل شده که وقتی پیامبر خواست برای مادرش طلب آمرزش نماید جبریل دست رد بر سینه اش زد و خطاب به او گفت: «برای کسی که مشرک بود استغفار مکن» پس پیامبر باز گشت در حالیکه اندوهگین بود. * ۸

علامه امینی می افزاید:

پس اگر در صورت شهادت ندادن بر توحید، اصل شفاعت، منتفی گردد یعنی به واسطه عدم شایستگی کافر، بطور کلی شفاعت درباره او محال باشد (حتی در برخی مراتب کیفر و مجازات)، به طریق اولی شفاعت جهت تخفیف عذاب نیز منتفی خواهد بود همان طور که به

استناد آیات ذیل از کتاب خداوند متعال - قرآن - این مطلب ،
نفی گردیده است :

۱ - " برای آنانکه کفر ورزیدند ، آتش جهنم است که نه شدتش بر آنان
به قدری می شود که بمیرند و نه تخفیفی در عذابش داده می شود ، -
بدینسان هر کافرنا سپاسی را جزای دهیم " (سوره فاطر آیه ۳۶) .
۲ - " هنگامی که ظالمان و ستمگران ، عذاب را مشاهده کنند ، نه
تخفیفی برایشان خواهد بود و نه مهلتی برای رهایی از عذاب خواهند
یافت " (سوره نحل آیه ۵۸) .

۳ - " در عذاب ، جاودانند ، نه تخفیف می یابند و نه مهلت " (سوره
بقره آیه ۱۶۲ و آل عمران آیه ۸۸) .

۴ - " آنانکه در آتش دوزخند به خازنان جهنم گویند : " پروردگارتا
را بخوانید و از او بخواهید مدت زمانی از عذاب ما را تخفیف دهد " .
خازنان گویند : " آیا پیامبران تا باد لایل روشن بسوی شما نیامدند
" دوزخیان پاسخ می دهند : " آری " خازنان جهنم گویند : " پس
فراخوانید که فراخواندن کافران جز در گمراهی نیست " (سوره غافر
آیات ۴۹ و ۵۰) .

۵ - " آنان ، کسانی هستند که زندگی دنیا را بر حیات آخرت ترجیح
دادند و آخرت را به دنیا فروختند ، پس نه عذابشان تخفیف می یابد
و نه یاری می شوند " (سوره بقره آیه ۸۶) .

۶ - " آنهایی را که دینشان را بسان بازیچه گرفتند و زندگانی دنیا
آنها را فریفت بخود واگذارکن و رهانما و تذکریده که اگر کسی به وسیله
دستاوردهای خودش به هلاکت رسد به جز خدا هیچ سرپرست و یاور
و شفاعتگری نخواهد داشت و اگر هر چیز را به عوض مجازات ، در پیش

بگذاری پذیرفته نخواهد شد چرا که این کسان همانهایی هستند که باد ستاورد های خودشان به هلاکت رسیده اند ، شرابی از آب - جوش و متعفن و غذایی دردناک به مجازات کفرشان در انتظار آنان است * (سوره انعام آیه ۷۰) .

۷ - " هر کس در گروه دستاورد خویش است مگر اصحاب یمین که در بهشت هستند و از مجرمان و گنهکاران پرسند که چه چیز شمارا در جهنم جایگزین کرد ؟ اینان را شفاعت شفاعتگران سود نخواهد رساند " (سوره مدثر آیات ۳۸ تا ۴۸) .

۸ - " از روز قیامت ، از آن هنگام که از وحشت ، دلها گویی که تا حنجره ها بالا آمده اند بیمشان ده ، در آن روز ستمگران را حمایتگری نیست و از هیچ شفاعتگری ، شفاعت پذیرفته نمی شود " (سوره غافر آیه ۱۸) .
 ۹ - " و مجرمان را گروهی بسوی جهنم می رانیم ، آنان به هیچ وجه از شفاعت استفاده نتوانند کرد مگر کسی که از پیشگاه خداوند ، عهده داشته باشد " (سوره مریم آیه ۸۷) .

در این آیه که مشمولان شفاعت ، استثنائی یافته اند ، عهد را به مفهوم شهادت به کلمه " لا اله الا الله " و عمل به مقتضای این شهادت گرفته اند ، یعنی اینکه جز برای مومنان ، شفاعت نخواهد شد * .^۹
 با این تفصیل ، حدیث ضحاح بر مبنای اینکه ابوطالب - العیاذ بالله - مشرک از دنیا رفته است و برای این حالت هیچ شفاعتی در تخفیف عذاب و قراردادن ابوطالب از امواج سهمگین آتش در ضحاح ، مورد قبول نیست با تمام احادیث و آیاتی که ما ذکر نمودیم منافات پیدا می کند ، و حدیث مخالف کتاب - قرآن - و سنت ثابت رسول خدا باید به سینه دیوار زده شود در کتاب صحیح به نقل از -

رسول خدا، آمده است : * پس از من ، حدیث فراوان خواهد شد ، پس وقتی حدیثی برایتان روایت شد آن را به کتاب خداوند متعال عرضه کنید ، هر چه با کتاب خدا موافقت داشت بپذیرید و هر چه مخالفت داشت رد نمائید * ۱۰

پس اینکه ، حدیث ضحضاح را بخاری نقل کرده است ، تورانفریبند چرا که کتاب بخاری که صحیح نامش نهاده اند در واقع انبانی از مطالب بی ارزش و نامرغوب و چنقه‌ای از اشتباهات است که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت .

لب
در اینجا برای حسن ختام این مبحث که در خصوص ایمان ، سرورما ، ابوطالب — که درود خدا بر او باد — بود با ابیاتی از د قصیده ، بحث را به پایان می‌بریم :
قصیده نخست از شیخ فقه و فلسفه و اخلاق ، شیخ بزرگوار آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی نجفی که از شاعران غدیر در قرن چهارم هجری است می‌باشد :

نور هدایت در قلب عموی مصطفی (ص)
در عین پوشیدگی ، در نهایت ظهور است
ایمان پوشیده ، او نامش را چنان بالا برد ، است
که جزد ست پاکان ، او را مس و لمس نمی‌کنند
او — ابوطالب — کفیل خاتم پیامبران است
و از پیامبر با تمام نیرو حمایت کرده است
تنه‌ایاری دهند ، پیامبرد رزمان او
و تکیه‌گاه محکم پیامبرد را آغاز دعوتش
پیشوای خاندان ورهبر قوم و عشیره ، پیامبر
و پناه‌گاه مستحکم او در روز سختی

به یاری پیامبرگرانقد روبلند مرتبه قیام کرد
 تا اینکه پایه و بنیانهای اسلام استواری یافت
 بزرگترین تلاشها و کوششهایش را در دفاع از پیامبر بکاربرد
 تا وقتی که کاریا مبرهد ایتگر بالا گرفت
 از پیامبرد رقبال آزار قریشیان کافر حمایت کرد
 با قدرت و هیبتی که جباران را به ذلت وامی داشت
 شرف کفالت پیامبر صاحب دعوت و رسالت
 برای ابوطالب کافی است
 زبان گویای ابوطالب در ستایش پیامبر
 برنده تر از شمشیر او بر علیه دشمنانش می باشد
 ام القری (مکه) به نورش روشنی گرفت
 و هنرنوری برای او همچون نور کوه طور برای موسی است
 و چرا نباشد ؟ در حالیکه او پدر انوار
 و خاستگاه ماهها و خورشیدهاست
 پاکترین شاخهء درخت وجود ابراهیم خلیل است
 و چه بسیار شرف و اصالت که او دارد
 او پدر روصی پیامبر - علی (ع) - و جعفر طیار است
 و به جان خود مسوگند که او منتهای فخرو شرف است
 با نور او ، مکه روشن شد
 و نه تنها مکه که آسمانها نیز روشن شد
 درینا مهتری و هیبت او بود
 که او مر رسالت پیامبر کامل گشت
 درینا حمایت او بود که اسلام ، انتشار یافت

واین امر، بزرگواری است که کسی غیراوان را کسب نکرد
 پرچم پیامبر با همت عالی ابوطالب برافراشته شد
 و همین در علو رتبه و درجه، او را بس
 این ابوطالب است که مورد وصف واقع می شود
 در حالیکه صفتها از بیان ارزش او قاصرند
 قدر و مرتبه اش از هر مدیحه ای فراتر است
 ولی همین مدح است که یاد آوریش قلب ها را زنده می کند

قصیده و مازعلامه، حجت، شیخ عبدالحسین صادق عاملی قُدّس سرّه -
 می باشد که ابیاتی از آن را نقل می کنیم :

اگراو - ابوطالب - نبود، نیروی مسلمین مستحکم نمی شد
 و چشمه توحید در مجاری خود به راه نمی افتاد
 او تا سرحد توانائیش، پناه داد و حمایت نمود
 و بنیاد های اسلام را که رسالت بهترین مردم از شهر نشین و دهن نشین (پیامبر)
 بود، استوار نمود

بعد از ابوطالب، تمام مکه با همه وسعتش
 بر رسول خدا تنگ شد و تاریک گشت
 پیامبر، سالی را که در آن عموم و همسرش را از دست داد
 بارنج به پایان برد در حالیکه بر آن دومی گریست
 پس چه عظیم است ایمان فردی که مصطفی (ص) برایش یک سال گریسته
 سالی که روزهایش برای او از شب ها تاریک تر بود، است
 همه نورها از نسل او پخش و گسترده شده اند
 (ع)
 که نخستین آنها، مرتضی علی (ع) است و آخرینشان ذخیرمخدایی بقیه الله

این بود گوشه‌هایی از زندگی سالار مکه، ابوطالب و پرتوهایی از آیات ایمان خالص او. "ما آن را صرفاً برای رضای خدا نگاشتیم" ^{۱۱} "باشد که اهل کتاب یقین کنند و ایمان آوردگان را ایمان بیفزاید و اهل کتاب و مومنان شك و تردید به خود راهند" ^{۱۲} "و آنانکه در پس ایشان آیند گویند خداوند امارا و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بپا مرزود ر قلب‌هایمان ذره‌ای کثی و نـا. خالصی نسبت به ایمان آوردگان قرار داده، خداوند اتویی که مهربان و رحیم هستی" ^{۱۳} .

- (۱) اصطلاح قرآنی به مفهوم " نیست و نابود شده و بی اثر " .
- (۲) محلی به عمق از کف تا قوزک پا .
- (۳) صحیح بخاری (بخش ابواب مناقب، باب داستان ابوطالب)، جلد ۶، صفحه ۳۳ و ۳۴ و (بخش ادب باب کنیه، مشرک)، جلد ۹، صفحه ۹۲ - صحیح مسلم (کتاب ایمان) - طبقات ابن سعد، جلد ۱، صفحه ۱۰۶ (چاپ مصر) - مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷ - عیون الاثر، جلد ۱، صفحه ۱۳۲ - تاریخ ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۱۲۵ .
- (۴) کسی که تعداد معینی حدیث در حافظه اش داشته باشد .
- (۵) و (۶) میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۱۵۱ و ۱۲۸ .
- (۷) مستدرک حاکم، جلد ۲، صفحه ۳۳۶ - تاریخ ابی الفدا، جلد ۱، صفحه ۱۲۰ - المواهب اللدنیه، جلد ۱، صفحه ۷۱ - کشف الغمة تالیف شعرانی، جلد ۲، صفحه ۱۴۴ - کنز العمال، جلد ۷، صفحه ۱۲۸ - شرح المواهب تالیف زرقانی، جلد ۱، صفحه ۲۹۱ .
- (۸) مابرای نظایر این روایت، هیچ ارزشی قائل نیستیم بجزایتنکه خضوع و فروتنی قوم در برابر آن مارا به احتجاج و استناد بدان وامی دارد .
- (۹) تفسیر قرطبی، جلد ۱۱، صفحه ۱۵۴ - تفسیر بیضاوی، جلد ۲، صفحه ۴۸ - تفسیر ابن کثیر، جلد ۳، صفحه ۱۳۸ - تفسیر خازن، جلد ۳، صفحه ۲۴۳ .
- (۱۰) صحیح بخاری .
- (۱۱) آیه ۲۷، سوره حدید .
- (۱۲) آیه ۳۱، سوره مدثر .
- (۱۳) آیه ۱۰، سوره حشر .